

مباحثی پیرامون

نواقض اسلام

(اموری که یک شخص را از دایره‌ی اسلام خارج می‌گردانند)

مؤلف:

عبدالعزیز طریفی

مترجم:

مسلم ایمانی



سنی بوک۔ کتابخانہ مجازی اہل سنت

www.SunniBook.net

فهرست

5	مقدمه.....
9	شرح نواقض اسلام.....
10	معنی کلمه نواقض:.....
11	اهتمام علما به بیان حکم مرتد (برگشته از دین).....
12	ناقض اول: [شرک در عبادت الله].....
16	شرک به الله، بر دو نوع است:.....
16	1- شرک اکبر.....
16	2- شرک اصغر.....
17	شرک اکبر بر چهار نوع است:.....
17	اول: شرک در دعا.....
20	دوم: شرک نیت (شرک اراده و قصد).....
20	سوم: شرک اطاعت.....
23	طاغوت چیست و به چه کسی گفته می شود؟.....
25	چهارم: شرک محبت.....
26	انواع محبت و حکم هر کدام:.....
29	نوع دوم: شرک اصغر.....
30	آیا شرک اصغر در آخرت بخشیده خواهد شد؟.....
31	چگونگی شناخت شرک اصغر:.....
32	انواع شرک اصغر:.....

- 33.....اول: شرک ظاهر (نمایان).
- 34.....دوم: شرک خفی (پنهان) و خطرات آن.
- 36.....حالت های وارد شدن ریا در کارها و حکم هر کدام.
- 38.....حکم خودداری از کار نیک از ترس اینکه ریا باشد.
- ناقض دوم: [کسی که میان خود و الله، واسطه‌هایی قرار دهد، آن‌ها را بخواند و از آنان درخواست شفاعت کند و بر آن‌ها توکل نماید، به اجماع، کافر است].....39
- 44.....شفاعت در کتاب الله و سنت پیامبر ص به دو صورت آمده است:
- 44.....شرط های شفاعت ثابت شده.
- ناقض سوم: [حکم کسی که مشرکان را کافر نداند یا در کفرشان شک کند یا مذهب و آیین آنان را درست بیندارد].....46
- 48.....دعوت به سوی آزادی و وحدت بین ادیان و حکم آن.
- 50.....خلاصه نواقض سوم.
- ناقض چهارم: [کسی که معتقد باشد روش و حکم غیر از رسول الله ص از روش و حکم پیامبر ص کامل تر یا بهتر است، کافر می‌باشد؛ و نیز کسی که حکم طاغوت (غیرالله) را از حکم پیامبر ص برتر می‌داند].....51
- ناقض پنجم: [هرکس، حکم یا رهنمودی از احکام یا رهنمودهای ابلاغی پیامبر ص را بد بداند و از آن متغیر باشد، کافر است؛ هر چند خود، به آن عمل کند].....59
- ناقض ششم: به ریشخند گرفتن چیزی یا بخشی از دین پیامبر ص و مسخره کردن پاداش یا مجازات آن یا آیات الله، کفر است].....63
- 64.....اگر قصد مسخره کننده، شوخی باشد حکم آن چیست؟
- 66.....مسخره کردن دین الهی از نشانه های منافقان و کافران.

- در حکم مسخره کردن از دین، اعتقاد شخص شرط نیست که با نیت بد یا خوب انجام گرفته باشد..... 67
- مسخره کردن بر دو نوع است: آشکار و کنایه..... 68
- خطورت استهزاء به دین و شعائر آن و حکم همیشینی با مسخره کنندگان..... 69
- حکم مسخره کننده به اجماع مسلمانان، کفر می باشد..... 69
- حکم مسخره کردن صحابه (یاران پیامبر) و انواع آن..... 70
- مسخره کردن صحابه رضی الله عنهم و ناسزا گفتن به آنها، بر چند گونه است:..... 70
- حکم مسخره کردن علما و نیکوکاران و صالحان..... 71
- ناقض هفتم: [سحر است که از آن جمله منصرف کردن و علاقه مند ساختن بین اشخاص با سحر به طور کاذب می باشد و هرکس انجامش دهد یا به آن راضی شود، کافر است]..... 74
- معنای سحر در لغت و اصطلاح:..... 74
- آیا سحر و ساحری حقیقت دارد؟..... 75
- شرک بودن سحر و ساحری از دو جهت می باشد..... 76
- انواع سحر و حکم آن:..... 77
- حکم ساحر در اسلام..... 77
- ناقض هشتم: [دوستی با مشرکان و یاری رساندن به آنان در برابر مسلمانان]..... 82
- دوستی و دشمنی به خاطر الله، از استوارترین ریسمان های ایمان..... 91
- نکته: حکم کمک گرفتن از کفار در جنگ با گروهی دیگر از کفار..... 92
- ناقض نهم: [هرکس معتقد باشد که برای برخی از مردم، گنجایش یا اجازه ی خروج از شریعت محمد صلی الله علیه و آله وجود دارد، - مانند گنجایشی که برای خروج خضر از شریعت موسی علیه السلام وجود داشت - کافر است]..... 93

- حکم کسی که یکی از احکام موجود در قرآن یا سنت ثابت شده را انکار کند.....96
- ناقض دهم: [روی گردانی از دین الله متعال، به گونه ای که نه آن را فرابگیرد و نه به آن عمل کند].....98
- مقصود و معنای روی گردانی.....98
- انواع روی گردانی از دین الهی.....101
- آیا کسی بخاطر ندانستن و فراموختن دین معذور است؟.....101
- آیا بین شوخی و جدی بودن یا ترس داشتن در این نواقض عذر می باشد؟.....102
- حکم کسی که جاهل باشد و آگاهی به این نواقض نداشته باشد چیست؟.....104
- حکم کفر شخص معین.....107
- حکم کسی که در ارتکاب این نواقض تأویل و توجیه داشته باشد چیست؟.....110

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

الحمد لله أحمدده حقّ حمده وأصلی و أسلم علی نبیه و عبده و علی آله و صحبه؛
أما بعد:

الله متعال، عمل به شریعتش و پیروی از پیامبرش را واجب فرموده است. این، راه مستقیمی است که کج اندیشی و باورهای نادرست به آن راه ندارد؛ بلکه فروغی است که کوری چشم‌ها را می‌زداید و به روح و روان، طراوت و تازگی می‌بخشد و دل‌ها را زنده می‌گرداند. هرکس، این راه را در پیش بگیرد، رستگار می‌گردد و هرکس، از این راه منحرف شود یا راه دیگری برگزیند، به هلاکت می‌رسد.

مخالفان این شریعت از روشنایی و نور حیات بخش آن بی بهره مانده اند؛ لذا به پایه‌ها و اصولی وابسته شدند که کاملاً بی اساس و سست، و به اندیشه‌هایی روی آورند که با مرگ صاحبانش، می‌میرد و در بهره جستن از شریعت جاودان بی رغبت و دل‌سرد شدند.

کتابی که پیش رو دارید، در اصل، درس‌هایی است که در شرح کتاب «نواقض الاسلام» اثر امام محمد بن عبدالوهاب ارائه داده بودم؛ برخی از دوستان به امید این که نفعش بیش‌تر شود، پیشنهاد چاپ و نشر آن را به من دادند. لذا برای تحقق این امر، به بررسی و بازنگری مطالب پرداختم، مطالبی بر آن افزودم و پاره‌ای از مطالب را حذف کردم.

این کتاب، حاوی اصولی است که پایه و اساس دین، به‌شمار می‌آید؛ الله متعال برای تبیین این اصول، پیامبرانش را به سوی جن‌ها و انسان‌ها فرستاده و دینش را در قالب دو وحی^۱ نازل نموده و مردم را دو دسته گردانیده^۲ و به برپایی دین و شریعتش با زبان و شمشیر دستور داده است. الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [ذاریات: 56]

و انسان‌ها و جن‌ها را تنها برای این آفریدم که مرا عبادت و پرستش نمایند

ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر این آیه گفته است: «یعنی خواسته یا ناخواسته به بندگی من اقرار کنند».^۳

در دوران ما بسیاری از کسانی که هیچ بهره‌ای از دنیا و آخرت ندارند، کوشیده‌اند تا این اصول و زیرساخت‌های فکری و عقیدتی را آشکارا یا مخفیانه، با شبهه‌افکنی و روش‌های گوناگون از میان ببرند؛ در این میان، فتنه‌ها، به‌سان امواج پرتلاطم از فراز یکدیگر بالا می‌روند و بسیاری از کسانی که نام و رسم علم و دانش را با خود یدک می‌کشند، جز به خود و سلامت خویشتن نمی‌اندیشند و از بیان حقیقت طفره می‌روند.

۱- منظور از دو وحی، نزول کتاب‌های الهی و رهنمودهای پیامبران است. درباره‌ی این امت، قرآن کریم، وحیی است که تلاوت می‌شود؛ چنان‌که سنت پیامبر ص نیز نوعی وحی است. لذا منظور از دو وحی، کتاب و سنت می‌باشد. [مترجم]

۲- گروهی که دعوت حق را می‌پذیرند و گروهی که راه انکار و سرکشی را در پیش می‌گیرند. [مترجم]

۳- ابن جریر طبری در تفسیر خود، این را روایت کرده است.

در این شرایط دشوار که خیلی‌ها، به‌خاطر حفظ خود و منافع خویش راه بی‌خطر را برگزیده‌اند، کسانی هم یافت می‌شوند که به سلامت راه می‌اندیشند، نه به سلامت خود و منافع خویش؛ و به‌راستی به‌خاطر وجود چنین عالمان برگزیده‌ای است که دین و آیین، یاری و حفاظت می‌شود.

شریعت الهی، برتر است و از هر آسیبی مصون می‌ماند؛ لذا کسی که ثروت و مقام خود را در خدمت دین و حفظ آیین الهی قرار دهد، الله متعال، جایگاه و موقعیتش را حفظ می‌کند و دینش را برایش نگه می‌دارد؛ ولی کسی که دینش را در خدمت قدرت و ثروتش قرار دهد، الله تعالی قدرت و ثروتش را از میان می‌برد و دینی هم برای این شخص، باقی نمی‌گذارد. این، مقتضا و مفهوم سخن پیامبرص می‌باشد که فرموده است: «اخْفِظِ اللَّهَ يَحْفَظْكَ». یعنی: «شریعت الله را پاس بدار تا الله تو را حفظ کند». همان‌گونه که گفته‌اند: «هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت». زیرا هر عملی، پیامد و نتیجه‌ی درخور و شایسته‌اش را به دنبال دارد.

و الله متعال است که توفیق می‌دهد و او برای ما کافی، و بهترین کارساز است.

1324/3/4

ریاض

۱- روایت ابن عباس رضی الله عنه؛ ر.ک: صحیح الجامع (۷۹۵۷)، صحیح الترمذی از آلبانی رحمه الله، ش: ۲۴۳؛ وی، در مشکاة المصابیح، ش: ۵۳۰۲، این حدیث را صحیح دانسته است. و السنة، ج: ۳۱۶-۳۱۸. [مترجم]

شرح نواقض اسلام

نویسنده رحمه الله می‌گوید: «بسم الله الرحمن الرحيم؛ بدان که نواقض اسلام، ده مورد است».

مؤلف، به پیروی از قرآن کریم و مطابق عمل کرد پیامبرص در بسیاری از موارد از جمله نام‌نگاری و کارهای دیگر، کتابش را با «بسم الله الرحمن الرحيم» آغاز کرده است. در روایتی آمده که پیامبرص دستور داده است که آغاز هر کاری با «بسم الله» باشد. گفتنی است: این روایت، ثبوتی ندارد؛ «خطیب» در «جامع» خود به نقل از مبشر بن اسماعیل از اوزاعی از زهري از ابوسلمه از ابوهريره رضی الله عنه به صورت مرفوع روایت کرده است: «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَا يَبْدَأُ فِيهِ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَهُوَ أَقْطَعُ». یعنی: «هر کار مهمی که بدون بسم الله الرحمن الرحيم آغاز شود، بُریده است (و به نتیجه نمی‌رسد)». این، خبر منگری^۱ است و حفاظ، آن را معلّل^۲ دانسته‌اند؛ صحیح این است که این روایت، مرسل^۱ و بدون لفظ «بسم الله الرحمن الرحيم»

۱- منکر در اصطلاح حدیث به خبری گفته می‌شود که مانند روایت «شاذ»، راوی‌اش با راویان ثقه (معتبر) مخالفت کرده باشد و چنین روایتی پذیرفته نمی‌شود؛ همچنین اگر راوی دارای عدل و ضبط نباشد، هر چند در روایتش با راویان ثقه، مخالفت نکند، باز هم روایتش منکر و غیر قابل قبول است. لذا اگر راوی عادل، ضابط و حافظ، به تنهایی روایت کند، روایتش پذیرفته می‌شود و روایتش، منکر نیست؛ اگرچه این لغت برای آن به کار رود. خلاصه این که خبر منکر، در مخالفت، مانند خبر «شاذ» است، با این تفاوت که علاوه بر مخالفت، دارای ضعف است. [مترجم]

۲- معلّل، حدیثی است که در ظاهر، هیچ ایرادی ندارد، ولی در حقیقت، علت قاده‌ای پوشیده‌ای دارد؛ یعنی علتی که در صحتش خلل ایجاد می‌کند. این علت، گاه در سند قرار دارد و گاه در متن. از بهترین کتاب‌هایی که در این زمینه به نگارش درآمده است، می‌توان به کتاب «العلل»، اثر علی بن مدینی، استاد بخاری، اشاره کرد. عبد الرحمن بن ابی حاتم نیز کتابی به همین نام دارد. [مترجم]

می‌باشد که البته این روایت نیز منکر است و معلّل به وهم راوی، مبشر بن اسماعیل که آن را با لفظ «بسم‌الله...» روایت کرده است. گروهی چون ولید بن مسلم، بقیه، خارجه بن مصعب، شعیب بن اسحاق، محمد بن کثیر، معافی بن عمران و عبدالقدوس و دیگران، این روایت را از اوزاعی با این الفاظ نقل کرده‌اند: «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَا يُبْدَأُ فِيهِ بِحَمْدِ اللَّهِ...». یعنی: «هر کار مهمی که آغازش با حمد و ستایش الله نباشد، ناقص است». کسانی که آن را با لفظ «بسم‌الله» ذکر کرده‌اند، دچار وهم و اشتباه شده‌اند؛ مانند زیلعی، عراقی، سیوطی و.... ناگفته نماند که برخی از متأخرین، در این باره، تساهل نموده و این روایت را حسن دانسته‌اند.

پس به این نتیجه می‌رسیم که امر به آغاز کارها با «بسم‌الله...» در روایت مذکور، ثبوتی ندارد و آنچه از پیامبرص در این باره ثابت شده، این است که آن بزرگوار نامه‌هایش و سایر کارها را با «بسم‌الله الرحمن الرحیم» آغاز می‌کرد. همان‌گونه که بخاری و مسلم از عبدالله بن عباس از ابوسفیان رضی الله عنه نقل کرده‌اند که پیامبرص در نامه‌اش به "هرقل" چنین نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم. از محمد، فرستاده‌ی الله به هرقل، بزرگ روم...».

معنی کلمه نواقض:

نواقض، جمع ناقض است؛ و ناقض یعنی نقض‌کننده و نابودکننده که وقتی بر چیزی عارض شود، آن را نابود یا خراب می‌گرداند. همچنان که الله عز و جل می‌فرماید:

۱- مرسل، روایتی است که راوی صحابی، در سندش ذکر نشده باشد. [مترجم]

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَظَتْ غَزَلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَا﴾ [نحل: 92]

مانند آن زنی نباشید که نخ‌های تابیده‌اش را پس از تابیدن محکم، باز می‌کرد.

یعنی هرچه رشته است، از میان می‌برد. به عنوان مثال: گفته می‌شود: «نواقض وضو»، یعنی چیزهایی که وضو را باطل می‌کند. و نواقض اسلام نیز به اعمالی گفته می‌شود که وقتی مسلمانی، آن را انجام دهد، اسلامش را خراب و نابود می‌کند، یعنی از دایره‌ی اسلام، بیرون می‌شود.

اهتمام علما به بیان حکم مرتد (برگشته از دین)

مؤلف در این کتاب، ده مورد از نواقض اسلام را برشمرده است؛ ناگفته نماند که نواقض اسلام بیش از این‌هاست. همان‌گونه که علما در زمینه‌ی مسأله‌ی ارتداد (برگشتن از دین) و حکم مرتد، انواع گوناگونی از خروج مسلمان از دایره‌ی اسلام را ذکر کرده‌اند که به سبب آن، جان و مال مرتد، حلال می‌شود. لذا مؤلف رحمه‌الله مهم‌ترین و رایج‌ترین نواقض اسلام را که مورد اتفاق علماست، ذکر کرده است. علمای حنفی، مالکی، حنبلی و شافعی، بخشی از کتاب‌های فقه را به بیان احکام مرتد اختصاص داده‌اند و در آن صورت‌های گوناگون کفر و انواع اعتقادی، گفتاری و کرداری آن که باعث خروج مسلمان از دایره‌ی اسلام می‌شود ذکر کرده‌اند، که می‌توانید برای تفصیل بیشتر، به این کتاب‌ها مراجعه کنید. مفصل‌ترین کتاب‌هایی که در این زمینه به‌نگارش درآمده، کتاب‌هایی است که علمای حنفی نوشته‌اند و انواع و صورت‌های گوناگون کفر را برشمرده و توضیح داده‌اند. این‌جاست که باید بدانیم وقتی دلایل موجود، نشان‌گر این بود که فلان عمل، ناقض اسلام است، لازم‌ه‌اش، حلال دانستن آن عمل نیست؛ یعنی این‌گونه نیست که هرکس، این عمل کفرآمیز را حلال بداند، کافر است و هرکس، حلالش نداند، کافر نیست؛ زیرا وقتی عملی ناقض

اسلام بود، همین‌که کسی، آن را انجام دهد، کافر می‌شود. لذا زنا، شراب‌خواری، دزدی و قتل ناحق و امثال آن جزو نواقض اسلام نیست. چون کسی که مرتکب عمل حرامی می‌شود، از دو حال خارج نیست: اگر به حلال بودن چنین اعمالی معتقد باشد، کافر است و اگر بهرغم این‌که کارهای حرام را حلال نمی‌داند، ولی مرتکب اعمال حرام می‌شود، کافر نیست. به عبارت دیگر حلال دانستن کارهای حرام، کفر است؛ گرچه مرتکب این کارها نشود. ارتکاب نواقض اسلام نیز کفر است؛ گرچه به حلال بودن این نواقض معتقد نباشد. لذا ارتکاب گناهان کبیره، جزو نواقض اسلام نیست و حلال دانستن کارهای حرام، نقض اسلام محسوب می‌شود. البته این هم مقید به عدم جهل و اتمام حجت است که این‌جا، مجال بررسی آن نیست.

ناقض اول: [شرک در عبادت الله]

الله متعال، می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [نساء: 48]

همانا الله این را که به او شرک ورزند، نمی‌آمرزد و جز شرک را برای هر که بخواهد می‌بخشد.

و می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾ [مائده: 72]

به‌راستی هر کس به الله شرک ورزد، الله بهشت را بر او حرام نموده و جایگاهش دوزخ است و ستمکاران هیچ یابوری ندارند.

از آن جمله، ذبح (قربانی کردن) برای غیر الله می‌باشد؛ مانند کسی که برای جن یا قبر، قربانی می‌کند.

شرک، بدین معناست که کسی یا چیزی را در ربوبیت و الوهیت، شریک الله می‌سازند که غالباً شرک در الوهیت، بیش از شرک در ربوبیت است.

شرک، بزرگ‌ترین معصیت و نافرمانی از الله متعال است و بیش‌ترین جرم را در میان نواقض اسلام دارد. الله متعال، به‌روشنی بیان فرموده که گناه شرک را برای هیچ مشرکی نمی‌بخشد، مگر این‌که توبه نماید. چنان‌که مشهور است برخی از اعمال نیک، کفاره‌ی گناهان بزرگ محسوب می‌شود، ولی گناه شرک، هیچ کفاره‌ای ندارد؛ و تنها عاملی که باعث بخشش این گناه می‌گردد، این است که مشرک، از شرک خود توبه کند. از این‌رو الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [نساء: 48]

همانا الله این را که به او شرک ورزند، نمی‌آمرزد و جز شرک را برای هر که بخواهد می‌بخشد.

شرک، ظلم و گناه بسیار بزرگی است. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ

مُهْتَدُونَ﴾ [انعام: 82]

امنیت، از آن کسانی است که ایمان آوردند و ایمانشان را به شرک نیامیختند؛ آنان، هدایت‌یافته‌اند.

احمد، بخاری و مسلم از سلیمان از ابراهیم از علقمه از عبدالله روایت کرده‌اند که وقتی این آیه - یعنی آیه‌ی 82 سوره‌ی «انعام»- نازل شد، مفهوم این آیه برای اصحاب پیامبرص، دشوار بود. از این‌رو گفتند: چه کسی از ما، بر خویشتن، ستم نمی‌کند؟ رسول‌اللهص فرمود:

«آن‌گونه که شما می‌پندارید، نیست؛ بلکه مفهومش مانند سخن لقمان به فرزند اوست: ﴿يَبْنِي لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾^۱

امام احمد و بخاری و مسلم از منصور از ابوائل از عمرو بن شرحبیل از عبدالله روایت کرده‌اند: «سَأَلْتُ النَّبِيَّ ص أَيُّ الذَّنْبِ أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ قَالَ أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدًّا وَهُوَ خَلْقَكَ، قُلْتُ: إِنَّ ذَلِكَ لَعَظِيمٌ». یعنی: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: از پیامبرص پرسیدم: بزرگترین گناه نزد الله چیست؟ فرمود: «این‌که کسی یا چیزی را با الله، شریک قرار دهی، حال آن‌که الله، تو را آفریده است». عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: گفتم: بهر استی که این، گناه بزرگی است.

چرا بزرگترین گناه و بدترین ظلم نباشد در حالیکه شرک، برابر و همسان دانستن مخلوق است با خالق هستی؟ شرک، عیبی بزرگ و نکوهیده می‌باشد که الله متعال، خود را از آن پاک و دور دانسته است؛ لذا هرکس به الله شرک ورزد، به مخالفت با او برخاسته و کاستی و عیبی را به الله نسبت داده که شایسته‌ی او نیست؛ زیرا الله متعال، از هر عیب و نقصی، پاک و منزّه است. الله تعالی، خود از حال و روز مشرکان و سخنانی که روز قیامت به معبودان باطل خویش می‌گویند، خبر داده و فرموده است:

﴿قَالُوا وَهُمْ فِيهَا تَخْتَصِمُونَ﴾ تَاللَّهِ إِنَّ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٩٧﴾ إِذْ

نُؤْيِكُمْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٩٨﴾ [شعراء: 96-98]

و در دوزخ در حالی که با هم مشاجره می‌کنند، (به معبودان خویش) می‌گویند: سوگند به الله که ما در گمراهی آشکاری بودیم، چون شما را با پروردگار جهانیان برابر می‌دانستیم.

۱- لقمان: ۱۳؛ یعنی: «ای پسر عزیزم! به الله شرک نورز؛ بی‌گمان شرک، ستم بزرگی است».

بهشت بر مشرک، حرام است؛ همان‌گونه که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا

لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾ [مائده: 72]

به‌راستی هر کس به الله شرک ورزد، الله بهشت را بر او حرام نموده و جایگاهش دوزخ است و ستمکاران هیچ یآوری ندارند. همه‌ی اعمال مشرک، تباه می‌گردد:

﴿وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [انعام: 88]

و اگر شرک بورزند، اعمالشان نابود می‌شود..

همچنین می‌فرماید:

﴿لَنْ أَشْرَكَتَ لِيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ﴾ [زمر: 65]

اگر شرک بورزی، به‌طور قطع عملت نابود و تباه می‌شود
عمل که در این آیه شامل همه اعمال انسان می‌باشد، یعنی همه‌ی
اعمال صالح تباه می‌شود. و چیزی جز شرک اکبر، نمی‌تواند همه‌ی اعمال
را نابود کند.

جان و مال مشرک، حلال می‌باشد؛ جز در مواردی که شریعت، مستثنا
کرده است، مانند کافر ذمی و هم‌پیمان.^۱ الله ﷻ می‌فرماید:

۱- ذمی، به کافری گفته می‌شود که در قلمرو حکومت اسلامی زندگی می‌کند و در قبال وظایفی که دارد، از حقوق شهروندی برخوردار است. هم‌پیمان، کافری است که خارج از قلمرو حکومت اسلامی زندگی می‌کند و با مسلمانان، هم‌پیمان است، و در جنگ نیست. [مترجم]

﴿فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْصُواهُمْ وَأَقْعُدُوا

لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ﴾ [توبه: 5]

پس مشرکان را هر جا که یافتید، بکشید و آنان را به اسارت بگیرید و محاصره نمایید و در هر کمین‌گاهی به کمینشان بنشینید.

شرک به الله، بر دو نوع است:

1- شرک اکبر

2- شرک اصغر

نوع اول، یعنی شرک اکبر، انسان را از دایره‌ی اسلام بیرون می‌کند و کسی که دارای چنین شرکی باشد، اگر از شرک خود توبه نکند و در حال شرک بمیرد، همیشه و جاوید در آتش دوزخ خواهد ماند. شرک اکبر، این است که انسان یکی از انواع عبادت‌ها را برای غیر خالق انجام دهد؛ مانند قربانی کردن برای غیرالله، برای قبرها و اولیا و بندگان نیک الله، یا برای جن‌ها و شیاطین؛ فرقی نمی‌کند که این کار را از روی رغبت و علاقه به آنان انجام دهد یا از ترس و خوف آنها که مبادا آسیب یا زیانی به او برسانند! مانند بسیاری از مردم که در این دوران، برای دفع ضرر یا جلب منفعت در مواردی که فقط از الله متعال ساخته است، به غیر او امید می‌بندند و کنار قبور صالحان، قربانی می‌کنند!

الله عَزَّوَجَلَّ می‌فرماید:

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَتُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَنَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [يونس: 18]

و جز الله چیزهایی را می پرستند که نه زبانی به آنان می رسانند و نه سودی؛ و می گویند: «اینها شفیعان ما نزد الله هستند». بگو: آیا به گمان خود الله را (از وجود شفیعیانی) آگاه می سازید که او در آسمانها و زمین سراغ ندارد؟! الله از شرکی که به او می ورزند، پاک و برتر است.

شرک، برابر دانستن مخلوق با خالق است؛ همان گونه که الله متعال، از مشاجره‌ی مشرکان در دوزخ با یکدیگر خبر داده و فرموده است:

﴿قَالُوا وَهُمْ فِيهَا تَخْتَصِمُونَ﴾ [تآللہ ۹۶] ﴿إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ [۹۷] إِذْ نَسَوْنَكُمْ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿۹۸﴾ [شعراء: 96-98]

و در دوزخ در حالی که با هم مشاجره می کنند، (به معبودان خویش) می گویند: سوگند به الله که ما در گمراهی آشکاری بودیم، چون شما را با پروردگار جهانیان برابر می دانستیم.

لذا شرک، برابر دانستن مخلوق با خالق در تعظیم و محبتی است که روح عبادت و درون مایه‌ی بندگی است.

شرک اکبر بر چهار نوع است:

اول: شرک در دعا

شرک در دعا، این است که غیر الله را مانند الله ﷻ بخواند؛ فرقی نمی‌کند که دعا، دعای مسألت (درخواست) باشد یا دعای عبادت. لذا هرکس که مخلوقی را مانند الله ﷻ بخواند، به الله شرک ورزیده است. الله متعال درباره‌ی این نوع شرک می‌فرماید:

﴿إِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا خَجَّوْهُمْ إِلَى الْبَرِّ

إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾ [عنکبوت: 65]

پس هنگامی که سوار کشتی می‌شوند، الله را خالصانه و مخلصانه به دعا می‌خوانند و چون آن‌ها را به خشکی (می‌رساند و) نجات می‌دهد، آن هنگام است که شرک می‌ورزند

کسی که منظورش از دعا، کسب منفعت یا دفع ضرر باشد، دعایش، دعای درخواست (مسألت) است. و کسی که قصدش خضوع و فروتنی یا خاکساری در برابر الله ﷻ باشد، دعایش، دعای عبادت است. در هر دو نوع دعا، چه دعای عبادت و چه دعای درخواست، جایز نیست که توجه دعاکننده، به سوی غیر الله باشد.

دعا، یکی از بزرگترین عبادت‌ها و برترین اعمالی است که مایه‌ی تقرب و نزدیکی به الله ﷻ می‌باشد. همان‌گونه که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾

[بقره: 186]

و چون بندگانم از تو درباره‌ی من بپرسند، (بدانند که) من نزدیکم و درخواست دعاکننده را بدان‌گاه که مرا می‌خواند، اجابت می‌کنم. همچنین به بندگانم دستور داده است که او را بخوانند و درخواست خود را نزد او ببرند:

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ

عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ [غافر: 60]

و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا دعای شما را بپذیرم.

بی شک آنان که از عبادت من سرکشی می کنند، به زودی خوار

و سرافکنده وارد دوزخ خواهند شد.

امام احمد و صاحبان «سنن» از ذر از یُسَيع از نعمان بن بشیر رضی الله عنه روایت کرده اند که پیامبر ص فرمود: «الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ». یعنی: «دعا، همان عبادت است».

و سپس این آیه را خواند:

﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي﴾ [غافر: 60]

...مرا بخوانید تا دعای شما را بپذیرم. بی شک آنان که از

عبادت من سرکشی می کنند....

از این رو هرکس، از غیرالله چیزی بخواهد که فقط در گستره ی قدرت الله است، مشرک می باشد؛ به عبارت دیگر کسی که مخلوق را می خواند و از او چیزی می خواهد که فقط از الله متعال ساخته است، مشرک است؛ همان گونه که الله عز و جل می فرماید:

﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ

رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ﴾ [مؤمنون: 117]

و هرکس، معبود دیگری با الله بخواند، که هیچ دلیل و برهانی بر

حقانیت آن ندارد جز این نیست که حسابش نزد پروردگار

اوست. بی گمان کافران رستگار نمی شوند.

دوم: شرک نیت (شرک اراده و قصد)

این نوع شرک، شرکی است که اصل قصد و اراده‌ی انسان از عملی که انجام می‌دهد، غیر الله می‌باشد؛ یعنی همه‌ی اعمالش را برای غیر الله انجام می‌دهد. الله متعال درباره‌ی این نوع شرک می‌فرماید:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّنَتْهَا نُوفٍ إِلَيْهِمْ أَعْمَلَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ﴾ ﴿١٥﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبِطِلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ ﴿١٦﴾ [هود: 15-16]

کسانی که خواهان زندگی دنیا و زیور و زینتش هستند، نتیجه‌ی اعمالشان را به‌طور کامل در دنیا به آنان می‌دهیم و در آن هیچ کم و کاستی نخواهند دید. چنین کسانی در آخرت بهره‌ای جز آتش ندارند و دستاوردهایشان در آن‌جا بر باد می‌رود و اعمالشان نابود می‌شود.

لذا قرآن کریم، شرک و کفر را اساسی‌ترین عامل نابود شدن اعمال و برباد رفتن کارهای انسان برشمرده است. از این‌رو هرکس تنها هدفش از عمل، دنیا باشد، الله تعالی او را در دنیا به خواسته‌اش می‌رساند و آنچه از دنیا می‌خواهد، به او می‌دهد؛ ولی عملش نزد الله برباد می‌رود و در آخرت چیزی جز آتش نصیبش نمی‌شود.

ناگفته نماند که ورود یا وجود برخی از نیت‌های بد در نیت یا قصد بنده در پاره‌ای از اعمالش، جزو شرک اصغر به‌شمار می‌آید که انسان را از اسلام، اخراج نمی‌کند؛ البته از اجر و پاداش او می‌کاهد و گاه عمل او را به‌کلی تباه می‌گرداند، بی‌آن‌که او را از دایره‌ی اسلام بیرون نماید.

سوم: شرک اطاعت

شرک اطاعت، به معنای برابر دانستن غیرالله با الله در تشریع و حکم کردن است. تشریع (حکم کردن) حقی است که الله متعال، آن را ویژه‌ی خود قرار داده است؛ همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾ [یوسف: 40]

حکم کردن (تشریع و فرمانروایی) تنها از آن الله است.

الله متعال، درباره‌ی این نوع شرک، می‌فرماید:

﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاتُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ﴾

[شوری: 21]

آیا معبودانی دارند که برای آنان دین و آیینی ساخته‌اند که الله

به آن فرمان نداده است؟

لذا هرکس معتقد باشد یا ادعا کند که کسی جز الله - مثلاً یکی از علما یا حکام- حق تشریع دارد، در حقی که ویژه‌ی الله متعال می‌باشد، به او شرک آورده و به آن‌چه از سوی الله نازل شده، کفر ورزیده است. الله عز و جل می‌فرماید:

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ

وَمَا أُمُّرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا ۚ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ۚ سُبْحَنَهُ عَمَّا

يُشْرَكُونَ ﴿٣١﴾ [توبه: 31]

اهل کتاب، دانشمندان و راهبان‌شان و مسیح پسر مریم را به

جای الله، به خدایی گرفتند؛ حال آن‌که تنها دستور داشتند یگانه

معبود برحق را عبادت نمایند که هیچ معبود برحق جز او وجود

ندارد. الله از آن‌چه به او شرک می‌ورزند، پاک و منزّه است.

در معنا و تفسیر این آیه، ترمذی، ابن جریر و طبرانی و دیگران، از عبدالسلام بن حرب از غطف بن اعین از مصعب بن سعد از عدی

بن حاتم رضی الله عنه روایت کرده‌اند که وی (عدی بن حاتم) می‌گوید: نزد پیامبرص آمدیم و دیدیم که این آیه را می‌خواند؛ فرمود: «آنها، دانشمندان و راهبان‌شان را عبادت نمی‌کردند؛ بلکه هرچه این‌ها برایشان حلال قرار می‌دادند، آن‌ها نیز آن را حلال می‌پنداشتند و آنچه که علمایشان حرام می‌گفتند، ایشان هم آن را حرام قلمداد می‌کردند». این حدیث را دارقطنی و برخی دیگر از حفاظ، ضعیف دانسته‌اند؛ ترمذی درباره‌ی "غطف" گفته است: در روایت حدیث، معروف نیست.

ابن جریر در تفسیرش از طریق ابوالبختری از حذیفه درباره‌ی این آیه روایت کرده است: «آنان، علما و راهبان‌شان را نمی‌پرستیدند؛ بلکه در زمینه‌ی معاصی از آن‌ها اطاعت می‌کردند».

و از همین طریق، روایت است: «آنها، دانشمندان و راهبان‌شان را عبادت نمی‌کردند؛ بلکه هرچه علما برایشان حلال قرار می‌دادند، آن‌ها نیز آن را حلال می‌پنداشتند و آنچه علما حرام می‌گفتند، ایشان هم آن را حرام قلمداد می‌کردند».

ناگفته نماند که شنیدن حدیث یا سماع ابوالبختری، سعید بن فیروز از حذیفه ثابت نیست. الله متعال می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِمْ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [نساء: 60]

مگر نمی‌بینی کسانی را که گمان می‌برند به آنچه بر تو و پیش از تو نازل شده، ایمان آورده‌اند و حال می‌خواهند طاغوت - غیرالله - را داور قرار دهند، حال آن‌که دستور یافته‌اند به طاغوت

کافر شوند؟ شیطان می‌خواهد آنان را به گمراهی دوری دچار نماید.

طاغوت چیست و به چه کسی گفته می‌شود؟

در این آیه الله ﷻ کسانی را که مطابق احکام الهی حکم نمی‌کنند، طاغوت نامیده است؛ یعنی طاغوت به کسی گفته می‌شود که بر خلاف احکام نازل شده از سوی الله حکم می‌نماید. پس طاغوت، کسی است که حلال الله را حرام، و حرامش را حلال می‌گرداند. کسی که از طاغوت اطاعت می‌کند، از دو حالت، خارج نیست:

اول: در این حالت، می‌داند که طاغوت یا افرادی که از آنان اطاعت می‌نماید، حکم الله را تغییر داده و با پیامبران، مخالفت کرده‌اند؛ و بدین‌سان به پیروی از آنان، حلال الله را حرام و حرامش را حلال می‌داند. این حالت، کفری است که بنده را از دایره‌ی اسلام بیرون می‌گرداند.

دوم: بهرغم پیروی از طاغوت یا کسانی که حلال و حرام را تغییر

می‌دهند، به حلال و حرام الهی اعتقاد دارد و فقط از روی هوا و هوس از قوانین مخالف با احکام الهی، اطاعت می‌کند؛ مانند بسیاری از فاسقان و منحرفان که وقتی شراب‌خواری و ربا و دیگر کارهای غیرشرعی، آزاد می‌شود، از روی هوسرانی به شراب‌خواری و به طمع مال و ثروت، به رباخواری روی می‌آورند و در عین حال، قبول دارند که مرتکب حرام می‌شوند؛ حکم این‌ها، مانند عموم گنهکاران است و از دایره‌ی اسلام، خارج نیستند. همان‌طور که وضعیت بسیاری از مسلمانان امروزی، این‌گونه است.

گاه عالمی که علمش، سودی به حالش نداشته است، مرتکب این نوع شرک، یعنی شرک اطاعت می‌شود و به پیروی از میل و خواسته‌ی نفس خویش یا به طمع پست و مقام یا قدرت و ثروت، در مخالفت با حلال و حرام الهی، از حاکم یا فرمانروا و امثال آنان، اطاعت می‌کند. شیخ الاسلام، ابن تیمیه رحمه الله گفته است: هرگاه

عالمی، آموخته‌های خود از کتاب‌الله و سنت پیامبرص را ترک نماید و از حکم حاکمی پیروی نماید که حکمش، مخالف حکم الله و پیامبر اوست، مرتد و کافر به‌شمار می‌آید و سزاوار مجازات دنیا و آخرت است. الله متعال، می‌فرماید:

﴿الْمَصِّ ۝ كَتَبُ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِّنْهُ لِيُنْذِرَ بِهِ وَيَذَكِّرَ لِلْمُؤْمِنِينَ ۝ أَتَبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ﴾ [اعراف: 1-3]

الف، لام، میم، صاد. (این) کتابی است که بر تو نازل شده است و نباید در سینه‌ات برای (تبلیغ) آن تنگی و فشاری باشد تا به وسیله‌ی آن (به مردم) هشدار دهی و مایه‌ی پند مؤمنان باشد. از آیاتی که از جانب پروردگارتان بر شما نازل شده پیروی کنید و از دوستان (باطل) و یارانی غیر از او پیروی نکنید. چه اندک پند می‌گیرید!

لذا اگر عالمی، کتک بخورد، شکنجه و زندانی شود و به شیوه‌های گوناگون، او را بیازارند تا آموخته‌های خود از شریعت الله و پیامبرش را که اطاعتش واجب است، رها نماید، باید صبر کند و اگر حکم غیرالله را بپذیرد و اطاعت نماید، سزاوار عذاب الهی می‌گردد. لذا بر او واجب است که در راه الله، رنج و مشقت را تحمل کند و صبر و شکیبایی پیشه سازد؛ زیرا این، سنت و قانون پروردگار، درباره‌ی پیامبران و پیروان آنهاست. چنان‌که می‌فرماید:

﴿الْم ۝ أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ۝ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴾

﴿[عنکوت: 1-3]

الف، لام، میم. آیا مردم می‌پندارند همین که گفتند: «ایمان آوردیم» رها می‌گردند و آزمایش نمی‌شوند؟ به‌راستی کسانی را که پیش از آنان بودند، آزمودیم؛ و به‌طور قطع الله، راستگویان و دروغگویان را مشخص می‌کند. [پایان سخن شیخ الاسلام].^۱

چهارم: شرک محبت

شرک محبت، این است که کسی، در محبتش با الله، کسی دیگر را هم دوست بدارد؛ یعنی کسی یا چیزی جز الله را همانند او یا بیش‌تر از او دوست داشته باشد. الله متعال، وضعیت مشرکان را در این‌باره بیان نموده و فرموده است:

﴿وَمَنْ أَلَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّوهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ

ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ [بقره: 165]

بعضی از مردم، معبودانی غیر از الله بر می‌گزینند که آنها را همانند الله دوست می‌دارند؛ ولی مؤمنان، الله را بیشتر دوست دارند.

می‌بینیم که الله متعال در این آیه، از معبودان باطلی سخن گفته است که مشرکان، آنها را به‌اندازه‌ی الله و حتی بیش از او، دوست دارند؛ یعنی هرکس یا هرچیزی که انسان، به‌اندازه‌ی الله یا بیش از او، دوستش داشته باشد، در واقع به الله، شرک آورده است. به عبارت دیگر کسی که در محبت الله، مخلوقی را همتای او قرار می‌دهد، مشرک است؛ حتی گاه این مخلوق را بیش از الله، دوست می‌دارد. لذا میزان محبت مشرکان به معبودان باطلشان، متفاوت است و محبت

مؤمنان به الله، بیش از محبتی است که مشرکان به الله و معبودان باطل خود دارند.

در «مسند» و «صحیحین» از انس رضی الله عنه روایت است که پیامبرص فرمود: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ». یعنی: «هیچ کدام از شما ایمان نمی آورد تا اینکه مرا از پدر و مادر و فرزندان و سایر مردم (و دیگر عزیزانش) بیش‌تر دوست داشته باشد». می‌بینیم که در این حدیث، از کسی که غیرالله را بیش از پیامبرص دوست دارد، نفی ایمان شده است؛ پس کسی که غیرالله را بیش از الله صلی الله علیه و آله دوست دارد، چه وضعی خواهد داشت؟

حقیقت محبت، این است که انسان علاوه بر محبت به محبوبش، آنچه را که محبوبش دوست دارد، دوست داشته باشد و از آنچه که محبوبش از آن متنفر است، متنفر باشد. از این‌رو می‌بینیم که مشرکان، معبودان خود را - از هر نوعی که باشند مانند بت، قبر، ضریح و... - دوست دارند و با کوچک‌ترین اهانتی به معبودانشان، سخت عصبانی و برآشفته می‌شوند؛ به‌گونه‌ای که حتی برای الله هم این‌همه خشم نمی‌گیرند! و برای آنان شاد و خوشحال می‌شوند بیشتر از شادیشان برای الله؛ و همه اینها نشانه این است که آنان محبتشان به غیرالله قوی‌تر و شدیدتر از محبتشان نسبت به الله است.

مقتضای محبت، این است که دوست‌دار با محبوب خود، مخالفت نکند؛ لذا به تناسب مخالفتی که با محبوبش می‌کند، از میزان محبتش به او کاسته می‌شود. الله متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ

غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۳۱﴾ [آل عمران: 31]

بگو: اگر الله را دوست دارید، از من پیروی کنید تا الله شما را

دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد.

انواع محبت و حکم هر کدام:

ابن‌القیم رحمه‌الله درباره‌ی انواع محبت، چنین گفته است: «چهار نوع محبت وجود دارد که باید تفاوتش را دانست و میان آن‌ها فرق گذاشت. کسی که در میان انواع محبت، فرق نمی‌گذارد، به گمراهی و کج‌روی دچار می‌شود. اول: محبت الله ﷻ می‌باشد. این محبت، به‌تنهایی برای نجات بنده از عذاب الهی و برخورداری از اجر و پاداش، کافی نیست؛ زیرا مشرکان و یهود و نصارا نیز، الله را دوست دارند.

دوم: محبت آنچه که الله دوست دارد. این، همان محبتی است که ورود بنده به اسلام یا خروجش از دین، به آن بستگی دارد و محبوب‌ترین بنده نزد الله، کسانی هستند که این نوع محبت در آن‌ها قوی‌تر است.

سوم: محبت برای الله و به‌خاطر الله که در حقیقت لازمه‌ی محبت با چیزهایی است که الله ﷻ دوست می‌دارد و محبت نوع دوم، یعنی محبت آنچه که الله دوست دارد، تنها با محبت برای الله و به‌خاطر الله، تحقق می‌یابد.

چهارم: محبت شرک‌آمیزی است که بنده، چیزی یا کسی را با الله دوست بدارد؛ لذا هرکس، چیزی یا کسی را با الله دوست بدارد، نه به‌خاطر الله یا برای او، چنین کسی، معبودی جز الله برگزیده و این، محبت مشرکان است؛ یعنی محبتی که مشرکان نسبت به معبودان باطل خود دارند»^۱.

ابن‌قیم همچنین در کتاب «الروح» می‌نویسد: «تفاوت محبت نوع سوم با چهارم، در این است که محبت برای الله، از کمال ایمان است؛

۱- الجواب الکافی، ابن‌القیم، ج ۱، ص ۱۳۴.

ولی نوع چهارم محبت، عین شرک می‌باشد. این، یک تفاوت اساسی است که هرکسی، محتاج و بلکه ناگزیر به دانستن آن است.^۱

یکی از نمونه‌های شرک اکبر که مؤلف رحمه‌الله ذکر کرده است، ذبح یا قربانی برای غیرالله می‌باشد. قربانی، یکی از بزرگترین عبادت‌هاست؛ از این‌رو واجب است که این عبادت، به‌صورتی ناب و خالصانه تنها برای الله ﷻ انجام شود و از هرگونه شرکی، پاک باشد. الله متعال می‌فرماید:

﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ﴾ [کوثر: 2]

پس برای پروردگارت نماز بگذار و (شتر) قربانی کن.

و می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾

[انعام: 162]

بگو: همانا نماز و قربانی و زندگی و مرگم، از آن الله، پروردگار

جهانیان است.

لذا هرکس برای غیرالله قربانی کند، این عبادت را که ویژه‌ی الله متعال می‌باشد، برای غیرالله انجام داده است و به الله ﷻ شرک ورزیده است و دیگر، جزو مسلمانان نیست.

لذا قربانی کردن برای غیرالله، مثلاً برای بت، یا جن، یا قبر، یا کعبه یا درخت، یا سنگ و امثال آن، شرک و کفر به الله بزرگ است و این قربانی، یعنی گوشت آن، حرام می‌باشد؛ فرقی نمی‌کند که مسلمانی، آن را سر بریده باشد یا یک یهودی یا نصرانی. کسی که پیش از قربانی کردن برای غیرالله مسلمان بوده است، همین‌که این عمل را انجام دهد، از دایره‌ی اسلام، خارج می‌شود و کافر به‌شمار می‌آید؛ زیرا یکی از بزرگترین عبادت‌ها را که ویژه‌ی الله متعال می‌باشد،

۱- الروح، ابن‌قیم، ج ۱ ص ۲۵۴.

برای غیرالله انجام داده و مانند کسی است که برای غیرالله، سجده می‌کند.

شرک، اقسام و نمونه های گوناگونی دارد؛ مانند کمک خواستن یا فریادخواهی از غیرالله در کارها یا مواردی که فقط در گستره‌ی قدرت الله ﷻ می‌باشد. لذا اگر کسی از مردگان یا صالحان درگذشته و امثال آنان، کمک یا مدد بخواهد و از آنها درخواست کند که نیازها و خواسته‌هایش را برآورده نمایند یا مشکلاتش را برطرف کنند، به الله ﷻ شرک ورزیده است. همچنین نذر برای غیرالله، شرک بحساب می‌آید است، آنها که در سرزمین‌های اسلامی برای غیرالله، مانند فلان شیخ و فلان پیر یا فلان درخت و فلان سنگ، نذر می‌کنند، در حقیقت به الله ﷻ شرک می‌ورزند و از دایره‌ی اسلام، بیرون می‌شوند؛ گرچه خود را مسلمان بپندارند و معتقد باشند که مسلمان هستند. این، عملی است که کفار قریش، به‌کثرت انجام می‌دادند و ادعا می‌کردند که این عمل را برای نزدیکی به الله ﷻ انجام می‌دهند. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [زمر:3]

(می‌گویند:) ما آنان را عبادت و پرستش نمی‌کنیم مگر برای آن‌که (واسطه‌ی ما باشند و) ما را به الله نزدیک کنند.

ولی کمک خواستن از مردم در کارها یا مواردی که در توان آنهاست، شرک، محسوب نمی‌شود. شیخ الاسلام ابن تیمیه سخنی بدین مضمون دارد که گفته است: «و اما کمک خواستن از مردم در مواردی که در توان انسان‌های زنده است، جایز می‌باشد؛ فرقی نمی‌کند که این کار، یاری خواستن نامیده شود یا پناه بردن و امثال آن».

نوع دوم: شرک اصغر

به هر عملی که در شریعت شرک نامیده شده باشد ولی به مرتبه شرک اکبر نرسیده باشد، شرک اصغر گفته می‌شود. و گرچه انجام دادن شرک اصغر صاحب آن را از اسلام اخراج نمی‌گرداند، ولی در توحید

شخص، خلل و نقص ایجاد می‌کند و زمینه یا مقدمه‌ای به سوی شرک اکبر است. ابن‌قیم رحمه‌الله در کتابش «اعلام الموقعین» گناه شرک اصغر را فراتر و بزرگتر از گناهان کبیره دانسته است و بنا بر دیدگاه صحیح، شرک اصغر نیز در مفهوم این آیه می‌گنجد:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [نساء: 48]

همانا الله این را که به او شرک ورزند، نمی‌آمرزد و (هر گناهی)

جز شرک را برای هر که بخواهد، می‌بخشد.

زیرا این آیه، عام و فراگیر است.

آیا شرک اصغر در آخرت بخشیده خواهد شد؟

ابن‌تیمیه رحمه‌الله می‌گوید: «گفته می‌شود: به مقتضای مفاهیم قرآنی، هیچ شرکی، چه کوچک باشد و چه بزرگ، بخشیده نخواهد شد؛ گرچه کسی که مرتکب شرک اصغر می‌گردد، مسلمان از دنیا برود، ولی شرکش بخشیده نمی‌شود و به‌خاطر آن، مجازات خواهد شد و سرانجام، به بهشت خواهد رفت».

علامه عبدالرحمن سعدی رحمه‌الله درباره‌ی آیه‌ی 48 سوره‌ی «نساء» می‌گوید: «کسانی که این آیه را عام و فراگیر می‌دانند، بر این باورند که شرک اصغر نیز در مفهوم این آیه می‌گنجد؛ یعنی شرک اصغر، بخشیده نمی‌شود و کسی که مرتکب شرک اصغر گردد، مجازات خواهد شد؛ زیرا روشن است که اگر کسی آمرزیده نشود، مجازات می‌گردد. البته کسانی که چنین دیدگاهی دارند، کسی را که مرتکب شرک اصغر می‌شود، کافر نمی‌دانند و معتقد نیستند که همیشه در دوزخ خواهد ماند. این‌ها بر این باورند که چنین شخصی، متناسب با شرک خود، عذاب می‌شود و سرانجام به بهشت می‌رود. اما کسانی که شرک اصغر را در شرک مذکور در این آیه، جای نمی‌دهند و معتقدند که الله ﷻ شرک اصغر را برای هر که بخواهد می‌بخشد، به آیه‌ی 52 سوره‌ی «مائده» استدلال کرده‌اند که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ﴾ [مائده: 72]

به راستی هر کس به الله شرک ورزد، الله بهشت را بر او حرام نموده و جایگاهش دوزخ است.

این‌ها می‌گویند: همانگونه که ائمه اتفاق نظر دارند که شرک اصغر در این آیه - آیه‌ی 72 سوره‌ی مائده - نمی‌گنجد پس که در آیه‌ی 65 سوره‌ی «زمر» نیز دخلی ندارد؛ آنجا که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿لَيْسَ أَشْرَكَكَ لِيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ﴾ [زمر: 65]

اگر شرک بورزی، به‌طور قطع عملت نابود و تباه می‌شود
واژه‌ی «عمل» در این آیه، مفرد مضاف است و شامل همه‌ی اعمال می‌شود و چیزی جز شرک اکبر، همه‌ی اعمال انسان را نابود نمی‌کند.
با توجه به این‌که مقایسه یا ارزیابی، فقط در میان نیکی‌ها و بدی‌هایی است که از شرک اکبر، پایین‌ترند، این دیدگاه، تقویت می‌شود؛ زیرا شرک اکبر با هیچ چیز دیگری، قابل مقایسه نیست و با وجود شرک اکبر، هیچ عملی که سودمند باشد، باقی نمی‌ماند». [پایان سخن سعدی]

چگونگی شناخت شرک اصغر:

شرک اصغر، بنا بر آموزه‌ها و متون دینی، نشانه‌ها و دلایلی دارد که شناخت آن را برای ما آسان می‌کند؛ همان‌گونه که در پاره‌ای از متون دینی، از برخی از کارهای حرام، به عنوان «شرک اصغر» یاد شده است. چنان‌که در «مسند» از یزید بن هاد از عمرو از محمود بن لبید رضی الله عنه روایت است که پیامبر ص فرمود: «إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ الشِّرْكَ الْأَصْغَرَ». یعنی: «یکی از بزرگ‌ترین نگرانی‌های من برای شما، شرک اصغر است». به عبارت دیگر از این می‌ترسم که گرفتار

شرک اصغر شوید. پرسیدند: ای رسول خدا! شرک اصغر چیست؟ فرمود: «ریا».

نمونه‌ی دیگری که می‌توانیم با آن، شرک اصغر را بشناسیم، این است که واژه‌ی «شرک» در متون دینی، به صورت نکره یا بدون «الف» و «لام» که حروف معرفه هستند، ذکر شده باشد؛ مانند این حدیث که امام احمد در «مسند» خود و ابوداود، ترمذی و ابن‌ماجه از طریق سلمه بن کهیل از عیسی بن یونس از زر بن حبیش از عبدالله بن مسعود^(ع) نقل کرده‌اند که پیامبر ص سه بار فرمود: «الطَّيْرَةُ شِرْكٌ، وَمَا مِنَّا إِلَّا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُذْهِبُهُ بِالتَّوَكُّلِ»^۱. یعنی: «بدشگونی شرک است».

ابن‌مسعود^(ع) در ادامه افزود: «هیچ کس از ما نیست که فال بد نزده باشد؛ ولی الله، این حالت را با توکل از میان می‌برد». به هر حال از آنجا که واژه‌ی «شرک» در این روایت به صورت نکره آمده، پس منظور، شرک اصغر است.

و از دیگر نشانه‌های شرک اصغر، این است که صحابه^(ع) از آن، به‌عنوان شرک اصغر یاد کرده باشند؛ یعنی شرکی که بنده را از دایره‌ی اسلام اخراج نمی‌کند.

روش دیگر برای بازشناسی شرک اصغر، جمع‌بندی و ارزیابی متون و داده‌های دینی است.

انواع شرک اصغر:

۱- طَيْرَه، گرچه در اینجا به معنای بدشگونی یا فال بد می‌باشد، ولی در اصل، نوعی فال‌گیری در دوران جاهلیت بود؛ بدین‌سان که پرندگان را به پرواز درمی‌آوردند؛ اگر پرندگان به سمت راست پرواز می‌کردند، آن را به فال نیک می‌گرفتند و سفر یا هر کار دیگری را که پیش‌تر برنامه‌ریزی کرده یا تصمیم گرفته بودند، آغاز می‌نمودند؛ و اگر پرندگان به سمت چپ می‌پریدند، از تصمیم خود باز می‌آمدند. خطابی می‌گوید: محمد بن اسماعیل، یعنی بخاری گفته است: سلیمان بن حرب، عبارت «وما منا إلا ولكن الله يذهب بالتوكل» را سخن ابن‌مسعود^(ع) می‌داند. ترمذی هم از بخاری از سلیمان بن حرب، همین را نقل کرده و منذری نیز، سخن بخاری را تأیید کرده است. [مترجم]

اول: شرک ظاهر (نمایان)

شرکی است که در گفتار و کردار، نمایان می‌شود که از آن به شرک گفتاری (لفظی) و عملی، یاد می‌کنیم. شرک لفظی، مانند سوگند به نام غیر الله؛ چنان‌که احمد، ابوداود، ترمذی و دیگران از سعد بن عبیده روایت کرده‌اند: ابن عمر رضی الله عنهما از مردی شنید که می‌گفت: «سوگند به کعبه...». ابن عمر رضی الله عنهما به او فرمود: از رسول الله ص شنیدم که می‌فرمود: «مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ أَشْرَكَ». یعنی: «کسی که به غیر الله سوگند یاد کند، شرک ورزیده است».

و اما نمونه‌ای دیگر از شرک لفظی، گفتن این عبارت است: «آنچه الله و تو بخواهید». زیرا امام احمد، ابن ماجه، و نسائی در «الکبری» از یزید بن اصم روایت کرده‌اند که: ابن عباس رضی الله عنهما گوید: مردی نزد پیامبر ص آمد و ضمن سخن گفتن با ایشان، گفت: «آنچه الله بخواهد و آنچه شما بخواهید». پیامبر ص فرمود: «وَيْلَكَ أَجَعَلْتَنِي وَاللَّهِ عَدْلًا، قُلْ: مَا شَاءَ اللَّهُ وَخَدَّ». یعنی: «وای بر تو! آیا مرا همتای الله قرار می‌دهی؟ بگو: آنچه الله یکتا بخواهد». لذا درست این است که گفته شود: «آنچه الله یکتا بخواهد» یا «آنچه الله بخواهد، سپس آنچه شما بخواهید یا آنچه میل شما باشد». همچنین «اگر اراده الله سپس فلانی نبود» یعنی در عباراتی که به کار می‌بریم، باید خواسته‌ی مخلوق، تابع اراده‌ی الهی باشد، نه این‌که خواسته‌ی مخلوق با اراده‌ی خالق، ذکر شود؛ چنان‌که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ [تکویر: 29]

و شما (پیمودن راه مستقیم یا هر چیز دیگری را) نمی‌خواهید

مگر آن‌که الله، پروردگار جهانیان بخواهد و اراده کند.

در این مورد، اصل بر این است که شرک اصغر است؛ ولی گاه بر اساس قصد و اراده‌ی گوینده‌اش به شرک اکبر می‌انجامد؛ یعنی اگر

قصد گوینده، این باشد که مخلوقی را بهسانِ الله، تعظیم کند، مرتکب شرک اکبر شده است.

و اما شرکِ عملی، مانند پوشیدنِ حلقه یا دست‌بند یا گردن‌بند و امثال آن به قصد دفع بلا و نیز آویختن مُهره، و تعویذ برای دفع زخم چشم؛ زیرا احمد از دحین از عقبه به صورت مرفوع، روایت کرده است: «مَنْ تَعَلَّقَ تَمِيمَةً، فَقَدْ أَشْرَكَ». یعنی: «هرکس، برای دفع زخم چشم، چیزی (چون مُهره یا تعویذ به گردن یا دست خود) ببندد، شرک ورزیده است».

نکته: اگر کسی، چنین چیزهایی را اسباب دفع بلا بداند، مرتکب شرک اصغر شده است، اما اعتقاد به این که چنین چیزهایی (مُهره، تعویذ و امثال آن) خود، بلاگردان هستند و دفع بلا می‌کنند، این، شرک اکبر است.

دوم: شرک خفی (پنهان) و خطرات آن

شرکی است که در قصد اراده یا نیت بنده، وجود دارد؛ مانند ریا و قصد خودنمایی به دیگران. مثل کسی که عبادتی چون نماز یا قرائت قرآن را به خوبی یا بهتر انجام دهد تا دیگران، از او تعریف و تمجید کنند! صاحب «مسند» از یزید بن هاد از عمرو از محمود بن لبید رضی الله عنه روایت کرده است: رسول الله ص فرمود: «إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ

الشِّرْكَ الْأَصْغَرُ». یعنی: «یکی از بزرگ ترین نگرانی‌های من برای شما، شرک اصغر است». به عبارت دیگر از این می‌ترسم که گرفتار شرک اصغر شوید. پرسیدند: ای رسول خدا! شرک اصغر چیست؟ فرمود: «ریا».

کمتر کسی از این نوع شرک، نجات می‌یابد؛ ابن القیم رحمه الله گفته است: «این نوع شرک، دریای پرتلاطمی است که ساحل ندارد و کمتر کسی از آن رهایی می‌یابد؛ لذا کسی که با عملش، چیزی جز رضایت

الله را طلب کند و قصدش چیزی جز نزدیکی جستن به الله یا برخورداری از پاداش الهی باشد، در قصد و نیت خود، به الله شرک آورده است». یکی از عارفان^۱ در این باره گفته است: «ریا، از زیان‌بارترین عوامل درونی و نفسانی هلاکت است که کاملاً پوشیده می‌باشد و علما، عابدان و کسانی که آستین همت برای پیمودن راه آخرت بالا زده‌اند، به این بلای بزرگ دچار می‌شوند؛ زیرا هرچند بر خواسته‌ها و امیال نفسانی خویش چیره می‌شوند و نفس را از شهوت‌ها و امیال نادرست، باز می‌دارند و آن را در برابر شبهات حفاظت می‌کنند و در نتیجه نفس آن‌ها از طمع در گناهان ظاهری، عاجز و درمانده می‌گردد، ولی نفس سرکش دوست دارد با اظهار علم و عمل، آسوده شود؛ در نتیجه برای رهایی از سختی‌های مجاهدت، به لذت محبوب شدن در نزد خلق می‌اندیشد و به این‌که الله، علم و عملش را می‌داند، قناعت نمی‌کند و از تعریف و تمجید مردم، خشنود می‌شود و به این‌که فقط ستوده‌ی پروردگار مردم باشد، قانع نمی‌گردد. از این‌رو دوست دارد او را بستایند، خدمتش کنند، گرامی‌اش بدارند و او را در هر محفل و انجمنی، در صدر مجلس بنشانند؛ بدین‌سان نفس سرکش، به بدترین شهوت و بزرگ‌ترین لذت گرفتار می‌شود و گمان می‌برد که زندگی‌اش با محبت الله و عبادت او، سپری می‌گردد، حال آن‌که این شهوت پنهان که اندیشه‌های ژرف نیز از درک آن ناتوان هستند، زندگی‌اش را اشغال کرده و او را در جرگه‌ی منافقان قرار داده است و خودش گمان می‌کند که جزو بندگان مقرب خداست!»

این نوع شرک، بسیار ظریف و باریک است و شیطان، سهم فراوانی در این زمینه نسبت به بنده‌ی مسلمان دارد و عابدان و پارسایان را نیز در این وادی، می‌لغزاند؛ لذا پای بسیاری از مردم در

۱- خواننده‌ی گرامی توجه داشته باشند که منظور از عارف، کسی است که در چارچوب داده‌های شریعت، یعنی آموزه‌های کتاب و سنت، آستین همت برای عبادت الله ﷻ بالا می‌زند، نه کسی که ادا و اطوار عجیب و غریبی از او می‌بینیم که نه با شریعت، سازگار است و نه با عقل سالم. [مترجم]

این راه می‌لغزد و به بی‌راهه می‌روند؛ بدین‌سان که برخی از آن‌ها که به تعریف و تمجید دیگران، علاقه دارند و از نکوهش آنان، هراسان هستند، هیچ بهره‌ای از اعمالشان در آخرت، نمی‌برند و برخی هم از ترس ریا و خودنمایی، عبادت و نیکوکاری را ترک می‌کنند؛ لذا بی‌بهره‌اند!

برخی از این افراد، به‌اندازه‌ای در پرهیز از این نوع شرک زیاده‌روی کرده‌اند که به‌قصد، و برای این‌که دیگران، آنان را نکوهش کنند، به کارهایی روی آورده‌اند که سرزنش سایر مردم را در پی داشته است؛ حتی به «ملامیه»، یعنی توبیخ‌شدگان، شهرت یافته‌اند؛ زیرا قصدشان این بوده است که در برابر ریاکاران قرار بگیرند. حق و حقیقت، نه این است و نه آن؛ بلکه حقیقت، به اخلاص نیت و کثرت کارهای نیک فرامی‌خواند؛ و اخلاص، حقیقت دین و کلید دعوت انبیاست. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ﴾ [بینه: 5]

و فرمان نیافتند جز آن‌که الله را مخلصانه و بر پایه‌ی آیین توحیدی، در حالی عبادت کنند که دین و عبادت را ویژه‌ی او بدانند.

حالت‌های واردن شدن ریا در کارها و حکم هر کدام:

عمل ریاکارانه، چندین حالت دارد که حافظ ابن‌رجب در «جامع العلوم و الحكم» ذکر کرده که خلاصه‌اش، این است:

حالت اول: عمل‌کننده از همان ابتدا، اصل عبادتش را برای

غیرالله، قرار می‌دهد و قصدش از عبادت، فقط دست‌یابی به کالای دنیا باشد. این، عمل منافقان است و امکان ندارد که مؤمن یا مسلمان، مرتکب چنین عملی شود؛ زیرا این، یکی از ویژگی‌های اصلی منافقان است. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْمُتَفِقِينَ تَخْدِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَدِيعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا

كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [نساء: 142]

منافقان (به پندار خود) الله را می‌فریبند؛ و الله، کیفر نیرنگشان را به خودشان باز می‌گرداند. و هنگامی که به نماز می‌ایستند، از روی تنبلی (به نماز) می‌ایستند و در برابر مردم ریا و خودنمایی می‌کنند و الله را جز اندکی یاد نمی‌کنند.

مسلمان، درباره‌ی باطل بودن چنین عملی، شک ندارد؛ چنین عملی، از اساس، باطل می‌باشد و کسی که با چنین نیتی عبادت می‌کند، سزاوار خشم و مجازات الهی است.

حالت دوم: از همان ابتدا، در عملی که برای خداست، ریا وجود دارد. متون و داده‌های دینی، نشان‌گر این است که چنین عملی، باطل می‌باشد. در «صحیح مسلم» از علاء بن عبدالرحمن از پدرش از ابوهیره^(ع) روایت است که پیامبرص فرمود: «إِنَّ اللَّهَ قَالَ: أَنَا أُغْنِي

الشُّرَكَاءَ عَنِ الشِّرْكِ، مَنْ عَمِلَ عَمَلًا أَشْرَكَ فِيهِ مَعِيَ غَيْرِي تَرَكْتُهُ وَشِرْكُهُ». ^۱ یعنی: «الله فرموده است: من، بر خلاف شریکان، به‌طور مطلق از شرک بی‌نیازم؛ هر کس، عملی انجام دهد و در آن عمل شریکی را با من قرار دهد، او را با شرکش (عمل شرک‌آمیزش) وامی‌گذارم».

لذا هر عملی که آمیخته به ریا باشد، باطل است و هیچ اختلافی درباره‌ی باطل بودن چنین عملی، از هیچ‌یک از سلف صالح، سراغ نداریم؛ گرچه متأخرین در این باره اختلاف نظر دارند.

حالت سوم: ابتدا عمل برای الله انجام می‌شود، ولی بعد ریا به آن راه می‌یابد؛ لذا اگر قصدی در کار نباشد و این نیت، به ذهن عمل‌کننده

خطور کند و او، آن را دفع نماید، همه‌ی علما اتفاق نظر دارند که اشکالی در نیت و عملش وارد نمی‌شود؛ اما اگر به این حالت ادامه دهد، آیا عملش باطل می‌شود یا خیر؟ و آیا به‌خاطر اصل نیتش که پاک و خالصانه بوده است، پاداش می‌یابد؟ علمای سلف در این باره اختلاف نظر داشته‌اند؛ امام احمد و ابن جریر طبری به این موضوع پرداخته‌اند و امید است که عملش، باطل نشود و عمل‌کننده به‌خاطر اصل نیتش، پاداش بیابد.

همین تقسیم‌بندی درباره‌ی ریا، از سهل بن عبدالله تستری رحمه‌الله نیز روایت شده است؛ وی، می‌گوید:

«ریا سه حالت دارد:

اول: شخص، اصل نیتش را از عملی که انجام می‌دهد، برای غیرالله قرار می‌دهد و چنین وانمود می‌کند که عملش برای الله تعالی می‌باشد؛ این گونه‌ای از نفاق و شک و تردید در ایمان است.

دوم: عملی را برای الله، آغاز می‌کند، ولی همین‌که کسی از عملش آگاه می‌شود، با نشاط و چالاکی بیش‌تری به آن کار می‌پردازد و آن را بهتر، انجام می‌دهد.

سوم: عملی را با اخلاص آغاز می‌کند و با اخلاص به پایان می‌رساند؛ ولی بعد که او را به‌خاطر این عمل می‌ستایند، به تعریف و تمجید دیگران، خرسند می‌شود. این، همان ریاست که الله متعال، از آن منع فرموده است». [پایان سخن تستری].

حکم خودداری از کار نیک از ترس اینکه ریا باشد

نکته: چه‌بسا خودداری از کارهای نیک از ترس این‌که ریا باشد، ممکن است ریا به‌شمار بیاید. بی‌هقی در «شعب الایمان» آورده است: محمد بن عبدویه می‌گوید: از فضیل بن عیاض شنیدم که می‌گفت: «ترک عمل به‌خاطر مردم، ریاست و انجام یک عمل برای مردم، شرک می‌باشد؛ و اخلاص، این است که الله تعالی تو را از این دو، حفظ کند».

نووی رحمه الله می گوید: «سخنش بدین معناست که اگر کسی، قصد انجام عملی را داشته باشد، ولی از ترس نگاه مردم و ریا، آن عمل را ترک کند، چنین شخصی، ریاکار است؛ زیرا عمل نیکی را به خاطر مردم ترک کرده است. اما پسندیده است که اعمال نفل را در انظار مردم انجام ندهد تا در خلوت و تنهایی، به انجام آن‌ها بپردازد؛ مگر این که عمل واجب یا فرضی باشد، مثل زکات؛ یا آن شخص، جزو علما و افرادی است که مردم از او الگوبرداری می کنند. در این صورت بهتر است که عملش را آشکارا انجام دهد».

ناقض دوم: [کسی که میان خود و الله، واسطه‌هایی قرار

دهد، آن‌ها را بخواند و از آنان درخواست شفاعت کند و

بر آن‌ها توکل نماید، به اجماع، کافر است]

این به عنوان یکی از نواقض اسلام، جزو مواردی است که کفار قریش، به آن گرفتار شده بودند؛ چنان که بهرغم ایمانی که به ربوبیت و خالق بودن الله ﷻ داشتند، واسطه‌هایی را با او شریک می ساختند و ادعا می کردند که این عمل را برای نزدیکی به الله ﷻ انجام می دهند. الله متعال درباره‌ی آنان می فرماید:

﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [زمر: 3]

(می گفتند:) ما آنان را عبادت و پرستش نمی کنیم مگر برای آن که

(واسطه‌ی ما باشند و) ما را به الله نزدیک کنند.

و می فرماید:

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ

هَؤُلَاءِ شَفَعَتُونَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ [یونس: 18]

و جز الله چیزهایی را می‌پرستند که نه زبانی به آنان می‌رسانند و نه سودی؛ و می‌گویند: «این‌ها، شفیعان (واسطه‌های) ما نزد الله هستند».

شرک در ربوبیت به این صورت که شخصی به دو خالق شبیه به هم در افعال و صفات اعتقاد داشته باشد، ممتنع می‌باشد. البته برخی از مشرکان، به معبودان خود ویژگی‌هایی چون تصرف در هستی داده‌اند و شیطان، کردار بدشان را در نظر آنان آراسته و متناسب با عقل و خرد هر گروه و طایفه‌ای، عقلشان را به‌بازی گرفته است؛ لذا برخی در تعظیم مردگان‌شان دچار شرک شده‌اند و گروهی با اختراهای ستارگان، مشرک گشته‌اند و عده‌ای هم مجسمه‌ها و بت‌هایی را بر اساس خیال‌ها و تصورات واهی خود، به شکل معبودانی چون صالحان و ستارگان، ساخته و پرداخته‌اند و بدین ترتیب شیطان، این اندیشه‌ی باطل را برایشان آراسته که این‌ها، واسطه‌هایشان نزد الله متعال هستند و به‌واسطه‌ی این‌ها، مشکلات و نیازهایشان برطرف می‌شود!

این، یکی از مسایلی است که انسان را از دایره‌ی اسلام، اخراج می‌کند و امروزه بسیاری از کسانی که نام اسلام را با خود یدک می‌کشند، به این شرک، مبتلا شده‌اند و میان خود و الله، واسطه‌هایی قرار می‌دهند. این، همان شرکی است که کفار قریش به آن دچار شده بودند. این دسته از مسلمانان اسمی، گمان می‌کنند که رسالت محمدص را تصدیق کرده‌اند و مدعی پیروی از او هستند، حال آن‌که به‌شدت از راه و روش پیامبران، فاصله دارند؛ زیرا پیامبر این امت، به مقابله با این شرک قریشیان پرداخت و آن‌ها را مشرک و کافر نامید و برایشان روشن ساخت که آن‌ها، معبودانی جز الله را می‌پرستند؛ معبودانی که مالک هیچ نفع و ضرری برای آنان نبودند. الله متعال می‌فرماید:

﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِنْ ثِقَالِ ذَرْوٍ فِي

السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا هُمْ فِيهِمَا مِنْ شَرِكٍ وَمَا لَهُ مِنْ ظَهِيرٍ ﴿٢٢﴾

وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿٢٢﴾ [سبا: 22-23]

بگو: کسانی را که جز الله (فریادرس خویش) می‌پندارید، بخوانید؛ هم‌سنگ ذره‌ای را در آسمان‌ها و زمین مالک نیستند و در تدبیر آسمان و زمین، هیچ دخالت و مشارکتی ندارند و (پروردگار) از میان آن‌ها هیچ پشتیبان و یاری‌دهنده‌ای ندارد. و در نزد او هیچ شفاعتی، سودمند نمی‌باشد، جز شفاعت کسی که به او اجازه داده باشد. و چون اضطراب و دلهره از دل‌هایشان زدوده شود، می‌گویند: پروردگارمان چه فرمود؟ پاسخ می‌دهند: حق (گفت) و او، بلندمرتبه‌ی بزرگ است.

و می‌فرماید:

﴿قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِيَ بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿٣٨﴾﴾ [زمر: 38]

بگو: آیا درباره‌ی معبودانی که جز الله می‌پرستید، هیچ اندیشیده‌اید که اگر الله زیانی برای من بخواهد، آیا آن‌ها می‌توانند زیان و آسیب او را از من دور کنند یا اگر رحمت و بخشایشی برای من بخواهد، آیا آن‌ها می‌توانند رحمتش را از من باز دارند؟ بگو: الله، برایم کافی است و توکل‌کنندگان تنها بر او توکل می‌کنند.

و می‌فرماید:

﴿وَلَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهَةً لِيَكُونُوا هَمًّا عِزًّا ۖ كَلَّا سَيَكْفُرُونَ

بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا﴾ [مریم: 81-82]

و معبودانی جز الله برگزیدند تا مایه‌ی عزتشان باشند. چنین نیست؛ بلکه عبادتشان را انکار خواهند کرد و دشمنشان خواهند شد.

این‌ها، با این‌که قبول داشتند که الله، خالق است و کسی جز او توانایی آفریدن، روزی دادن، زنده کردن و میراندن ندارد، ولی در جرگه‌ی مسلمانان و موحدان قرار نگرفتند و مشرک بودند. اینک نیز بسیاری از کسانی که مسلمان نامیده می‌شوند، از مشرکان پیروی می‌کنند و مزارها، ضریح‌ها و قبرها را تعظیم می‌نمایند و با نذر و قربانی به آن‌ها نزدیکی می‌جویند و رفع نیازهایشان را از آنان درخواست می‌کنند و آن‌ها را واسطه‌ی میان خود و الله می‌پندارند؛ مانند کفار قریش که همین روی‌کرد را داشتند، در صورتی که این، شرک به الله متعال است. سببش، این است که این‌ها در عمل، خالق را همانند مخلوق می‌دانند. شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «و اگر واسطه‌هایی میان خود و الله، قرار دهید، در حقیقت آن‌ها را به‌سان دربان‌ها یا افرادی پنداشته‌اید که میان شاه و مردم، قرار دارند؛ بدین‌صورت که این واسطه‌ها، درخواست‌ها مردم را نزد الله می‌برند و به‌واسطه‌ی این‌هاست که الله عز و جل به امور بندگانش رسیدگی می‌کند و به آن‌ها روزی می‌دهد. یعنی مردم، درخواست‌ها را به این واسطه‌ها می‌دهند و واسطه‌ها نیز درخواست مردم را به الله می‌رسانند! درست مانند افرادی که به شاه نزدیکند و از این‌رو واسطه‌های میان شاه و مردمش هستند؛ لذا مردم خواسته‌های را به‌طور مستقیم، نزد شاه نمی‌برند و از روی ادب، درخواست‌های خود را به واسطه‌ها یا نزدیکان شاه تقدیم می‌کنند و بر این باورند که استفاده از واسطه‌ها، آنان را زودتر به خواسته‌هایشان می‌رساند؛ زیرا واسطه‌ها، از خود درخواست‌کننده به

شاه نزدیک‌ترند. لذا کسی که بدین‌سان کسانی را میان خود و الله، واسطه قرار دهد، کافر و مشرک است؛ از او خواسته می‌شود که از این رویه و پندار توبه کند، وگرنه، کشته می‌شود. این‌ها، مخلوقاتی را شبیه و همانند الله می‌پندارند و آن‌ها را همتای الله ﷻ قرار می‌دهند.^۱

مشرکان، این واسطه‌ها را بدین امید در میان خود و الله قرار می‌دهند که از شفاعت و سفارش واسطه‌ها در نزد الله ﷻ برخوردار شوند؛ یعنی معتقدند که این واسطه‌ها، برای آن‌ها نزد الله متعال سفارش می‌کنند. الله ﷻ برهان مشرکان را در شرکشان، بیان نموده و فرموده است:

﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [زمر: 3]

(مشرکان می‌گویند:) ما آنان را عبادت و پرستش نمی‌کنیم مگر

برای آن‌که (واسطه‌ای ما باشند و) ما را به الله نزدیک کنند.

و فرموده است:

﴿وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ [یونس: 18]

و می‌گویند: «اینها شفیعیان ما نزد الله هستند».

شفاعت یا سفارشی که مشرکان به آن امیدوارند، هیچ پایه و اساسی ندارد؛ یعنی هرگز تحقق نمی‌یابد. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ تُحْشَرُوا إِلَيْهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا

شَفِيعٌ لَهُمْ يَتَّقُونَ﴾ [انعام: 51]

و با این قرآن، کسانی را که می‌ترسند از اینکه به پیشگاه پروردگارشان گرد آورده شوند هشدار بده، که جز الله هیچ دوست و شفاعت کننده‌ای ندارند.

و می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفْعَةٌ ۚ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [بقره: 254]

ای مؤمنان! از آنچه نصیبتان کرده‌ایم، انفاق کنید؛ پیش از آن‌که روزی فرا رسد که در آن هیچ داد و ستد و هیچ دوستی و شفاعتی نیست. و کافران، خود، ستمکارند.

الله متعال خبر داده است شفاعتی که این‌ها از واسطه‌های خود انتظار دارند، روز قیامت به‌انجام نمی‌رسد و این امید بی‌اساسشان به افسوس و حسرتی برای آن‌ها تبدیل می‌شود؛ لذا می‌گویند:

﴿فَمَا لَنَا مِن شَفْعِينَ﴾ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ ﴿﴾ [شعراء: 100-101]

و اینک نه شفاعت‌کننده‌ای داریم و نه هیچ دوست صمیمی و مهربانی.

شفاعت در کتاب الله و سنت پیامبر ص به دو صورت آمده است:

یکم: شفاعت نفی‌شده، یعنی شفاعتی که از غیرالله درخواست

می‌شود، آن‌هم درباره‌ی چیزهایی که فقط در گستره‌ی قدرت و توانایی الله متعال است. الله متعال، این نوع شفاعت را نفی نموده و بیان فرموده است شفاعت باطل و بی‌پایه‌ای است که به‌انجام نمی‌رسد؛ همان‌گونه که پیش‌تر در آیات مذکور، بیان شد.

شرط های شفاعت ثابت شده

دوم: شفاعت ثابت شده، یعنی شفاعتی که الله ﷻ اجازه می‌دهد و تنها از خودِ الله متعال درخواست می‌شود؛ این شفاعت، ویژه‌ی مؤمنان و موحدان می‌باشد و الله متعال، از تحقق آن خبر داده است، البته با دو شرط:

شرط نخست: این است که الله متعال، برای شفاعت‌گر، اجازه‌ی شفاعت دهد؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ [بقره: 255]

هیچکس نمی‌تواند نزدش شفاعت کند مگر به اذنش.

شرط دوم: رضایت پروردگار از کسی که برایش شفاعت می‌شود؛ یعنی اذن الهی برای شفاعت‌شونده؛ همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى﴾ [انبیاء: 28]

و جز برای کسی که پروردگار رضایت دهد، شفاعت نمی‌کنند.

الله متعال، این دو شرط را با هم نیز ذکر نموده و فرموده است:

﴿وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ

اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى﴾ [نجم: 26]

و چه بسیار فرشتگانی که در آسمان‌ها هستند و شفاعتشان

هیچ سودی نمی‌بخشد مگر پس از اذن الله برای هر کس که

بخواهد و برای هرکس که الله بپسندد (و راضی شود).

ناقض سوم: [حکم کسی که مشرکان را کافر نداند یا در کفرشان شک کند یا مذهب و آیین آنان را درست بیندارد]

واجب است کسانی چون اهل کتاب، مشرکان، ملحدان، مرتدان (از دین برگشته‌ها) و امثال آنان را که الله متعال به کفرشان تصریح کرده است، به‌طور قطع کافر بدانیم و این، لازمه‌ی توحید است؛ زیرا توحید، دو جنبه‌ی اساسی دارد:

یکم: کفر به طاغوت.

دوم: ایمان به الله.

این، معنای کلمه‌ی توحید (لا اله الا الله) می‌باشد؛ یعنی معبود برحق و راستینی جز الله وجود ندارد.

عبارت «لا اله الا الله»، بمعنی کفر به طاغوت است و نشان‌گر این است که هیچ‌کس و هیچ‌چیز، شایسته‌ی عبادت نیست و «الا الله»، ایمان به الله متعال است و نشان می‌دهد که تنها الله یکتا، شایسته‌ی بندگی است. لذا هر چیز و هرکسی که جز الله، پرستش شود، طاغوت است و لازمه‌ی توحید، کفر به طاغوت و ایمان به الله ﷻ می‌باشد. الله متعال، این دو نکته‌ی مهم را درباره‌ی توحید و ایمان، بیان نموده و بیان فرموده است:

﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمَرْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا

أَنْفِصَامَ هَا﴾ [بقره: 256]

هرکس، به طاغوت و معبودان باطل کفر ورزد و به الله ایمان بیاورد، به دستاویز محکم و ناگسستنی ایمان چنگ زده است که هیچگاه گسسته نمی‌شود.

لذا کسی که مشرکان یا اهل کتاب را کافر نداند یا با وجودی که کفرشان، روشن است و شکی در آن وجود ندارد، از تکفیرشان خودداری کند، در حقیقت به الله و کتابش و به رسول الله ص کفر ورزیده و جهانی بودن یا فراگیر بودن دعوت و رسالت پیامبر ص را برای همه‌ی مردم، انکار کرده و مرتکب یکی از نواقض اسلام شده است؛ این، به اجماع مسلمانان، نقض اسلام است. لذا هر مسلمانی باید کسانی را که الله ﷻ به کفرشان تصریح کرده، کافر بداند و قاطعانه تکفیرشان کند.

قاضی عیاض می‌گوید: «ما، ملت‌های غیرمسلمان و هرکسی را که غیرمسلمانان را کافر نمی‌داند یا در کفرشان شک دارد و یا آیینشان را درست می‌پندارد، کافر می‌دانیم؛ هرچند ادعا کند که مسلمان است و به باطل بودن سایر آیین‌ها معتقد باشد؛ ولی از آنجا که در ظاهر و برخلاف باور درونی‌اش، غیرمسلمانان را کافر ندانسته است، خود نیز کافر می‌باشد».^۱ بنابراین از باب اولی، در کفر کسی که می‌گوید:

«یهود و نصارا، صاحبان شریعتی آسمانی هستند که چون در نتیجه‌ی اجتهادشان، چنین دیدگاه‌هایی دارند، پس برحقند، نه باطل»، کافر می‌باشد و به الله متعال کفر ورزیده است؛ مانند کسی که می‌گوید: «اگر کسی بخواهد دین یهودیان یا نصارا و یا دین اسلام را برگزیند، اختیار با خود اوست؛ زیرا همه‌ی این‌ها، برحق و درست‌اند»؛ چنین شخصی، کافر است.

برخی از ملحدان گذشته مانند ابن‌سبعین، ابن‌هود، تلمسانی و... همین دیدگاه را داشته‌اند؛ چنان‌که می‌گفتند: هر شخصی، مجاز است که دین یهودیان یا نصرانی‌ها را برگزیند؛ همان‌گونه که می‌تواند آیین اسلام را قبول کند و این را همسان گرایش پیروان مذاهب چهارگانه به مذاهبشان می‌دانند و می‌گویند: همه‌ی این‌ها، راه‌هایی است که به خداوند می‌رسد!

۱- الشفاء، قاضی عیاض، ج ۲، ص ۱۰۷۱.

دعوت به سوی آزادی و وحدت بین ادیان و حکم آن

امروزه این نقض آشکار اسلام، به نام آزادی ادیان، رواج و گسترش فراوانی یافته است و بسیاری از کسانی که پروردگار متعال، بینش و بصیرتشان را واژگون نموده، فریاد آزادی، وحدت و تقریب ادیان را سر می‌دهند و همه‌ی ادیان را برحق می‌پندارند و گمان می‌کنند که به‌طور مطلق هیچ دشمنی و مشکلی در میان مسلمانان و ملت‌های کفر وجود ندارد. این‌ها، پرداختن به این موضوع را به عنوان یکی از نواقض اسلام و تبیین آن را برای مردم، تحجر، سرسختی، نژادگرایی و برافروختن آتش دشمنی و عداوت در میان ملت‌ها می‌دانند. در صورتی که این پندار، کفر آشکار و ارتدادی واضح می‌باشد که اساس اسلام را هدف قرار داده و فراخوانی مغایر با توحید و مخالفت با دعوت انبیاست. در این میان عبارت‌های گوناگونی برای عدم تکفیر مشرکان و اهل کتاب یا ایجاد شک و تردید در کفرشان، به‌کار می‌برند تا به گمان خویش، مردم را یکپارچه بسازند و کدورت‌ها و دشمنی‌ها را از دل‌های ملت‌ها بزدایند.

کسی که چنین روی‌کردی دارد، علاوه بر نقض آشکار اسلام که او را از دایره‌ی اسلام خارج می‌کند، شریعت پاک الهی را عامل تباهی ملت‌ها و پیدایش کینه‌های بی‌فایده در میان مردم می‌پندارد. منادی این فراخوان باطل، گرچه ممکن است این را به زبان اقرار نکند، اما به‌زبان حال، بدگویی از اسلام را فریاد می‌زند.

فراخوان آزادی، وحدت و تقریب ادیان، متکی بر جریانی است که اسمی نوین و مسلک و عقیده‌ای کهنه، کفرآمیز و الحادی به نام «مادی‌گرایی» یا «ماده‌باوری»^۱ دارد. این نحله‌ی فکری، منکر دین و

۱- ماده‌باوری، زاده‌ی اندیشه‌های فلسفی، اقتصادی و جامعه‌شناختی فیلسوفان غربی از قبیل: کارل مارکس، فریدریش انگلس و... می‌باشد؛ این دیدگاه هرچند پس از پیدایش دستخوش اندیشه‌ها، تصورات و تفسیرهای بسیاری از ایدئولوگ‌ها و نظریه‌پردازان غرب قرار گرفته، اما در گذر تحولاتی که پشت سر نهاده، به تمام مسایل، دیدی ماده‌باورانه داشته است؛ از این‌رو نام و یا عنوانی که در پاره‌ای از موارد در پس واژه‌ی ماده‌باوری

ارزش‌های دینی است و به تمام مسایل، دیدی ماده‌باورانه دارد و از این‌رو می‌کوشد تا به واسطه‌ی ادعای آزادی ادیان و تقریب باورها و کنار نهادن اختلافات، روح دین‌داری را از میان ببرد. مادی‌گرایان، ارزش زندگی‌ای را که اسلام به آن فرا می‌خواند، نمی‌دانند و دیدشان به زندگی، دیدی حیوانی است و نگاهی کاملاً حیوانی و بلکه بدتر به زندگی دارند؛ زیرا بدون هدف هستند و برای فرجام خویش نمی‌کوشند، مانند حیوانات که از نعمت عقل بی‌بهره‌اند و هیچ هدفی ندارند؛ البته ملحدان و ماده‌باوران، ادعا می‌کنند که خردگرا هستند!

الله متعال، می‌فرماید:

﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا

بُرءَاؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ

وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ﴾ [ممتحنه: 4]

به راستی برای شما، در ابراهیم و همراهانش، الگوی نیکی است؛ آن‌گاه که به قوم خویش گفتند: ما، از شما و آنچه جز الله می‌پرستید، بیزاریم. ما به شما باور نداریم و میان ما و شما برای همیشه دشمنی و کینه پدید آمده است تا آن‌که به الله یکتا ایمان بیاورید..

قرار می‌گیرد، تفسیری از نگرش ماده‌باورانه‌ی این دیدگاه به موضوع خاصی می‌باشد. مثلاً اگر نگاه ماده‌باورانه به سویی تاریخ باشد، از آن به ماده‌باوری تاریخی (historical materialism) یاد می‌شود. همچنین اگر این فرمول و ترکیب ماده‌باورانه در مورد مابعد طبیعت به‌کار رود، عنوان ماده‌باوری دیالکتیک (dialectical materialism) می‌یابد. در دید ماده‌باورانه، بُن و اساس هستی، ماده است و اشکال مختلف هستی، پیامد دگرگونی و رشد ماده، به‌شمار می‌روند. در تفکر مادی، آغاز و پایان هر چیزی بر ماده متکی است و ماده، تعیین‌کننده‌ی روند معنوی زندگی می‌باشد. ماده‌باوران، ارزش‌های اخلاقی و باورهای دینی را بی‌بنیاد می‌دانند. [مترجم، بمنقل از العلمانیة و ثمارها الخبیثة].

این، یعنی ابراهیمی بودن، یعنی حق‌گرایی و توحیدگرایی یا بیزای از شرک و کفر:

﴿وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ﴾ [بقره: 130]

و چه کسی جز افراد نادان از آیین ابراهیم، رویگردان است؟! لذا هر بنده‌ای باید توحید و یگانگی الله ﷻ را از هرگونه شائبه‌ای جدا کند و آن را خالص برای الله متعال بداند و غیرالله را با او نخواند و لحظه‌ای به او شرک نیاورد و از هر معبودی جز او، بیزاری بجوید. مسلم در «صحیح» خود از طریق مروان فزاری از ابومالک از پدرش نقل کرده است که پیامبر ص فرمود: «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَكَفَرَ بِمَا يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ، حَرَّمَ مَالُهُ وَدَمُّهُ وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ». یعنی: «هرکس لاله الا الله بگوید و به معبودان باطلی که جز الله پرستش می‌شوند، کفر بورزد - یعنی از آنان بیزاری بجوید- جان و مالش حرمت دارد و حسابش با خداست». لذا لازمه‌ی ایمان به الله، بیزاری جستن از طاغوت (معبودان باطل) است و زمانی جان و مال شخص، حرمت دارد که هم به الله ایمان داشته باشد و هم از معبودان باطل بیزاری بجوید.

خلاصه ناقض سوم:

خلاصه این ناقض این است که هر کافری - کسی که به الله کفر می‌ورزد- از دو حال خارج نیست:

یکم: در اصل، کافر باشد، مثلاً یهودی، نصرانی یا بودایی؛ کفر چنین شخصی، کاملاً هویداست و هرکس کافرش نداند یا در کفرش شک کند یا آیینش را درست بیندارد، خود نیز کافر است و بدین سبب از دین اسلام خارج می‌شود.

دوم: مسلمان است، ولی عملی انجام می‌دهد که ناقض اسلام است و بدین‌سان با این‌که خود را مسلمان می‌پندارد یا ادعای اسلام می‌کند، از دایره‌ی اسلام، خارج می‌گردد؛ لذا اگر عملی که انجام می‌دهد، نقض صریح اسلام یا جزو نواقض مورد اتفاق نزد پیشوایان مسلمانان باشد -

مانند مسخره کردن پیامبرص یا دشنام‌گویی به ایشان، یا انکار یکی از اصول و مسایل مسلم و قطعی اسلام- در این صورت، کسی که از تکفیر چنین شخصی خودداری می‌کند، از دو حال خارج نیست:

یکم: از اساس، منکر این باشد که عملش، نقض اسلام است؛ لذا ابتدا بر او اتمام حجت می‌شود و در این‌که کافر است، شکی نیست.

دوم: خود قبول دارد که عمل فلان شخص، نقض اسلام است، ولی با این احتمال که فلانی عذری داشته است، از تکفیر او خودداری می‌کند؛ در این حالت، این فرد، تکفیر نمی‌شود.

اما اگر عملی که شخصی انجام می‌دهد، مورد اختلاف علماست که آیا نقض اسلام می‌باشد یا خیر، مانند ترک نماز، زکات، حج، و زکات، کسی که چنین شخصی را تکفیر نمی‌کند، کافر به‌شمار نمی‌آید. و الله، داناتر است.

ناقض چهارم: [کسی که معتقد باشد روش و حکم غیر از رسول الله ص از روش و حکم پیامبرص کامل‌تر یا بهتر است، کافر می‌باشد؛ و نیز کسی که حکم طاغوت (غیرالله) را از حکم پیامبرص برتر می‌داند]

بر هر مسلمانی واجب است که گفتار، کردار و تأیید عملی پیامبرص را وحی الهی بداند؛ زیرا سنت، مانند قرآن و صورتی دیگر از وحی است. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [نجم: 3-4]

و - پیامبر - از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید. سخنش، چیزی

جز وحی نیست که بر او نازل می‌شود.

لذا هر سخن، عمل یا تأییدی که از پیامبرص به‌ثبوت رسیده، وحی الهی است که به‌واسطه‌ی جبرئیل علیه السلام بر او نازل شده است؛ گرچه پیامبرص

همیشه جبرئیل علیه السلام را در سخنانی که بیان فرموده، نام نبرده و از او در سند پیام ابلاغی‌اش یاد نکرده است.

خطیب بغدادی در کتاب «الکفایه» از احمد بن زید بن هارون روایت کرده است: همانا این دین روایت مردی صالح است از صالحی از صالحی و آن صالح از یکی از تابعین از تابعی دیگر از یک صحابی از صحابی دیگر از رسول الله ص و رسول الله ص از جبرئیل علیه السلام و جبرئیل علیه السلام از الله عز وجل.

آن‌گونه که شریعت محمدص سند دارد، هیچ آیینی سند ندارد و محمد مصطفی ص هیچ چیزی از پیش خود نگفته است. از این‌رو سلف صالح، وحی را بر دو نوع قرآن و سنت دانسته‌اند و این، امری قطعی در نزد مسلمانان است. بخاری در «صحیح» خود در کتاب توحید، بابی را به عنوان «روایت یا نقل قول پیامبرص از پروردگارش» گشوده است. دارمی، ابوداود در «المراسیل»، خطیب در «الکفایه» و «الفقیه و المتفق»، ابن‌عبدالبر در «الجامع»، و مروزی در «السنه» از اوزاعی از حسان بن عطیه روایت کرده‌اند: «جبرئیل علیه السلام بر پیامبرص سنت را نازل می‌کرد، همان‌گونه که قرآن را بر او نازل می‌نمود». لذا سنت، وحی الهی است و پیشوایان و ائمه‌ی سلف و خلف، در این‌باره اتفاق نظر دارند. شافعی رحمه‌الله می‌گوید: «سنت، وحی الهی است که تلاوت می‌شود». ابن‌حزم رحمه‌الله نیز گفته است: «سنت، به‌سان قرآن، دارای صفت نزول است».^۱ خطیب بغدادی در مقدمه‌ی «الکفایه» می‌گوید: «و مردم را به‌وسیله‌ی دو وحی نازل‌شده بر آقا و سرور خلائق، یعنی با کتاب ناطق و وحی (سنت) راستین از ظواهر فریبنده‌ی گمراهی رهانید».^۲ عراقی می‌گوید: «وصف سنت به این‌که

۱- الإحکام، ج ۴، ص ۵۰۵.

۲- الکفایه، ص ۲، خطیب بغدادی.

از سوی الله نازل شده، کاملاً درست است؛ زیرا همان‌گونه که قرآن از طریق وحی نازل می‌شد، سنت نیز از طریق وحی نازل می‌گشت»^۱.

حال که این نکته روشن شد، درمی‌یابیم که هرکس، سنت یا بخشی از آن را رد یا انکار کند، گویا قرآن یا بخشی از آن را انکار کرده است. لذا کسی که با سنت، مخالفت می‌کند، در حقیقت با قرآن، مخالفت می‌ورزد؛ زیرا هر دو، وحی الهی است. به‌یقین، سنت پیامبرص بهترین روش است؛ چنان‌که در «صحیح مسلم» به‌صورت مرفوع از جابر^{رضی} روایت است که: «خَيْرَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ وَخَيْرُ الْهُدَى هُدَى مُحَمَّدٍ». یعنی: «بهترین سخن، کتاب الله، و بهترین روش، روش محمد است».

هر دو نوع وحی، یعنی کتاب و سنت، ناسخ شریعت‌های گذشته هستند؛ لذا کتاب و سنت، بهترین شریعتی است که انسان، در پرتو آن‌ها و با پیروی از آن‌ها، راهش می‌یابد و به سعادت می‌رسد. احمد در «مسند» خود از محمد بن اسحاق از داود بن حصین از عکرمه از ابن عباس رضی‌الله‌عنهما روایت کرده است: از رسول‌الله ص سؤال شد: محبوب‌ترین دین، نزد الله چیست؟ فرمود: «دین توحیدی و حق‌گرای اسلام که دینی آسان است»^۲.

آیین محمدی، آیینی کامل است که هیچ نقصی در آن وجود ندارد:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ

دِينًا﴾ [مائده: 3]

امروز برای شما دینتان را کامل نمودم و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را برای شما به عنوان دین پسندیدم.

۱- طرح التثريب، ج ۱، ص ۱۵، چاپ الازهریه.

۲- سند این روایت، نیکوست.

الله متعال، پیروی از این دین را لازمی رستگاری قرار داده و فرموده است:

﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ﴾

﴿آل عمران: 85﴾

و هر کس دینی جز اسلام بجوید، هرگز از او پذیرفته نمی‌شود و در آخرت از زیان‌کاران خواهد بود.

لذا اگر کسی، بر این باور باشد که بخشی از سایر ادیان مانند ادیان تحریف‌یافته‌ی یهودیان و نصرانی‌ها یا قوانین وضعی مردم، از روش محمد مصطفی ص بهتر و سودمندتر است و امنیت و آرامش بیش‌تری برای زندگی آنان دارد و به وضعیت آنان سامان می‌بخشد، به‌اجماع مسلمانان، کافر است؛ هرچند مطابق احکام الهی حکم کند.

الله متعال دستور داده است که احکام شریعتش را مبنای قضاوت و داوری قرار دهیم و به دستورها و احکام پیامبرش ص پای‌بند باشیم؛ لذا هرکس حکمی دیگر را بر حکم الله و پیامبرش ترجیح دهد، در حقیقت به الله بزرگ، کفر ورزیده است.

مقتضای ایمان به الله و پیامبرش، فرمان‌برداری از آن‌ها و سر فرو آوردن در برابر شریعت الهی و خرسندی از فرمان او و تعهد و پای‌بندی به احکام و دستورهایش در تمام زمینه‌ها از جمله گفتار، کردار و عقیده است که در بازگشت به کتاب الله و سنت پیامبرش در زمان اختلاف در زمینه‌های گوناگون از قبیل نزاع‌ها و اختلافات مالی، حقوقی، جنایی و... نمایان می‌شود و مسلمان، هم‌تن، حکم الله و پیامبرش را می‌پذیرد؛ زیرا می‌داند و باور دارد که:

﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾ [انعام: 57]

حکم کردن (تشریع و فرمانروایی) تنها از آن الله است.

لذا بر حکام واجب است که مطابق احکام و شریعت الهی حکم کنند و همگان باید آن‌چه را که الله ﷻ در کتابش یا در سنت پیامبرش نازل

فرموده است، داور و مبنای عمل و قضاوت قرار دهند. الله متعال می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [نساء: 60]

مگر نمی‌بینی کسانی را که ادعا می‌کنند که به آنچه بر تو و پیش از تو نازل شده، ایمان آورده‌اند، می‌خواهند طاغوت را داور قرار دهند؟ حال آنکه دستور یافته‌اند به طاغوت کافر شوند؟ شیطان می‌خواهد آنان را به گمراهی دور و درازی دچار نماید.

﴿يَزْعُمُونَ﴾ یعنی «گمان می‌برند» و نشان‌گر این است که این‌ها در این‌که ادعای ایمان می‌کنند، دروغ‌گو هستند؛ زیرا در عمل با آنچه که الله ﷻ نازل کرده است، مخالفت می‌نمایند. سپس الله ﷻ با سوگند، بیان می‌فرماید که ایمان با داور قرار دادن قوانین غیر الهی یا داور قرار دادن طاغوت، هیچ‌گونه همخوانی و سنخیتی ندارد:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [نساء: 65]

خیر؛ سوگند به پروردگارت آن‌ها ایمان نمی‌آورند مگر اینکه تو را در اختلافاتشان به داوری بخوانند و سپس از داوری تو دلگیر نشوند و کاملاً تسلیم باشند.

بدین‌سان الله ﷻ از کسی که وحی الهی را داور قرار نمی‌دهد و حکم الله و پیامبرش را نمی‌پذیرد و به حکمشان، خرسند نمی‌شود، نفی

ایمان کرده است؛ لذا درمی‌یابیم که داور قرار دادن احکام الهی یا آنچه که الله تعالی نازل کرده، ایمان و وسیله‌ی تقرب و نزدیکی به پروردگار متعال است که باید با ایمان و اعتقاد همراه باشد؛ یعنی انسان، هم احکام الهی را داور قرار دهد و هم به آن چه که الله تعالی نازل کرده به عنوان دین، باور داشته باشد و از این طریق الله متعال را بندگی کند؛ نه این‌که بدون باور و اعتقاد به این احکام، فقط بدین‌خاطر به آن‌ها تن دهد یا آن‌ها را بپذیرد که مفیدترند.

واجب است که در همه‌ی اختلافاتی که میان بندگان پدید می‌آید و در همه‌ی شؤون زندگی، آنچه که الله تعالی نازل فرموده است، مبنای قضاوت باشد. چنان‌که الله متعال می‌فرماید: ﴿فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾ یعنی در اختلافاتی که در میان‌شان پدید می‌آید. و این، شامل همه‌ی اختلافات مالی، حقوقی، جنایی، آبرو و سایر حقوق می‌شود. این، کفر است که کسی، به‌جای شریعت الله، به قوانینی غیر از آن روی بیاورد یا قوانین بشری را جای‌گزین شریعت الهی نماید. الله متعال، به کفر کسانی حکم کرده است که مطابق آنچه که او نازل فرموده، حکم نمی‌کنند؛ همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ [مائده: 44]

کسانی که مطابق احکامی که الله نازل نموده، حکم نکنند، کافرنند.

مروزی در «تعظیم قدر الصلاة»، ابن‌جریر در «تفسیر» خود و عبدالرزاق در «المصنف» از معمر از ابن‌طاووس از پدرش روایت کرده است: از ابن عباس رضی‌الله‌عنهما درباره‌ی این آیه، سؤال شد؛ فرمود: «این، کفر است».^۱

۱- یعنی آن شخص، به این حکم کفر ورزیده است. چنان‌که در ادامه‌ی این روایت آمده است: «و کفرش، مانند کفر کسی نیست که به الله، و فرشتگان، و کتاب‌ها و فرستادگان الله تعالی و به آخرت، کفر ورزیده است». سراغ نداریم که هیچ‌یک از صحابه و سلف صالح با برداشت ابن‌عباس از این آیه مخالفت کرده باشد و این، حجت به‌شمار می‌رود؛ زیرا اصولی‌ها گفته‌اند: وقتی یک صحابی، سخنی بگوید و سایر صحابه با او

همچنین ابن ابی حاتم و حاکم در «المستدرک» و بیهقی در «السنن»، مروزی در «تعظیم قدر الصلاة»، و ابن عبدالبر در «التمهید» از هشام بن حجیر از طاووس روایت کرده اند که ابن عباس رضی الله عنهما درباره ی این آیه فرمود: «این، کفر اصغر است».

احمد، هشام بن حجیر را ضعیف دانسته و ابن معین درباره اش گفته است: به شدت ضعیف می باشد. ابن عیینه نیز گفته است: ما آن دسته از روایت های هشام بن حجیر را که نزد دیگران نیست، نمی پذیریم. ابوحاتم گفته است: حدیثش نوشته می شود و عقلی او را در زمره ی ضعفا بر شمرده است؛ عجل و ابن سعد، او را ثقه دانسته اند. دیدگاه نخست، صحیح تر به نظر می رسد.

روایتی دیگری هم که به مضمون روایت دوم و موقوف به طاووس می باشد، با سند صحیح نقل شده است و نیز روایتی به همین مفهوم از ابن عباس رضی الله عنه که علی بن ابی طلحه از او نقل کرده است. گفتنی است: روایت علی بن ابی طلحه بهتر از روایت ابن حجیر می باشد؛ زیرا روایتش برگرفته از دست نوشته ی ابن عباس است.

شیخ محمد بن ابراهیم در «تحکیم القوانین» می گوید: «این، کفر بزرگ و روشنی است که کسی قوانین نفرین شده و لعین را در جایگاه قوانینی قرار دهد که روح الامین رضی الله عنه بر قلب محمد امین ص به زبان عربی مبین نازل کرده است تا پیامبر کریم علیه افضل الصلاة و التسلیم جزو هشدار هندگان باشد».

بسیاری از کسانی که ادعای اسلام می کنند، قوانین خودساخته را برافراشته اند و زیردستان خود را مجبور می کنند که به این قوانین روی بیاورند و هرکس به خاطر اجرای قوانین الهی با آن ها مخالفت کند،

مخالفت نکنند، این، نوعی اجماع به نام «اجماع سکوتی» است که بنا بر دیدگاه جمهور، حجت می باشد. دیدگاه ابن عباس رضی الله عنه با دعایی که پیامبر ص در حقیقت نمود، تقویت می شود؛ زیرا پیامبر ص برای ابن عباس رضی الله عنه دعا کرد که الله تعالی به او دانش و بینش دینی و قدرت برداشت دقیق مسایل را عنایت کند. [مترجم، به نقل از شرح ریاض الصالحین، محمد بن صالح عثیمین، ج ۱، ص ۴۳۸، مکتبة الصفا، چاپ اول، به تحقیق: محمود بن الجمیل، و خالد

بن محمد بن عثمان.]

مجازاتش می‌نمایند؛ در حالی که ادعا دارند شهادتین را می‌گویند و معتقدند که اجرای شریعت الهی، واجب است! ولی روی‌کردشان، نشان‌گر این است که هرچند در ظاهر، شریعت الهی را قبول دارند، اما در باطن، آن را نپذیرفته‌اند.

لغو مجازات زناکارانی که با رضایت یکدیگر زنا می‌کنند، یا تغییر حکم سرقت از قطع دست به شلاق و جریمه، و یا خودداری از اتمام حجت بر مرتد و لغو مجازات اعدامش به‌نام آزادی عقیده، همه، کفر و گمراهی آشکاری است.

به حاشیه راندن شریعت اسلامی و عدم قضاوت بر اساس میانی حقوقی و قوانین اسلامی در نزاع‌ها و اختلافات و دیگر شؤون زندگی، جزو خطرناک‌ترین و واضح‌ترین نشانه‌های گمراهی و انحراف در جوامع اسلامی معاصر به‌شمار می‌آید.

جای‌گزینی دیدگاه‌های بشری به جای قوانین الهی، گمراهی و بلای بزرگی است که دامن‌گیر دین و دنیای مسلمانان شده است. سلیمان بن سمحان می‌گوید: «الله متعال در کتابش بیان نموده که کفر، بدتر از قتل و آدم‌کشی است: ﴿وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ﴾^۱ - یعنی: فتنه‌ی شرک و

کفر، از قتل و کشتار بدتر است. - همچنین می‌فرماید: ﴿وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ

الْقَتْلِ﴾^۲ - یعنی: شرک و کفر، از قتل و درگیری بدتر است. - و از

آن‌جا که بُردن داورى به نزد طاغوت، کفر است، لذا نتیجه می‌گیریم که گناه و پیامدهای کشتن و از میان بردن همه‌ی مردم، به‌مراتب کم‌تر از این است که طاغوتی را روی کار بیاورند که بر خلاف شریعت اسلام حکم می‌راند.»

۱- بقره: ۲۱۷.

۲- بقره: ۱۹۱.

بدون شک، احکام و شریعت الله ﷻ برای امت، بهتر می‌باشد و واجب است که مبنای قضاوت و حکمرانی قرار بگیرد و در این هیچ شکی نیست؛ زیرا تنها الله، حق تشریع و قانون‌گذاری دارد و او، نیازها و منافع مخلوقاتش را بیش از خودشان می‌داند و به دگرگونی اوضاع و احوال و تغییر دوران داناتر است و به‌طور کامل از آنچه که هست و آنچه که خواهد بود، آگاه می‌باشد و از کیفیت و چگونگی عدم، در صورت پیدایش، باخبر است.

برخی از خردگرایان و معتزلی‌های معاصر مانند ماده‌باروان و لیبرال‌ها گمان می‌کنند که مبنا قرار دادن شریعت الهی در عمل و حکمرانی، به معنای پذیرش، استبداد و خودکامگی سیاسی و ترور فکری است و حکم و شریعت الهی، جمود، بسته‌نگری، عقب‌ماندگی و عدم همراهی با تمدن نوین می‌باشد. همه‌ی این‌ها گذشته از این‌که خروج از اسلام است، بدگویی از پروردگار متعال می‌باشد؛ گویا - نعوذ بالله- خداوند ﷻ مصلحت بندگانش را با تغییر مکان و زمان، نمی‌داند!

اما کسی که احکام و شریعت الهی را مبنای حکم و قضاوت می‌داند و به رعایت این اصل مهم و وجوب آن، ایمان دارد و به برتری شریعت و احکام شرعی از قوانین بشری، معتقد باشد، اما در عمل و در پاره‌ای موارد، به‌خاطر بهانه‌های واهی مانند بهانه‌تراشی‌های اهل هوا و معصیت، یا به‌طمع دنیا و پست و مقام، مطابق شریعت حکم نمی‌کند و در عین حال به حرام بودن این عمل، آگاهی و اذعان دارد، مرتکب کفر اصغر و ظلم و جور شده و از دایره‌ی اسلام خارج نیست.

ناقض پنجم: [هرکس، حکم یا رهنمودی از احکام یا رهنمودهای ابلاغی پیامبرص را بد بداند و از آن متنفر باشد، کافر است؛ هرچند خود، به آن عمل کند]

آری! هرکس با حکم یا رهنمودی که پیامبرص آورده است، دشمنی داشته باشد یا آن را بد بداند، به الله متعال کفر ورزیده است؛ این، یکی از ویژگی‌های منافقان و نفاق اعتقادی بزرگی است که بنده را از دایره‌ی اسلام، اخراج می‌کند و کسی که چنین ویژگی‌ای داشته باشد، در پایین‌ترین رده‌ی دوزخ خواهد بود.

منافقانی که دارای نفاق اعتقادی هستند، در همه‌ی ادوار وجود داشته‌اند؛ به‌ویژه زمانی که اسلام در قدرت است و بر دشمنانش غالب می‌باشد. بنابراین، هرکس چیزی از شریعت الهی یا روش پیامبرص و حکمش را - امر باشد یا نهی و جزو عقاید باشد یا احکام- را دوست نداشته باشد و از آن متنفر باشد، به خود ستم کرده و خویشتن را در معرض عذابی قرار داده است که طاقتش را ندارد. مانند روی‌کردی که بسیاری از منافقان این دوران مانند مادی‌گرایان و لیبرال‌ها و غرب‌زدگان دارند و احکامی را که الله متعال نازل کرده است، بد و ناشایست می‌پندارد؛ مانند قوانین کیفری و مجازات‌های اسلامی درباره‌ی دزدی، شراب‌خواری، قصاص قاتل که به‌عمد و به‌ناحق مرتکب قتل شده و نیز قوانینی از این قبیل که دیه‌ی زن، نصف دیه‌ی مرد می‌باشد. این‌ها با شریعتی که پیامبرص از سوی الله متعال آورده است، بغض و دشمنی دارند و از دایره‌ی اسلام بیرون هستند. اگر کسی، خود به حکمی شرعی که آن را بد می‌داند، عمل کند، باز هم فایده‌ای ندارد و مسلمان نیست؛ مانند کسی که چندمتری را به‌طور مطلق و از اساس، بد می‌داند و با این حکم شرعی که چندمتری را جایز قرار داده است، بغض دارد؛ حتی اگر خود تجدید فراش کند، باز هم کافر است.

همچنین کسی که حکم برابر بودن گواهی دو زن با گواهی (شهادت دادن) یک مرد را بد می‌داند و یا با پاره‌ای از احکامی که از متون دینی و وحی الهی ثابت شده است، مخالفت می‌کند و آن‌ها را بر خلاف عقل یا واقعیت می‌پندارد، کافر است. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَأَصْلٌ أَعْمَلَهُمْ﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أُنْزِلَ
 اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَلَهُمْ ﴿﴾ [محمد: 8-9]

و هلاکت و نابودی بر کافران باد و الله اعمالشان را نابود و تباه کرد. این، بدان سبب بود که آنان آن چه را الله نازل کرده است، ناگوار دانستند؛ پس (الله) اعمالشان را تباه نمود. الله متعال، در این آیات، از کسانی که شریعت الهی را ناگوار می‌دانند، به عنوان کافران ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا﴾ یاد کرده و بیان فرموده است: به سبب این کفر که ﴿كَرِهُوا مَا أُنْزِلَ اللَّهُ﴾، همه‌ی اعمال نیکشان از میان می‌رود؛ زیرا کفر، هیچ عمل نیکی باقی نمی‌گذارد: ﴿فَأَحْبَطَ أَعْمَلَهُمْ﴾.

بسیاری از کسانی که نام مسلمان را بر خود گذاشته‌اند، آشکارا یا به‌اشاره نسبت به بسیاری از احکام الهی و رهنمودهای نبوی، گستاخی و اظهار ناخرسندی می‌کنند و به شیوه‌های گوناگون این میل باطنی خود را بروز می‌دهند و شریعت الهی را رد می‌نمایند؛ گاه می‌گویند: دیگر ضرورتی به این شریعت وجود ندارد؛ و گاه می‌گویند: این شریعت، برای زمانی بوده که گذشته و حال، تاریخ استفاده از آن سپری شده است! همه‌ی این‌ها به معنای دشمنی و مخالفت با الله و پیامبر اوست.

اگر کسی مرتکب کار حرامی شود و در عین حال، به حرام بودن آن، اذعان داشته باشد، مثل شراب‌خوار، زناکار یا رباخواری که حرام بودن عملش را قبول دارد، حکمش مانند سایر گنهکاران است؛ یعنی مجازات یا آمرزش او به اراده‌ی الهی بستگی دارد؛ اگر الله عَزَّوَجَلَّ بخواهد، عذابشان می‌کند و اگر بخواهد، آنان را می‌آمرزد. لذا اگر کسی مرتکب عمل حرام می‌شود، بدین معنا نیست که حرام بودن آن را بد می‌داند یا

اگر کسی عمل واجبی را ترک می‌کند، نشان‌گر این نیست که آن‌شخص با اصل این حکم مشکل و دشمنی دارد؛ لذا کسی که ارتکاب گناه کبیره را نشانه‌ی دشمنی با احکام الهی می‌پندارد، راه خوارج را در پیش گرفته است که ارتکاب گناه کبیره را کفر می‌دانند و معتقدند که هرکس مرتکب گناه کبیره شود، همیشه در دوزخ خواهد ماند.

آیات، احادیث و آثار فراوانی، نشان‌گر این است که هر مسلمانی، مرتکب گناه کبیره شود، همچنان مسلمان باقی می‌ماند و ارتکاب گناه کبیره، لزوماً به معنای دشمنی با شریعت نیست. از جمله روایتی که بخاری رحمه‌الله در «صحیح» خود از طریق زید بن اسلم از پدرش از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت کرده است: در زمان رسول‌الله ص مردمی به نام عبدالله بود که پیامبرص را می‌خنداند و به فرمان پیامبرص از بابت شراب‌خواری، شلاق خورده بود؛ روزی او را با همین جرم نزد پیامبرص آوردند؛ او را به دستور پیامبرص زدند. یکی از حاضران گفت: خدا لعنتش کند که او را چه زیاد - به جرم شراب‌خواری - نزد پیامبرص می‌آورند! پیامبرص فرمود: «لَا تَلْعَنُوهُ، فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ إِلَّا أَنَّهُ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ». یعنی: «او را لعنت نکنید؛ به الله سوگند، آن‌گونه که من می‌دانم، او الله و پیامبرش را دوست دارد».

نکته: میان بد دانستن اصل و اساس شریعتی که پیامبرص آورده

است، با این‌که انجام یک عمل دینی برای انسان، دشوار باشد، تفاوت زیادی وجود دارد؛ چنان‌که هیچ زنی دوست ندارد شوهرش برای او هوو بیاورد یا تجدید فراش کند. همچنین پیکار و جهاد با کفار، عمل سخت و دشواری است؛ زیرا جان و مال انسان در خطر می‌افتد. همان‌گونه که الله تعالی می‌فرماید:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهٌ لَّكُمْ﴾ [بقره: 216]

جنگ و جهاد در راه الله بر شما فرض شده؛ هرچند برایتان ناگوار است.

همین‌طور وضو گرفتن در هوای سرد، سخت و دشوار می‌باشد؛ پیامبرص فرموده است: «إِسْبَاغُ الْوُضُوءِ عَلَى الْمَكَارِهِ». یعنی: «تکمیل وضو در سختی‌ها (سبب از میان رفتن خطاها و رفع درجات است)». این، کاملاً طبیعی است و از اختیار انسان، خارج می‌باشد؛ زن بالایمانی که دوست ندارد هوو داشته باشد، از اصل شریعت و جواز چندهمسری برای مرد، بدش نمی‌آید و این حکم عمومی را در اسلام قبول دارد؛ فقط راضی نیست که شوهرش دوباره ازدواج کند و برایش هوو بیاورد.

انسان، به‌طور طبیعی، جان و مالش را دوست دارد؛ از این‌رو چه‌بسا یک مجاهد یا رزمنده و جهادگر، ضمن این‌که به فضیلت جهاد و پیکار در راه اسلام اذعان دارد، جهاد و پیکار با کفار، برای او دشوار است؛ لذا این‌که الله ﷻ می‌فرماید: ﴿وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ﴾ بدین معناست که جنگ و جهاد در راه الله، برای شما سخت و دشوار می‌باشد. زیرا مجاهد، گذشته از سختی‌هایی که در سفر جهاد و هنگام رویارویی با دشمنان، متحمل می‌شود، هر لحظه ممکن است زخمی یا کشته شود. و این، آسان نیست.

ناقض ششم: به‌ریشخند گرفتن چیزی یا بخشی از دین پیامبرص و مسخره کردن پاداش یا مجازات آن یا آیات الله، کفر است

زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ ﴿٦٥﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَآئِفَةٍ مِّنْكُمْ نُعَذِّبُ طَآئِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿٦٦﴾﴾ [توبه: 65-66]

و اگر آنان را بازخواست کنی (که چرا چنین سخنانی گفته‌اید)، می‌گویند: ما فقط شوخی و بازی می‌کردیم. بگو: آیا الله، و آیات و پیامبرش را به مسخره می‌گیرید؟ عذر و بهانه نیاورید؛ به‌راستی پس از ایمانتان، کفر ورزیده‌اید. اگر گروهی از شما را ببخشیم، گروه دیگری را عذاب خواهیم کرد؛ چرا که مجرم بوده‌اند.

الله متعال، کسانی را که آیات او را به‌بازی و مسخره می‌گیرند، به عذابی خوارکننده، تهدید نموده و فرموده است:

﴿وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا أَخَذَهَا هُزُوًا ۚ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ۝۹﴾

[جاثیه: 9]

و چون چیزی از آیاتمان را دریابد، آن را به‌مسخره می‌گیرد؛ چنین کسانی عذاب خفت‌باری (درپیش) دارند.

در قرآن کریم، فقط مشرکان و کافران به عذاب خفت‌بار تهدید شده‌اند. گفتنی است: منظور از آیات الهی، رهنمودها، حجت‌ها، اوامر و نواهی خداوندی است.

ابن حزم در «الفصل» می‌گوید: «از متون دینی ثابت است که هرکس الله متعال یا یکی از فرشتگان یا پیامبرانش را مسخره کند یا یکی از آیه‌های قرآن یا فرایض دینی را به‌ریشخند بگیرد، از آن‌جا که همه‌ی این‌ها، آیات الهی است، در صورتی که بر او اتمام حجت شده باشد، کافر است»^۱.

اگر قصد مسخره کننده، شوخی باشد حکم آن چیست؟

۱- الفصل في الملل والأهواء والنحل، ج ۳، ص ۲۹۹.

لذا بهریشخند گرفتن دین، خروج و ارتداد از اسلام و آیین برگزیده‌ترین بنده‌ی الله، محمد مصطفی ص به‌شمار می‌آید؛ هرچند قصد مسخره‌کننده، شوخی باشد. همان‌گونه که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ

وَرَسُولِهِ كُنتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ ﴿٦٥﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ

عَنْ طَائِفَةٍ مِّنْكُمْ يُغِيبُ عَنْ أَفْئِدَتِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ لَفِي سَعْيٍ مَّكِينٍ ﴿٦٦﴾﴾ [توبه: 65-66]

و اگر آنان را بازخواست کنی (که چرا چنین سخنانی گفته‌اید)، می‌گویند: ما فقط شوخی و بازی می‌کردیم. بگو: آیا الله، و آیات و پیامبرش را به مسخره می‌گیرید؟ عذر و بهانه نیاورید؛ به‌راستی پس از ایمانتان، کفر ورزیده‌اید. اگر گروهی از شما را ببخشیم، گروه دیگری را عذاب خواهیم کرد؛ چرا که مجرم بوده‌اند.

این آیه، نشان‌گر این است که مسخره کردن الله، مسخره کردن پیامبرص یا به ریشخند گرفتن چیزی از شریعت و دین محمدص کفر است، و هرکس یکی از این‌ها یا جزئی از دین را به‌ریشخند بگیرد، گویا همه‌ی این‌ها یا تمام دین را استهزا کرده است. آیه‌ی یادشده، درباره‌ی گروهی از منافقان نازل شد که پیامبرص و یارانش را به‌ریشخند گرفتند؛ لذا الله ﷻ بیان نمود که این‌ها، کافرند. ابن جریر و جز او، از طریق هشام بن سعد از زید بن اسلم از عبدالله بن عمر رضی‌الله‌عنهما روایت کرده‌اند: شخصی در غزوه‌ی تبوک در میان جمع گفت: من، ندیدم که کسی مثل این‌ها، پُرخور، پُراشته‌ها، دروغ‌گو و هنگام رویارویی با دشمن، ترسو باشد! [منظورش پیامبرص و اصحاب ﷺ بودند.] شخصی [به نام عوف بن مالک ﷺ] در برابرش ایستاد و گفت: ای دروغ‌گو! تو، منافقی. سخنت را به اطلاع پیامبرص می‌رسانم. در نتیجه پیامبرص از این موضوع اطلاع یافت و این آیات

نازل شد. عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: آن مرد را دیدم که خودش را به بند پالان شتر پیامبر ص آویزان کرده بود و در حالی که پاهایش روی زمین کشیده می شد و در اثر برخورد سنگ ها، زخمی شده بود، می گفت: ای رسول خدا! قصدی جز شوخی نداشتی و رسول الله ص در پاسخ این آیات را تلاوت می کرد.

بدین سان الله ص به کافر بودن چنین کسانی حکم فرمود و عذرخواهی آنان را نپذیرفت؛ هرچند عذرخواهی می کردند و می گفتند: ﴿إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ﴾: «ما، فقط بازی و شوخی می کردیم». الله

متعال به آن ها فرمود: ﴿لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ﴾: «عذر و بهانه نیاورید؛ به راستی شما پس از ایمانتان، کافر شدید». ایمان، به بندهی مؤمن اجازه نمی دهد که پیامبرش یا دینش را به ریشخند بگیرد؛ ولی وقتی ایمان، ضعیف باشد، انسان گفتن سخنان کفرآمیز را به شوخی می گیرد و به نام شوخی، سخنان کفرآمیزی می گوید.

مسخره کردن دین الهی از نشانه های منافقان و کافران

مسخره کردن دین الهی، یکی از نشانه های کافران است؛ الله متعال می فرماید:

﴿وَإِذَا رَأَوْكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا ۖ إِن كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَن صَبَرْنَا عَلَيْهَا ۚ وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾

و هنگامی که تو را می بینند، فقط مسخرهات می کنند (و می گویند): آیا این، همان شخصی است که الله، او را به عنوان پیامبر برانگیخته است؟! اگر ما، بر پرستش بت هایمان ایستادگی نمی کردیم، نزدیک بود ما را از پرستش آن ها منحرف کند. و

آن‌گاه که عذاب را ببینند، خواهند دانست چه کسی گمراه‌تر است.

و نیز یکی از ویژگی‌های منافقان است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا يَضْحَكُونَ ﴿٦٦﴾ وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ ﴿٦٧﴾ وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ ﴿٦٨﴾ وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَضَالُّونَ ﴿٦٩﴾ وَمَا أَرْسَلُوا عَلَيْهِمْ حَفِظِينَ ﴿٧٠﴾﴾

بدکاران همواره به مؤمنان می‌خندیدند و چون از کنارشان می‌گذشتند، آنان را با اشاره‌ی چشم و ابرو به‌مسخره می‌گرفتند. و آن‌گاه که نزد خانواده‌ی خویش باز می‌گشتند، به ناز و نعمتی که داشتند (و به سبب مسخره کردن مؤمنان) شادمان می‌گشتند. و هنگامی که مؤمنان را می‌دیدند، می‌گفتند: این‌ها واقعاً گمراهند. در صورتی که به نگهبانی مؤمنان، فرستاده و گماشته نشده بودند.

در حکم مسخره کردن از دین، اعتقاد شخص شرط نیست که با نیت بد یا خوب انجام گرفته باشد.

کسی که الله یا آیاتش و یا چیزی از دین و شریعت الهی را مسخره کند، کافر است؛ گرچه به گمان خود، قصد استهزا نداشته باشد و نماز بخواند و روزه بگیرد. یعنی با مسخره کردن و گفتن سخن مسخره‌آمیز، از دین خارج می‌شود؛ فرقی نمی‌کند که در قلبش به آن‌چه می‌گوید، باور داشته باشد یا خیر؛ همان‌گونه که در قرآن آمده است، منافقان،

فکرش را هم نمی‌کردند که با گفتن چنین سخنانی، کافر می‌شوند؛ بلکه گمان می‌بردند که عذرشان پذیرفته است، ولی عذر و بهانه‌ای که آوردند، پذیرفته نشد و خروجشان از دین، ثابت گشت. این، حکم الهی است و حکم الهی، قطعی است.
الله متعال می‌فرماید:

﴿أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ﴾ [آل عمران: 106]

آیا پس از ایمان آوردن، کافر شدید؟

شیخ الاسلام ابن تیمیه درباره‌ی این آیه می‌گوید: «از این آیه چنین برمی‌آید که آن‌ها گمان نمی‌کردند که مرتکب کفر می‌شوند و چنین عملی - بهریشخند گرفتن الله و آیاتش - را کفر نمی‌دانستند؛ لذا روشن شد که هرکس ایمان داشته باشد و الله و پیامبرش را مسخره کند، کافر می‌شود. چنان‌که این‌ها نیز ایمانی ضعیف داشتند و چون مرتکب این عمل کفرآمیز شدند که آن را فقط حرام می‌دانستند، نه کفر، باز هم به مرتد شدن آن‌ها حکم گردید؛ گرچه این عمل را جایز نمی‌دانستند».^۱

مسخره کردن بر دو نوع است: آشکار و کنایه

اول: مسخره کردن آشکار؛ مانند سخنی که منافقان گفتند و درباره‌ی آن‌ها، آیه‌های مذکور، نازل شد؛ آن‌ها، پیامبرص و یارانش را با عباراتی چون پرخور، دروغ‌گو و بزدل به ریشخند گرفتند. یا مانند سخن آن دسته از آن‌ها که می‌گویند: این، دین بی‌پایه یا دین احمقانه‌ای است!

دوم: استهزای غیر آشکار با اشاره‌ی دست یا ادا و اطوار در هنگام تلاوت قرآن کریم یا مطالعه‌ی سنت پیامبرص یا مشاهده‌ی شعار دینی یا بلند کردن صدا در برابر صدای تلاوت قرآن یا هنگامی که احادیث نبوی قرائت می‌شود به قصد استهزا یا بی‌احترامی به کتاب و سنت؛

زیرا استهزا و بی‌احترامی، یکی است و این، مسأله‌ای به گسترده‌گی دریایی بی‌کران می‌باشد.

خطورت استهزاء به دین و شاعر آن و حکم همنشینی با مسخره کنندگان
مسأله‌ی استهزا به اندازه‌ای خطرناک است که الله متعال، از همنشینی با مسخره‌کنندگان بر حذر داشته و فرموده است:

﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَعْدُوا مَعَهُمْ حَتَّى تَخُضُوا فِي حَدِيثِ غَيْرِهِمْ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا﴾ [نساء: 140]

و الله (این حکم را) در قرآن بر شما نازل کرده که چون شنیدید گروهی آیات الهی را انکار و استهزا می‌کنند، با آنان ننشینید تا آن‌که به گفتار دیگری بپردازند؛ زیرا در این صورت شما نیز همانند آنان هستید. الله، همه‌ی منافقان و کافران را در دوزخ جمع می‌کند.

ابن‌کثیر در «تفسیر» خود، ذیل این آیه می‌گوید: «یعنی اگر شما پس از این‌که این حکم به شما رسید، مرتکب این عمل ممنوع شوید و به نشستن با آن‌ها در مکانی که آیات الهی را انکار و مسخره می‌کنند، راضی شوید و کاری به کارشان نگیرید و در عمل تأییدشان کنید، در حقیقت در این عمل با آنان مشارکت کرده‌اید»^۱.

حکم مسخره کننده به اجماع مسلمانان، کفر می‌باشد.

هرکس به پیامبر ص دشنام بگوید، به اجماع مسلمانان، کافر است؛ و گروهی از علمای نامدار امت مانند اسحاق بن راهویه، محمد بن سحنون، ابن‌عبدالبر، ابوبکر فارسی، قاضی عیاض، سبکی و ابن‌تیمیه

۱- تفسیر القرآن العظیم، ابن‌کثیر، ج ۱، ص ۵۶۷.

و... اجماع امت را در این باره نقل کرده‌اند. قاضی عیاض، ضمن نقل اجماع امت در این باره، می‌گوید: «...هرکس به پیامبرص دشنام دهد یا بر او خرده بگیرد یا از او بد بگوید یا عیبی را به آن بزرگوار یا اصلتش نسبت دهد و یا دینش یا یکی از ویژگی‌هایش را زشت بداند یا از او بدگویی کند یا به قصد بی‌احترامی و ناسزاگفتن، او را به چیزی تشبیه نماید که شایسته‌اش نیست یا او را نکوهش کند و حرمتش را بشکند یا از مقامش بکاهد و تحقیرش نماید، همه‌ی این‌ها، حکم ناسزاگویی به پیامبر و الامقامص را دارد. همچنین اگر کسی نفرینش کند یا بر ضد او دعا نماید یا برایش چیز بدی آرزو کند یا به قصد نکوهش، چیزی را به او نسبت دهد که شایسته‌اش نیست و یا با عبارات سبک و ناشایست با آبروی آن بزرگوار بازی نماید و سخنان زشت و دروغینی درباره‌اش بگوید یا مشکلاتی را که بر او گذشته است، عیبی برای وی بداند یا او را به‌خاطر برخی از عوارض بشری که برایش اتفاق افتاده، نکوهش کند، همه‌ی این‌ها به اجماع صحابه و ائمه‌ی فتوا از زمان صحابه[ؓ] تا زمان ما، کفر است و اختلافی درباره‌ی مباح بودن خون چنین شخصی در میان علمای امت و سلف صالح سراغ نداریم و جمع زیادی از علماء، اجماع امت را درباره‌ی کافر بودن و قتل چنین فردی، نقل کرده‌اند»^۱.

حکم مسخره کردن صحابه (یاران پیامبر) و انواع آن

مسخره کردن صحابه[ؓ] و ناسزا گفتن به آن‌ها، بر چند گونه است:

نوعی از آن، به اجماع امت، کفر و خروج از اسلام می‌باشد؛ مانند مسخره کردن عموم صحابه یا ناسزاگویی به همه‌ی آن‌ها به‌طور کلی یا متهم ساختن آنان به نفاق یا ارتداد؛ به‌گونه‌ای که از همه‌ی آن‌ها جز عده‌ای اندکی، با عناوینی چون منافق، مرتد و از دین برگشته یاد شود. گروهی از علما از جمله ابن حزم اندلسی، قاضی ابویعلی، سمعانی و ابن تیمیه، ابن کثیر و... اجماع امت را در این باره ذکر کرده‌اند. زیرا

۱- شفاء، قاضی عیاض، ج ۲، ص ۹۳۲.

هدف کسی که به عموم صحابه رضی الله عنهم دشنام می‌دهد یا آن‌ها را به‌ریشخند می‌گیرد، این است که اساس اسلام را زیر سؤال ببرند و بر دین اسلام و پیامبرش خرده بگیرند. از این‌رو با وجود تفاوت‌های اخلاقی و خدادادی آن‌ها، این خرده‌گیری‌ها را درباره‌ی عموم صحابه، مطرح و بزرگ می‌کنند. همچنین کسی که یکی از صحابه را نه به‌خاطر شخصیت و ویژگی‌های اخلاقی و خدادادی اش، بلکه به‌قصد ضربه زدن به دین و پیامبرص، مسخره می‌کند، کافر است.

نوع دیگری از مسخره کردن صحابه یا ناسزاگویی به آن‌ها، کفر نیست؛ ولی کسی که چنین روی‌کردی دارد، فاسق است و سزاوار مجازات؛ یعنی کسی که عده‌ی اندکی از صحابه، نه همه یا اکثریت آنان را مسخره می‌کند و آنان را به بزدلی، بخل، کم‌علمی و دیگر صفات زشت، متهم می‌نماید، کافر نیست.

حکم مسخره کردن علما و نیکوکاران و صالحان

مسخره کردن علما و نیکوکاران نیز دو حالت دارد:

اول: به‌ریشخند گرفتن خود آن‌ها؛ مانند مسخره کردن ویژگی اخلاقی یا جسمی آن‌ها. این، کفر نیست، بلکه حرام است؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿يَتْلُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَسْخَرُونَ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا

نِسَاءً مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا

بِاللِّقَابِ بئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ

الظَّالِمُونَ ﴿١١﴾ [حجرات: 11]

ای مؤمنان! هیچ گروهی نباید گروه دیگری را مسخره کند؛ چه بسا (آن‌ها که مسخره می‌شوند) از این‌ها (که مسخره می‌کنند)، بهتر باشند. و نیز زنان نباید سایر زنان را مسخره نمایند.

چه بسا زنانی که مسخره می‌شوند از زنانی که مسخره می‌کنند، بهتر باشند. و به عیب‌جویی از یکدیگر نپردازید و همدیگر را با لقب‌های زشت صدا نزنید.

دوم: هدف از مسخره کردن علما و نیکوکاران، به‌ریش‌خند گرفتن علم و نیکی آن‌هاست. این، کفر و خروج از دایره‌ی اسلام است؛ زیرا هدف از استهزا، خود علما و نیکوکاران نیستند، بلکه هدف، دینی است که آن‌ها حامل آن هستند. الله عز و جل این نوع مسخره کردن را به‌ریش‌خند گرفتن اسلام برشمرده و فرموده است:

﴿وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ

وَرَسُولِهِ كُنتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ ﴿٦٥﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ

عَنْ طَائِفَةٍ مِّنْكُمْ يُعَذِّبُ طَائِفَةٌ بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿٦٦﴾﴾ [توبه: 65-66]

و اگر آنان را بازخواست کنی (که چرا چنین سخنانی گفته‌اید)، می‌گویند: ما فقط شوخی و بازی می‌کردیم. بگو: آیا الله، و آیات و پیامبرش را به مسخره می‌گیرید؟ عذر و بهانه نیاورید؛ به‌راستی پس از ایمانتان، کفر ورزیده‌اید. اگر گروهی از شما را ببخشیم، گروه دیگری را عذاب خواهیم کرد؛ چرا که مجرم بوده‌اند.

همان‌گونه که پیش‌تر گذشت، این آیات درباره‌ی گروهی از منافقان نازل شد که پیامبرص و یارانش را به‌ریش‌خند گرفتند؛ لذا الله عز و جل بیان نمود که این‌ها، کافرند. ابن جریر و جز او، از طریق هشام بن سعد از زید بن اسلم از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت کرده‌اند: شخصی در غزوه‌ی تبوک در میان جمع گفت: من، ندیدم که کسی مثل این‌ها، پُرخور، پُراشته‌ها، دروغ‌گو و هنگام رویارویی با دشمن، ترسو باشد!

[منظورش پیامبرص و اصحاب^{علیهم السلام} بودند.] شخصی [به نام عوف بن مالک^{رضی الله عنه}] در برابرش ایستاد و گفت: ای دروغگو! تو، منافقی. سخنت را به اطلاع پیامبرص می‌رسانم. در نتیجه پیامبرص از این موضوع اطلاع یافت و این آیات نازل شد. عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: آن مرد را دیدم که خودش را به بند پالان شتر پیامبرص آویزان کرده بود و در حالی که پاهایش روی زمین کشیده می‌شد و در اثر برخورد سنگ‌ها، زخمی شده بود، می‌گفت: ای رسول خدا! قصدی جز شوخی نداشتی و رسول الله ص در پاسخش این آیات را تلاوت می‌کرد.

الله متعال مسخره کردن مؤمنان را یکی از دلایل رفتن به دوزخ برشمرده و فرموده است:

﴿قَالَ أَحْسَبُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونَ﴾ إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا ءَامَنَّا فَأَعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّحِيمِينَ ﴿١٠٠﴾ فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِحْرِيًّا حَتَّىٰ أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِّنْهُمْ تَضْحَكُونَ ﴿١٠١﴾

(پروردگار به دوزخیان) می‌گوید: در دوزخ خوار و ساکت باشید و با من سخن نگوئید. همانا گروهی از بندگانم می‌گفتند: ای پروردگارمان! ایمان آوردیم؛ پس ما را بیامرز و بر ما بخشای که تو، بهترین بخشاینده‌ای. ولی شما، آنان را به ریشخند گرفتید؛ تا آن‌جا که مسخره کردن آنان مرا از خاطرتان برد و شما به آنان می‌خندیدید.

ناقض هفتم: [سحر است که از آن جمله منصرف کردن و علاقه‌مند ساختن بین اشخاص با سحر به طور کاذب می‌باشد و هرکس انجامش دهد یا به آن راضی شود، کافر است.

معنای سحر در لغت و اصطلاح:

زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا يُعْلِمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا خُنْ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ﴾

وَمَا يُعْلِمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا خُنْ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ (بقره: 102)

(آن دو فرشته، طرز باطل کردن سحر را به مردم آموزش می‌دادند) و به هیچ کس چیزی یاد نمی‌دادند مگر این‌که (ابتدا) به او می‌گفتند: ما وسیله‌ی آزمایشیم؛ مبدا کافر شوی.

سحر در زبان عربی به چیزی گفته می‌شود که سببی مخفی یا علتی ناشناخته و ظریف دارد؛ چنان‌که پایان شب را به سبب مخفی بودن اعمال در این زمان، «سحر» می‌نامند. همچنین به ریه (شش)، «سحر» می‌گویند؛ زیرا در بدن مخفی است و مجاری ظریفی به سایر قسمت‌های بدن دارد. ابوجهل در رثای عتبه که در جنگ بدر کشته شد، گفت: «انْتَفَخَ سَحْرُهُ»؛ یعنی: ریه‌اش از ترس، باد کرد.

سحر، طلسم‌ها، وردها و افسون‌هایی است که می‌خوانند و می‌نویسند و به وسیله‌ی آن، شیاطین را به کار می‌گیرند تا به کسی که می‌خواهند، آسیب برسانند. سحر، حقیقت دارد؛ یعنی گاه در قلب و عقل و اراده‌ی فرد، اثر می‌گذارد و او را از کاری منصرف و به کاری دیگر، علاقه‌مند می‌کند. از این‌رو به سحر، «صرف و عطف» نیز

گفته‌اند؛ یعنی منصرف کردن و علاقه‌مند ساختن. چنان‌که مردی را به زنش بی‌ رغبت می‌کنند و بر عکس.

علما درباره‌ی مصادیق و نمونه‌های سحر یا حد و اندازه‌ی آن، اختلاف نظر دارند؛ علتش، گوناگونی و فراوانی شیوه‌های سحر و جادوست. علامه شنقیطی می‌گوید: «سحر در اصطلاح، تعریف جامع و مشخصی ندارد؛ و این، به سبب تنوع و فراوانی شیوه‌های آن است و نمی‌توان در میان دو گزینه، قدر مشترکی برای آن مشخص کرد؛ به‌گونه‌ای که گاه یک تعریف در یک مورد، کامل است و در موردی دیگر، ناقص یا نادرست. از این‌رو علما درباره‌ی حد و اندازه‌ی سحر و ارائه‌ی یک تعریف مشخص از آن، اختلاف نظر شدیدی دارند»^۱.

آیا سحر و ساحری حقیقت دارد؟

جمهور علما بر این باورند که سحر، حقیقت دارد و این، دیدگاه اهل سنت و جماعت است. ابن هبیره در کتاب «الإشراف علی مذاهب الأشراف» می‌گوید: «به‌اجماع علما، سحر، حقیقت دارد، جز ابوحنیفه رحمه‌الله که گفته است: از نظر من، سحر، حقیقت ندارد». معتزله نیز بر این باورند که سحر، حقیقت ندارد؛ دلیلشان، این است که الله متعال، فرموده است:

﴿تُحِيلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَمَّا تَسْعَى﴾ [طه: 66]

در اثر جادویشان چنین به نظر موسی رسید که ریسمان‌ها و عصاهایشان حرکت می‌کند.

این‌ها می‌گویند: ﴿تُحِيلُ﴾، یعنی چنین تصور می‌شد و این، نشان می‌دهد که سحر، حقیقت ندارد.

۱- اضواء البیان، شنقیطی، ج ۴، ص ۴۴۴.

دیدگاه درست، این است که سحر، حقیقت دارد؛ همان‌گونه اقوال فراوانی در این باره از صحابه، تابعین و سلف صالح وجود دارد؛ البته تخیل یا ایجاد تصور که حقیقت ندارد، یکی از انواع جادوست. در بسیاری از موارد، جادوگر برای اجرای جادو یا سحر خود، از غیرالله و ارواح خبیثه کار می‌گیرد تا جادویش به انجام برسد؛ پیامبرص سحر را در کنار شرک به الله، جزو گناهان بسیار بزرگی برشمرده است که انسان را به هلاکت و نابودی می‌کشاند. همان‌گونه که در «صحیحین» آمده است: پیامبرص فرمود: «اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوبِقَاتِ». یعنی: «از هفت گناه مهلک بپرهیزید». پرسیدند: این‌ها، چه گناهانی هستند؟ فرمود: «الشِّرْكُ بِاللَّهِ، السَّحَرُ...». یعنی: «شرک به الله، سحر و...».

شرک بودن سحر و ساحری از دو جهت می‌باشد

نکته: سحر، از دو جهت ذیل شرک می‌گنجد:

یکم: در سحر، از جن‌ها و شیاطین، استفاده می‌شود؛ بدین‌سان که ساحر برای نزدیکی به جن‌ها و شیاطین، هر چه از او بخواهند، بر خلاف دستورهای الهی انجام می‌دهد تا او را به مقصودش برسانند؛ به عبارت دیگر، سحر و جادوگری، نتیجه‌ی آموزشی است که شیطان‌ها به جادوگران می‌دهند. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ﴾ [بقره: 102]

بلکه این شیاطین بودند که کفر ورزیدند و به مردم، سحر تعلیم می‌دادند.

دوم: در سحر، ادعای غیب وجود دارد؛ یعنی ادعای چیزی که ویژه‌ی الله متعال است:

﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [نمل: 65]

بگو: جز الله هیچیک از موجودات آسمان‌ها و زمین، غیب نمی‌داند. ادعای غیب یا ادعای مشارکت با الله در دانستن غیب، کفر و گمراهی آشکاری است. لذا اصل بر این است که سحر، کفر و شرک می‌باشد؛ گرچه

انواع سحر و حکم آن:

برخی از انواع سحر، به حدّ کفر و شرک نمی‌رسند. از این‌رو نتیجه می‌گیریم که از این باب، سحر بر دو گونه است:

نوع اول: شرک است؛ یعنی سحری که به‌واسطه‌ی شیاطین انجام می‌شود؛ در این نوع برای این‌که جادوگر، سحرش را به‌انجام برساند، به قربانی کردن و عبادت و پرستش شیاطین روی می‌آورد.

نوع دوم: ستم و تجاوز است؛ یعنی سحری که به‌وسیله‌ی معجون‌ها و برخی داروها و مواد عجیب و غریب برای اذیت و آزار مردم و بازداشتن آن‌ها از تصمیم‌ها و اهدافشان به‌انجام می‌رسد.

نوعی سحر حرکتی یا ورزشی هم وجود دارد که به قدرت جسمی و سرعت حرکت و تردستی برمی‌گردد؛ و نیز نوعی سحر که وارونه جلوه دادن واقعیت است و در واقع نوعی نیرنگ و گلک می‌باشد. چنین مواردی از آن جهت در مجموعه‌ی سحر می‌گنجد که با ظرافت و تردستی انجام می‌شوند، به‌گونه‌ای که سبب یا علتشان مخفی می‌ماند. زیرا سحر در لغت به کاری گفته می‌شود که علتش ناشناخته باشد. چنان‌که در حدیث آمده است: «إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا». یعنی: «برخی از سخنان، به‌سان سحر است»؛ به عبارت دیگر، با این‌که کنه برخی از سخنان، روشن نیست، ولی به‌چشم می‌آیند.

حکم ساحر در اسلام

حکم ساحر نیز از تقسیم‌بندی انواع سحر که پیش‌تر گذشت، روشن می‌شود و علما در این‌باره دو دیدگاه دارند:

عده‌ای چون نویسنده‌ی کتاب، امام محمد بن عبدالوهاب، سحر را به‌طور مطلق کفر دانسته‌اند و این، دیدگاه جمهور علماست. زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيْطَانُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَنَ ۖ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ وَلَكِنَّ الشَّيْطَانَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَرْوْتَ ۚ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا خُنَّ فِتْنَةً فَلَا تَكْفُرُ﴾ [بقره: 102]

و از آن‌چه شیاطین، دربارهی پادشاهی سلیمان (به هم می‌بافتند و برای مردم) می‌خواندند، پیروی کردند؛ در حالی که سلیمان هیچ‌گاه کفر نورزید. بلکه این شیاطین بودند که کفر ورزیدند و به مردم، سحر تعلیم می‌دادند و نیز آن‌چه را که بر دو فرشته‌ی بابل (به نام‌های) هاروت و ماروت نازل شد. (آن دو فرشته، طرز باطل کردن سحر را به مردم آموزش می‌دادند) و به هیچ کس چیزی یاد نمی‌دادند مگر این‌که (ابتدا) به او می‌گفتند: ما وسیله‌ی آزمایشیم؛ مبدا کافر شوی.

و برخی از علما به تقسیم‌بندی یادشده تصریح کرده‌اند و همین دیدگاه، صحیح‌تر است؛ لذا کسانی که سحر را کفر دانسته‌اند، منظورشان نوع اول آن بوده است. از آن‌جا که دربارهی حکم سحر اختلاف نظر وجود دارد، دامنهی این اختلاف به حکم ساحر نیز رسیده است که آیا به عنوان مرتد، کشته می‌شود یا خیر؟ لذا اگر سحرش، کفر باشد، او را به عنوان مرتد، اعدام می‌کنند و اگر سحرش کفر نباشد، فقط به‌خاطر جلوگیری از تبه‌کاری و اذیت و آزارش، او را به‌قتل

می‌رسانند؛ البته با در نظر گرفتن مصلحت که آیا بهتر است او را بکشند یا نه؟

ابن هبیره در «الإشراف علی مذاهب الأشراف» می‌گوید: آیا ساحر، صرفاً به‌خاطر جادوگری و به‌کار بردن سحر کشته می‌شود یا خیر؟ مالک و احمد گفته‌اند: آری. و شافعی و ابوحنیفه گفته‌اند: خیر. لذا اگر ساحری، کسی را با سحر خود بکشد، از دیدگاه مالک، شافعی و احمد، باید او را کشت؛ و ابوحنیفه گفته است: کشته نمی‌شود، مگر این‌که این عمل را تکرار نماید یا به کشتن شخص معینی از طریق سحر، اقرار کند. بنابراین، کشتن ساحر از دیدگاه مالک و احمد، یک حد یا مجازات است و از دیدگاه شافعی برای قصاص می‌باشد.

نکته: در سنت رسول الله هیچ خبر مرفوع و متصلی به پیامبرص در دست نیست که به کشتن ساحر دستور داده باشند. البته ترمذی در «سنن» خود،^۱ و نیز طبرانی در «الکبیر»^۲ و دارقطنی^۳ و... روایتی در این زمینه نقل کرده‌اند که درخور بررسی است؛ این‌ها از طریق اسماعیل بن مسلم مکی از حسن بصری از جندب از رسول‌اللهص روایت کرده‌اند: «حَدَّثَ السَّاحِرُ ضَرْبَهُ بِالسَّيْفِ». یعنی: «حد ساحر، ضربه‌ی شمشیر است». این، خبری است که نمی‌توان آن را مرفوع^۴ دانست؛ یعنی رفع آن صحیح نیست. زیرا درباره‌ی اسماعیل،

۱- سنن ترمذی (۶۰/۴).

۲- المعجم الکبیر، طبرانی، (۱۶۱/۲)

۳- سنن دارقطنی (۱۱۴/۳)

۴- مرفوع، گفتار یا کرداری است که به پیامبرص نسبت داده می‌شود؛ فرقی نمی‌کند که متصل باشد، یا منقطع یا مرسل. البته خطیب، روایت مرسل را مرفوع نمی‌داند؛ بلکه می‌گوید: مرفوع، عبارت است از خبری که صحابی از رسول‌اللهص نقل می‌کند. [مترجم]

اضطراب وجود دارد؛^۱ گاه بدون ارسال و انقطاع، یعنی به صورت متصل روایت می‌کند و گاه با ارسال، یعنی به صورت مرسل.^۲

در روایتی که طبرانی در «المعجم الکبیر» نقل کرده، خالد العبیدی از اسماعیل، متلابعت نموده است و خالد، ضعیف است. ترمذی، موقوف بودن این روایت را درست دانسته است. وی در «العلل» می‌گوید: «از محمد^۳ درباره‌ی این حدیث پرسیدم؛ گفت: چیزی نیست؛ یعنی صحتش را رد کرد.

البته این حکم - کشتن ساحر - از تعدادی از صحابه^۴ ثابت است؛ از جمله عمر بن خطاب^۵: احمد در «مسند»، ابوداود در «سنن»،^۶ و بیهقی در «الکبری»^۷ از بجاله بن عبده روایت کرده‌اند: عمر بن خطاب - به کارگزارانش - نامه نوشت: هر ساحری را بکشید و ما، سه ساحر را کشتیم.

حفصه رضی‌الله‌عنها نیز همین دیدگاه را داشت؛ همان‌گونه که بیهقی در «سنن»^۸ خود از طریق عبیدالله بن عمر از نافع از ابن عمر از حفصه بنت عمر رضی‌الله‌عنهما روایت کرده است که وی، یعنی حفصه، کنیزی داشت که حفصه را سحر کرد و خود به این سحر، اقرار نمود و آن را بیرون آورد. حفصه رضی‌الله‌عنها او را کشت. این

۱- یعنی در روایتش اختلافاتی وجود دارد که ترجیح میان آن‌ها ممکن نیست. [مترجم]

۲- مرسل، روایتی است که راوی صحابی، در سندش ذکر نشده باشد. [مترجم]

۳- منظورش، استاذ او، محمد بن اسماعیل بخاری رحمه‌الله می‌باشد. [مترجم]

۴- مسند احمد، (۹۱/۱)

۵- سنن ابی‌داود (۳۰۴۳)

۶- السنن الکبری، بیهقی (۱۳۶/۸).

۷- سنن بیهقی، (۱۳۶/۸)

خبر به عثمان رضی الله عنه رسید؛ عثمان رضی الله عنه ناراحت شد. ابن عمر رضی الله عنهما نزد عثمان رضی الله عنه رفت و گفت: کنیزش او را جادو کرده بود و خود آن را بیرون آورد و به جادویش اقرار نمود. لذا عثمان رضی الله عنه قانع شد. گویا خشم عثمان رضی الله عنه از قتل آن کنیز بدین خاطر بود که او را بدون اجازه‌ی خلیفه کشته بودند.

جندب رضی الله عنه نیز همین دیدگاه را داشته است؛ همان‌گونه که بیهقی در «سنن»^۱ از طریق خالد الحذاء از ابوعثمان نه‌دی چنین داستانی از جندب رضی الله عنه روایت کرده است.

احمد می‌گوید: خالد الحذاء از ابوعثمان نه‌دی، حدیث نشنیده است؛ البته در «صحیحین» از طریق خالد از ابوعثمان، حدیث روایت شده است.

بخاری در «التاریخ»^۲ این روایت را از طریق عاصم الاحول از ابوعثمان نه‌دی از جندب رضی الله عنه نقل کرده است. امام احمد بن حنبل رحمه الله می‌گوید: «ثابت است که سه تن از اصحاب پیامبر ص قایل به کشتن ساحر بوده‌اند».

علما در این باره که آیا توبه‌ی ساحر پذیرفته می‌شود یا خیر، دیدگاه‌های متفاوتی دارند؛ ابن هبیره می‌گوید: «آیا توبه‌ی ساحر پذیرفته می‌شود؟» و سپس می‌افزاید: «دیدگاه مشهور از مالک، ابوحنیفه و احمد، این است که توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود و شافعی و احمد - در روایتی دیگر - گفته‌اند: توبه‌اش قبول می‌گردد».

وی، همچنین می‌گوید: «از دیدگاه ابوحنیفه، ساحر اهل کتاب نیز مانند ساحر مسلمان کشته می‌شود؛ ولی مالک و احمد و شافعی با استناد به داستان لبید بن اعصم، گفته‌اند: کشته نمی‌شود. البته درباره‌ی زن مسلمانی که جادوگر است، دیدگاه‌های متفاوتی دارند؛ از نظر ابوحنیفه، زنی که ادعای اسلام می‌کند و جادوگر است، کشته نمی‌شود؛ بلکه او را

۱- سنن بیهقی، ج ۸، ص ۱۳۶.

۲- التاریخ، بخاری، ج ۲، ص ۲۲۲.

زندانی می‌کنند و سه امام دیگر، گفته‌اند: حکمش مانند حکم مرد است». [پایان سخن ابن هبیره]

ناقض هشتم: [دوستی با مشرکان و یاری رساندن به آنان در برابر مسلمانان]

زیرا الله متعال، می‌فرماید:

﴿تَرَىٰ كَثِيرًا مِّنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ ﴿٨٠﴾ وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ فَسِقُونَ ﴿٨١﴾﴾ (مائده: 80-81)

بسیاری از آنان را می‌بینی که کافران را به دوستی می‌گیرند. آنان چه چیز بدی برای خود پیشاپیش فرستاده اند! (بدین‌سان) که الله بر آنان خشم گرفت و آنان برای همیشه در عذاب به سر می‌برند. و اگر به الله و پیامبر و آنچه بر او نازل شده، ایمان می‌آوردند، کافران را به دوستی نمی‌گرفتند؛ ولی بیشترشان منحرف و بدکارند.

الله متعال، دوستی با کافران را از ویژگی‌های منافقان برشمرده و فرموده است:

﴿يَشِيرُ الْمُنْظِقِينَ بِأَنَّهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٣٨﴾ الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أُمِيتُوعَتْ عَنْهُمْ الْعِزَّةُ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ﴿١٣٩﴾﴾ (نساء: 138-139)

(ای پیامبر!) به منافقان مژده بده که عذاب دردناکی (در پیش) دارند! آنان که کافران را به جای مؤمنان به دوستی می‌گیرند؛ آیا عزت را نزد آن‌ها می‌جویند؟ (بدانند که) عزت، همه، از آن الله است.

همچنین بیان فرموده است: کسانی که مشرکان از جمله اهل کتاب را به دوستی می‌گیرند، از جرگه‌ی آنان هستند؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿يَتَّيِبُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَرَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾ [مائده: 51]

ای مؤمنان! یهودیان و نصرانی‌ها را به دوستی نگیرید. آنان دوستان یکدیگرند. هر کس از شما با آنان دوستی نماید، از جرگه‌ی آنان است.

الله متعال، از دوستی با مشرکان در نهان و آشکار و نیز از وعده‌ی کمک به آنان چه راست باشد و چه دروغ، به‌طور یکسان منع فرموده است:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَیْنٌ أَخْرَجْتُمُ لَنُخْرِجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ [احقر: 11]

آیا منافقان را ندیدی که همواره به برادران (هم‌نوعان) کافر خویش از اهل کتاب می‌گفتند: اگر اخراج شدید، به‌طور قطع با شما بیرون می‌آییم و هرگز فرمان کسی را بر ضد شما اطاعت

نمی‌کنیم و اگر با شما پیکار شود، قطعاً شما را یاری می‌کنیم.
 الله، گواهی می‌دهد که آنان دروغ‌گویند.

الله متعال، هیچ عذری برای دوستی با آنان، به‌جا نگذاشته است؛ لذا طمع دنیا یا ترس از مشرکان، حفظ جان، نگرانی از گردش روزگار و از دست دادن موقعیت و در نتیجه مدارا با آنان، عذرِ موجهی نیست.
 الله متعال می‌فرماید:

﴿فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسْرِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ خَشِيَ أَنَّ تُصِيبَنَا دَايِرَةٌ﴾ [مائده: 52]

بیماردلان را می‌بینی که به (سوی دوستی با) یهود و نصارا می‌شتابند و می‌گویند: «می‌ترسیم آسیب و گزندى به ما برسد».
 همچنین می‌فرماید:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ [نحل: 107]

این، بدان سبب است که آنان زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح دادند و بدان سبب که الله مردم کفرپیشه را هدایت نمی‌کند.
 الله متعال از دوستی با همه‌ی کافران، چه خویشاوند باشند و چه بیگانه، اهل کتاب باشند یا مشرک و مرتد یا از دیگر ملل کفر، منع نموده و فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكَافِرَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُم مُّؤْمِنِينَ﴾ [مائده: 57]

ای مؤمنان! اهل کتاب و کافرانی را که دینتان را به بازی و استهزا گرفته‌اند، دوست نگیرید. و تقوای الله پیشه کنید؛ اگر ایمان دارید.

همچنین فرموده است:

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ﴾
[مجادله: 22]

هیچ گروهی را نمی‌یابی که با وجود ایمان به الله و رستاخیز، با کسانی دوستی نمایند که با الله و پیامبرش دشمنی می‌کنند؛ هرچند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندان ایشان باشند...

الله متعال، به روشنی و با بیانی رسا هشدار داده است: هرکس کافران را به جای مؤمنان به دوستی بگیرد و از دوستی با کافران، توبه نکند، او را به دوستان منافق و کافرش ملحق خواهد کرد، در نتیجه چنین شخصی به همان فرجامی گرفتار خواهد شد که سزاوار منافقان است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أُرِيدُونَ أَنْ يُجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا﴾ [نساء: 144]

ای مؤمنان! کافران را به جای مؤمنان به دوستی نگیرید. آیا می‌خواهید برای الله دلیل آشکاری بر ضد خودتان ایجاد کنید؟
الله متعال از کسانی که با مشرکان، دوستی می‌کنند، اظهار بیزاری نموده است:

﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَنَّةً وَيُحَذِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾ [آل عمران: 28]

مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان به دوستی بگیرند. کسی که چنین کاری کند، هیچ بهره‌ای از دین و رحمت الله ندارد؛ مگر آن‌که به نوعی از آنان حذر کنید. و الله شما را از نافرمانی خود بر حذر می‌دارد.

الله متعال، به مرتد بودن چنین کسانی حکم کرده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ أَرْتَدُوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأُمْرِ ۚ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ﴾ [محمد: 25-26]

کسانی که پس از آشکار شدن هدایت برای آنان، به آیین باطل خویش بازگشتند، شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان آراست و آنان را با آرزوهای دور و دراز فریفت. زیرا آنان به کسانی که وحی نازل شده از سوی الله را نپسندیدند، گفتند: «در برخی از امور از شما پیروی خواهیم کرد». و الله، پنهان‌کاری ایشان را می‌داند.

داده‌های کتاب و سنت در این باره بی‌شمار می‌باشد و شارع، بهروشنی و در موارد فراوانی به بیان این اصل بزرگ پرداخته است؛ از این رو متون دینی در این باره متواتر و قطعی است. زیرا این، یکی از مهم‌ترین اصول اسلام می‌باشد؛ دوستی با کافران و دشمنی با

مؤمنان، دین و آیین را از میان می‌برد. شیخ احمد بن عتیق می‌گوید: «الله متعال، دشمنی با کافران و دوستی با مؤمنان را واجب قرار داده و بر وجوبش تأکید فرموده است؛ همان‌گونه که به شدت از دوستی با کافران نهی نموده است. چنان‌که در کتاب‌الله، پس از وجوب توحید، هیچ حکمی به روشنی این حکم نیست و این همه دلیل قرآنی درباره‌اش وجود ندارد».

متأسفانه، جهل و سهل‌انگاری فراوانی در این باره دیده می‌شود؛ از این‌رو برخی با بهانه‌های واهی به‌خاطر پیروی از هوا و هوس، دنیاطلبی و محبت پست و مقام، به دوستی با کافران و دشمنی با مؤمنان پرداخته‌اند و بدین‌سان این قضیه، به آزمونی بزرگ برای همه تبدیل شده است.

پس دوستی با کافران و حمایت جانی، مالی و نظری از آنان، حرام است؛ گرچه محبتشان در دل نباشد یا شخص، دینشان را برتر از دین مسلمانان نداند؛ زیرا الله متعال به شدت از چنین عملی منع نموده است. همان‌طور که پیش‌تر ذکر شد، الله متعال فرموده است:

﴿وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾ [مائده: 51]

هر کس از شما با آنان دوستی نماید، از جرگه‌ی آنان است. و این، بر ظاهر آن، حمل می‌شود؛ یعنی چنین کسی، حکم کافران را دارد.

ابن‌القیم می‌گوید: «به‌یقین هیچ حکمی، بهتر از حکم الله نیست و الله حکم کرده که هرکس با یهودیان و نصرانی‌ها دوستی کند، از جرگه‌ی آنان است. لذا آنان که دوستانشان یهودی و نصرانی هستند، خود نیز حکم یهود و نصارا را دارند»^۱.

قرطبی می‌گوید: «﴿وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ﴾، یعنی هرکس آنان را در برابر مسلمانان، یاری کند؛ و بدین‌سان الله متعال، بیان نموده که چنین کسانی،

۱- أحكام أهل الذمه، ابن‌القیم، ج ۱، ص ۶۷.

حکم یهودیان و نصرانی‌ها را دارد؛ و این، مانع از این است که مسلمان از مرتد، ارث ببرد. کسی که با آنان دوستی کرد، این‌ابی بود و سپس این حکم تا روز قیامت درباره‌ی قطع دوستی با غیرمسلمانان، ماندگار ماند.^۱

ابن حزم می‌گوید: «این آیه، بر ظاهر آن حمل می‌شود و نشان‌گر این است که هرکس با یهود و نصارا، دوستی کند، کافر است و در این‌باره دو تن از مسلمانان، با هم اختلاف نظر ندارند».^۲

الله متعال می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَإِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ بِكُمْ مَعَكُمْ وَلَا نَطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ [حشر: 11]

آیا منافقان را ندیدی که همواره به برادران (هم‌نوعان) کافر خویش از اهل کتاب می‌گفتند: اگر اخراج شدید، به‌طور قطع با شما بیرون می‌آییم و هرگز فرمان کسی را بر ضد شما اطاعت نمی‌کنیم و اگر با شما پیکار شود، قطعاً شما را یاری می‌کنیم. الله، گواهی می‌دهد که آنان دروغگویند.

شیخ سلیمان بن عبدالله ضمن اشاره به این آیه می‌گوید: «وقتی وعده‌ی پنهانی به مشرکان برای یاری رساندن به آنان یا خروج با آن‌ها، کفر و نفاق است، گرچه وعده‌ی دروغینی باشد، پس روشن است کسی که صادقانه و آشکارا به آن‌ها وعده‌ی یاری می‌دهد و از آنان اطاعت می‌کند و به کمک کردن به کافران، فرامی‌خواند، و از کمک مالی و نظری به

۱- تفسیر قرطبی (الجامع لأحكام القرآن)، ج ۶، ص ۲۱۷.

۲- المحلی، ابن حزم ج ۱۱، ص ۳۵.

آن‌ها دریغ نمی‌کند و در جرگه‌ی آنان قرار می‌گیرد، چه حکمی دارد؟ این، در حالی است که منافقان، فقط از ترس این‌که آسیبی به آن‌ها برسد، چنین کاری کردند؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید: ﴿فَكَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسْرِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ خَشْيَ أَنْ تُصِيبَنَا دَآِِرَةٌ﴾ [مائده: 52]

بیماردلان را می‌بینی که به (سوی دوستی با) یهود و نصارا می‌شتابند و می‌گویند: «می‌ترسیم آسیب و گزندى به ما برسد».

[پایان سخن شیخ سلیمان]

لازمه‌ی بیزاری جستن از دشمنان الله و دشمنان دین و دوستانش، این است که مسلمان، با دوستان الله، دوستی کند؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ [مائده: 55]

تنها الله و پیامبرش و مؤمنان، دوست شما هستند.

هیچ مسلمانی در دوستی با کافران و کمک کردن به آن‌ها در برابر مسلمانان، معذور نیست؛ مصلحت یا نفع توحید، بزرگ‌ترین مصلحت امت است و فساد و تباهی شرک، بزرگ‌ترین فسادى است که باید آن را ریشه‌کن کرد. لذا کمک کردن به کافران در برابر مسلمانان به طمع دست‌یابی به دنیا یا حفظ مال و قدرت، جایز نیست و حتی به‌خاطر حفظ جان نیز هیچ توجیهی ندارد. لذا دریافتیم که یاری رساندن به کافران، کفر و ارتداد از دین است و علما اجماع (اتفاق نظر) دارند که هرکس اهل کتاب و دیگر کافران را بر ضد مسلمانان کمک کند یا به هر شکلی به آنان، یاری رساند، همانند آن‌ها و کافر است. الله جل و علا می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾ [مائده: 51]

ای مؤمنان! یهودیان و نصرانی‌ها را به دوستی نگیرید. آنان دوستان یکدیگرند. هر کس از شما با آنان دوستی نماید، از جرگه‌ی آنان است.

شیخ سلیمان بن عبدالله آل‌شیخ رحمه‌الله می‌گوید: «هرکس، از ترس مشرکان و مدارا با آنان و برای دفع شرارتشان، با دین آنان اظهار موافقت و همسویی کند، خود نیز همانند آنان کافر است؛ هرچند دینشان را بد بداند با آن‌ها بغض و دشمنی داشته باشد و اسلام و مسلمانان را دوست بدارد. حال که چنین است، پس کسی که در امنیت به‌سر می‌برد و آنان را به حضور می‌خواند و اظهار موافقت با دینشان را می‌کند و با نصرت و حمایت مالی، به آن‌ها کمک می‌نماید و با آنان رابطه‌ی دوستانه‌ای دارد و دوستی با مسلمانان را قطع می‌کند و پس از این‌که سرباز خدمت‌گزار اخلاص و توحید و موحدان بوده است، در جرگه‌ی سپاهیان شرک قرار می‌گیرد، هیچ مسلمانی در کفر چنین شخصی شک ندارد و به‌یقین چنین فردی از سرسخت‌ترین دشمنان الله و پیامبرش به‌شمار می‌آید. تنها کسی از این حکم، مستثنا می‌شود که تحت اجبار قرار می‌گیرد و او، کسی است که مشرکان بر او چیره می‌شوند و به او می‌گویند: کافر شو و چنین و چنان کن کن، و گرنه، با تو چنین و چنان می‌کنیم و تو را می‌کشیم؛ یا او را می‌گیرند و شکنجه می‌کنند تا به‌زبان آن‌چه را که خواست آن‌هاست، بگوید. اگر با ایمان و اطمینان قلبی، خواسته‌ی آن‌ها را بر زبان بیاورد، گناهی بر او نیست. البته علما، اتفاق نظر دارند که اگر کسی، از روی شوخی، سخنی کفرآمیز بگوید، کافر است؛ پس حکم کسی که از روی ترس یا به‌خاطر دنیاطلبی، کفر می‌گوید، کاملاً روشن است»^۱.

از این‌رو شریعت، به هجرت از سرزمین کفر به سرزمین اسلام دستور داده است؛ زیرا اقامت در سرزمین‌های کفر، معمولاً با اظهار

۱- ر.ک: مقدمه‌ی کتاب «الدلائل».

دوستی با کافران و تلاش برای جلب رضایتشان و خرده‌گیری بر مسلمانان، همراه است. ابن‌حزم اندلسی در «المحلی» می‌گوید: «کسی که دارالاسلام را رها می‌کند و به دارالحرب - به مناطق کافران ستیزه‌جو - می‌رود، مولای خویش، الله ﷻ را رها کرده و از حاکم و جماعت مسلمانان گریخته است. در حدیثی آمده است که پیامبرص از هر مسلمانی که در میان مشرکان اقامت می‌کند، مبرا می‌باشد و پیامبرص از کسی جز کافر، برائت نجسته است. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ [توبه: 71]

و مردان و زنان باایمان، یار و یاور یکدیگرند.

ابومحمد رحمه‌الله می‌گوید: لذا این دیدگاه، درست است که هرکس به مناطق کفار ستیزه‌جو برود و با پیوستن به کفار رویاروی مسلمانان قرار بگیرد، با این عمل، مرتد و از دین، خارج می‌شود و همه‌ی احکام مرتد به او تعلق می‌گیرد؛ از جمله وجوب قتلش در نخستین زمان ممکن، مباح شدن مالش، و نیز باطل شدن عقد ازدواجش با همسر مسلمانش؛ زیرا پیامبرص هیچ‌گاه از هیچ مسلمانی بیزارى نجست. ولی اگر کسی به‌خاطر ترس از ظلم، به دارالحرب فرار کند، ولی با مسلمانان نجنگد و به کفار در برابر مسلمان یاری نرساند و کسی هم در میان مسلمانان نیابد که به او پناه دهد، از آنجا که ناگزیر بوده است، گناهی بر او نیست». [پایان سخن ابن‌حزم]^۱

دوستی و دشمنی به‌خاطر الله، از استوارترین ریسمان‌های ایمان

دوستی و دشمنی به‌خاطر الله، یکی از استوارترین ریسمان‌های ایمان می‌باشد و الله متعال به‌خاطر حمایت از این اصل بزرگ از تشبه یا همانند شدن به کفار در روش‌ها و شیوه‌های ظاهری منع فرموده است؛ گرچه شخص مسلمان، در باطنش هیچ محبتی به کفر و شیوه‌های کافران نداشته باشد. احمد و ابوداود از حسان بن عطیه از ابومنیب

۱- المحلی، ابن حزم، ج ۱۱، ص ۱۹۹-۲۰۰.

جرشی از ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده‌اند: رسول الله ص فرمود: «مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ». یعنی: «کسی که خود را به گروهی همانند کند، جزو آنان است».

البته برای مسلمانی که در دار کفر است و از مخالفت ظاهری با کافران می‌ترسد، جایز است که در لباس و شکل ظاهری خود مطابق روش آن‌ها عمل نماید. زیرا پیامبر ص به مخالفت ظاهری با مشرکان، در حالت ضعف دستور نداده است؛ بلکه فرمان پیامبر ص به اصحابش این بود که پس از ظهور و غلبه‌ی اسلام و مسلمانان، آشکارا با کفار مخالفت کنند.

یکی از بزرگ‌ترین نشانه‌های دوستی با کافران که نقض آشکار ایمان است، نشست‌ها، گردهمایی‌ها و کنفرانس‌هایی است که برای وحدت و تقریب ادیان و از میان بردن اختلافات عقیدتی برگزار می‌گردد. این مسأله به اندیشه‌های پلید ملحدان صوفی‌مسلك گذشته از قبیل تلمسانی، ابن سبعین و ابن هود برمی‌گردد که با قالبی نوین به نام اندیشه‌ی ماده‌باوری و لیبرالی مطرح و پی‌گیری می‌شود؛ این‌ها در اصل الحاد و دین‌گریزی یا مخالفت با اصول دینی، با هم‌هرامانی گذشته‌ی خود هم‌سو هستند و می‌خواهند اسلام را کنار بزنند و آن را از متن زندگی به حاشیه برانند.

نکته: حکم کمک گرفتن از کفار در جنگ با گروهی دیگر از کفار

کمک گرفتن از کافران در نبرد با گروهی دیگر از کفار، مورد اختلاف کارشناسان و علمای دینی است؛ برخی از علما، از این کار به‌طور مطلق منع کرده‌اند و برخی هم این کار را با توجه به پاره‌ای از شرایط از قبیل نیاز شدید به کمک آنان یا امنیت و اطمینان خاطر از عدم خیانتشان به مسلمانان، جایز دانسته‌اند.

اما درباره‌ی کمک گرفتن از کافران برای پیکار با مسلمانان آشوب‌گر، بیش‌تر علما بر این باورند که جایز نیست؛ به‌ویژه زمانی که این امر به چیرگی یا تقویت کفار در برابر مسلمانان بینجامد و نفعش

برای کافران بیش از فوایدی باشد که عاید مسلمانان می‌شود. در این صورت کمک گرفتن از کافران در برابر مسلمانان آشوب‌گر، در این هشدار الله ﷻ می‌گنجد که فرموده است:

﴿وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾ [مائده: 51]

هر کس از شما با آنان دوستی نماید، از جرگه‌ی آنان است. گاه حکم کمک گرفتن از کافران در جنگ و نبرد، به حدّ کفر و ارتداد (خروج از دین) نمی‌رسد. ابن حزم اندلسی می‌گوید: «اگر مرزبان یا نظامی مسلمانی از روی تعصب کاری و امثال آن، از مشرکان ستیزه‌جو کمک می‌گیرد و دستشان را برای کشتن مخالفانش یا به اسارت گرفتن آن‌ها و یا غصب اموالشان باز می‌گذارد، در صورتی که خود، مافوق کافران است و کافران، زیر دست او و تحت فرمانش هستند، به سبب ارتکاب چنین عملی، کافر نیست؛ زیرا هیچ دلیلی در قرآن و اجماع وجود ندارد که چنین شخصی، مرتکب کفر شده است. اما اگر خود، مأمور و تحت فرمان کافران بوده و چنین عملی را به امر آن‌ها انجام داده است، در کفرش شکی نیست و در صورتی که هر دو طرف - مسلمان و کافر - یک رتبه داشته باشند و هیچ‌یک مافوق دیگری نباشد، ارتکاب چنین عملی را کفر نمی‌دانیم. والله، دانایتر است»^۱.

ناقض نهم: [هرکس معتقد باشد که برای برخی از مردم، گنجایش یا اجازه‌ی خروج از شریعت محمدص وجود

۱- المحلی، ابن حزم، ج ۱۱، صص ۲۰۰-۲۰۱.

دارد، - مانند گنجایشی که برای خروج خضر از شریعت

موسی (علیه السلام) وجود داشت - کافر است]

این مورد، شامل مورد سوم نیز می‌شود؛ همان‌طور که پیش‌تر گذشت، مؤلف در گزینه‌ی سوم به عنوان یکی از نواقض اسلام گفته است: «کسی که مشرکان را کافر نداند یا در کفرشان شک کند یا مذهب و آیین آنان را درست بپندارد، کافر است». لذا اگر کسی بر این باور باشد که برای برخی از مردم ایرادی ندارد که به‌سان روی‌کرد خضر درباره‌ی آیین موسی (علیه السلام)، شریعت محمدص را ترک کنند، در حقیقت کسی را که به دینی جز اسلام روی آورده، کافر ندانسته است؛ و این، نقض اسلام به‌شمار می‌آید و به معنای انکار متون کتاب و سنت است که نشان‌گر فراگیر بودن رسالت پیامبر این امت است؛ یعنی انکار عملی این‌که الله (تعالی) محمد مصطفی ص را برای همه‌ی مردم، برانگیخته است. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾ [سبا: 28]

و ما تو را جز مژده‌دهنده و هشداردهنده به سوی همه‌ی مردم

نفرستادیم.

و می‌فرماید:

﴿قُلْ يٰٓأَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾ [اعراف: 158]

بگو: ای مردم! به‌راستی من فرستاده‌ی الله به سوی همه‌ی شما

هستم.

و می‌فرماید:

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾

[فرقان: 1]

بس والا و بابرکت است ذاتی که قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد تا بیم‌دهنده‌ی جهانیان باشد.

یعنی به کسانی را که از او اطاعت می‌کنند، نوید بهشت دهد و کسانی را که از او نافرمانی می‌نمایند، از آتش دوزخ بترساند. **اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ** می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ [آل عمران: 19]

بی‌گمان دین حق نزد الله اسلام است.

یعنی **اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ** دین دیگری جز اسلام را نمی‌پذیرد؛ اسلام، پیروی از پیامبران و پیام‌هایی است که در هر دوران از سوی **اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ** آوردند تا این‌که سلسله‌ی نبوت با بعثت پیامبر این امت، محمدص پایان یافت و بدین‌سان همه‌ی راه‌های منتهی به الله، بسته شد و تنها یک راه باقی ماند؛ یعنی راه محمد مصطفی‌ص. لذا اگر کسی که پس از بعثت پیامبرص پا به عرصه‌ی هستی گذاشته است، با دینی جز اسلام از دنیا برود، از او پذیرفته نمی‌شود. همان‌گونه که الله متعال فرموده است:

﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾ [آل عمران: 85]

و هر کس دینی جز اسلام بجوید، هرگز از او پذیرفته نمی‌شود. بدین‌سان الله متعال بیان فرموده که فقط دین اسلام، قابل قبول است. در حدیث صحیح آمده است: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ص صلی الله علیه و آله فرمود: «فُضِّلْتُ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ بِسِتٍّ: أُعْطِيتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ، وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ، وَأُحِلَّتْ لِيَ الْغَنَائِمُ، وَجُعِلَتْ لِيَ الْأَرْضُ طَهُورًا وَمَسْجِدًا، وَأُرْسِلْتُ إِلَى الْخَلْقِ كَافَّةً، وَخُتِمَ بِيَ النَّبِيُّونَ». یعنی: «با شش ویژگی بر سایر پیامبران، برتری یافتیم». یعنی شش ویژگی به من عطا شده است که پیش از من، هیچ پیامبری از آن‌ها برخوردار نشد. «سخنان جامع - قرآن و سنت - به من داده شده است؛ از مسافت یک ماه، دشمنانم، دچار ترس و وحشت می‌شوند؛ مال غنیمت برای من حلال شده است؛ زمین، برای من مسجد

و پاک گردیده است؛ بهسوی همه‌ی مردم فرستاده شده‌ام و با بعثت من، نبوت پایان یافت».

و در حدیث صحیح دیگری آمده است: جابر رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ص فرمود: «بُعِثْتُ إِلَى الْأَسْوَدِ وَالْأَحْمَرِ». یعنی: «به سوی - همه‌ی نژادها- سیاه و سرخ (و عرب و غیر عرب) فرستاده شدم».

امام احمد در «مسند» خود از مجالد از شعبی از جابر بن عبدالله روایت کرده است: عمر بن خطاب رضی الله عنه با کتابی که از اهل کتاب به دست آورده بود، نزد پیامبر ص آمد. وقتی پیامبر ص آن را خواند، یعنی از محتوایش اطلاع یافت، خشمگین شد و فرمود: «أَمْتَهُوْكَونَ فِيْهَا يَا ابْنَ الْخَطَّابِ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَقَدْ جِئْتُكُمْ بِهَا بَيْضَاءَ نَفْيَةٍ لَا تَسْأَلُوهُمْ عَنْ شَيْءٍ فَيُخْبِرُوْكُمْ بِحَقٍّ فَتُكَذِّبُوْا بِهِ أَوْ بِبَاطِلٍ فَتُصَدِّقُوْا بِهِ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ مُوسَى كَانَ حَيًّا مَا وَسِعَهُ إِلَّا أَنْ يَتَّبِعَنِي». یعنی: «ای پسر خطاب! آیا شما در دین خود سرگردان هستید؟ سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، من آیینی توحیدی برای شما آورده‌ام که - هرگز دچار تحریف نمی‌شود و- روشن، خالص و پاک است. از اهل کتاب چیزی نپرسید؛ زیرا ممکن است پاسختان را به‌درستی بدهند و راست بگویند، ولی شما انکار کنید یا پاسخ نادرستی به شما بدهند یا دروغ بگویند و شما تصدیقش کنید. سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر موسی ص زنده بود، حق نداشت خودسرانه کاری انجام دهد جز این‌که از من پیروی کند».

حکم کسی که یکی از احکام موجود در قرآن یا سنت ثابت شده را انکار کند

هرکس، یکی از احکام موجود در قرآن یا سنت ثابت‌شده از پیامبر ص را رد و انکار کند، کافر است؛ پس حکم کسی که همه‌ی رسالت پیامبر ص را انکار می‌نماید، کاملاً روشن می‌باشد. لذا بر کسی که به شریعت محمد ص ایمان می‌آورد، واجب و لازم است که به همه‌ی

رسالتش اعم از همه‌ی نواهی و فرمان‌های آیین محمدی ایمان داشته باشد؛ و گرنه، ایمان به بخشی از آیین محمدی، سودی به حالش ندارد. همان‌طور که در حدیث صحیح آمده است: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ص فرمود: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَا يَسْمَعُ بِي أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَهُودِيٍّ وَلَا نَصْرَانِيٍّ ثُمَّ يَمُوتُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَّا كَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ»^۱. یعنی: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، هرکس از این امت، یهودی باشد یا نصرانی، نام و دعوت مرا بشنود و در حالی بمیرد که به رسالتم ایمان نیاورده، جزو دوزخیان است». آیا وارد جهنم می‌شود کسی که برایش جواز خروج از آیین محمدی وجود دارد؟! وجود دارد!

ابن‌حزم اندلسی می‌گوید: «پیامبرص ایمان را بر کسی که نام و آوازه‌ی ایشان و دعوتشان را می‌شنود، واجب قرار داده است؛ یعنی بر هر مشرکی که در گوشه و کنار دنیا، در جنوب، شمال، شرق، و در جزایر و مناطق دورافتاده زندگی می‌کند و نام و آوازه‌ی پیامبرص به او می‌رسد، واجب است که برای شناخت پیامبرص و آگاهی از دعوت و وضعیت ایشان و در نتیجه ایمان به آن بزرگوار، به تحقیق و بررسی بپردازد».

به‌تواتر ثابت شده که پیامبرص به فرمان الله متعال، نامه‌ها و فرستادگانش را نزد حکام و شاهان مناطق مختلف و بسیاری از قبایل و طوایف عرب و غیرعرب فرستاد و همه‌ی آنان اعم از باسواد و بی‌سواد را به سوی آیین خود فراخواند؛ آیینی که شریعت‌های گذشته را منسوخ و باطل کرد.

ناقض دهم: [روی گردانی از دینِ الله متعال، به گونه‌ای که نه آن را فراگیرد و نه به آن عمل کند]

دلیلش، این است که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ

مُنْتَقِمُونَ﴾ (سجده: 22)

و کیست ستمکارتر از کسی که با آیات پروردگارش پند داده شود و سپس از آن روی بگرداند؟ همانا ما از گنهکاران انتقام می‌گیریم.

پیش‌تر حدیثی ذکر شده که پیامبرص فرموده است: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَا يَسْمَعُ بِي أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَهُودِيٍّ وَلَا نَصْرَانِيٍّ ثُمَّ يَمُوتُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَّا كَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ». ^۱ یعنی: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، هرکس از این امت، یهودی باشد یا نصرانی، نام و دعوت مرا بشنود و در حالی بمیرد که به رسالتم ایمان نیاورده، جزو دوزخیان است».

مقصود و معنای روی گردانی

منظور از روی گردانی یا اعراض کفرآمیز، این است که بنده از فراگیری اصل این دین، روی گردانی کند؛ یعنی آن را ترک یا رد نماید. به عبارت دیگر از دین الله، روی گردان باشد، بدین‌سان که نه آن را بیاموزد و نه به آن عمل کند؛ و این، کفر است. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُذِرُوا مُعْرِضُونَ﴾ [احقاف: 3]

و کافران از هشدارى که داده مى‌شوند، روى گردانند.

همچنين مى‌فرمايد:

﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ ۚ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا تُحِبُّ الْكَافِرِينَ﴾

[آل عمران: 32]

بگو: از الله و پيامبر اطاعت كنيد؛ و اگر سرپيچي كنند، بدانند كه الله كافران را دوست ندارد.

الله متعال، از كسى كه عمل نمى‌كند، نفى ايمان نموده است؛ گرچه در گفتار و ادعا، دين را قبول داشته باشد. همان‌گونه كه الله ﷻ مى‌فرمايد:

﴿وَيَقُولُونَ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّنْ بَعْدِ

ذَلِكَ وَمَا أُؤْتِيكَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ [نور: 47]

و مى‌گويند: به الله و پيامبر ايمان آورديم و اطاعت نموديم و آن‌گاه پس از اين ادعا گروهى از آنان روى مى‌گردانند. و آنان، مؤمن نيستند.

و مى‌فرمايد:

﴿فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى ۚ لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى ۖ الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى

﴾ [ليل: 14-16]

و به شما نسبت به آتشی که زبانه می‌کشد، هشدار دادم و تنها بدبخت‌ترین انسان‌ها، واردش می‌شود؛ كسى كه (حق را) انكار كرد و روى گرداند.

سرپيچى و روى گردانى، غيز از تكذيب و انكار است. الله متعال مى‌فرمايد:

﴿فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى﴾ وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى ﴿﴾ [قیامه: 31-32]

(انسان کافر) نه (پیامبر را) تصدیق نمود و نه نماز گزارد؛ بلکه تکذیب کرد و روی گرداند.

بدین‌سان سرپیچی را در برابرِ عملِ قرار دارد نه در برابرِ تصدیق؛ لذا سرپیچی و روی‌گردانی به معنای روی‌گردانی از اطاعت است.

کفر، همان‌گونه که در اعتقاد یا با انکار حقیقت است، در عمل نیز می‌باشد؛ در نتیجه هم کفر اعتقادی و گفتاری وجود دارد و هم کفر عملی. همچنین کفری که با روی‌گردانی، سرپیچی و ترک کردن و رد نمودن است. بنابراین، روی‌گردانی از دین الله متعال، بدین معناست که بنده، نه آن را بیاموزد و نه به آن عمل کند و نسبت به ترک فرمان‌های الهی یا دوری از کارهای حرام و جعل و بی‌اطلاعی از احکام شرعی، بی‌پروا باشد.

بنده‌ی مکلفی که از فراگیری دین و عمل به آن، روی‌گردان است، با انجام هیچ‌یک از کارهای نیکی که جزو شاخه‌های ایمان به‌شمار می‌آید یا به‌خاطر برخورداری از پاره‌ای از ویژگی‌های نیک، از این قاعده- یعنی ناقض دهم که مستلزم عدم اقرار بنده به شهادتین است- مستثنا نمی‌باشد؛ زیرا بسیاری از ویژگی‌های نیک مانند نیکی به همسایه، میهمان‌نوازی، خودداری از اذیت و آزار دیگران، نیکی به پدر و مادر، زودن اشیای آزاردهنده از سر راه‌ها، صدقه دادن و امانت‌داری و امثال آن، میان کافر و مسلمان، یکسان است. این‌جاست که باید بدانیم روی‌گردانی از دین الله متعال، زمانی منتفی است و بنده، از این مسأله به‌عنوان یکی از نواقض اسلام، در سلامت است که یکی از واجبات ویژه‌ی اسلام را انجام دهد؛ یعنی به یکی از اعمالی چون نماز، زکات، روزه و حج که جزو ارکان اسلام می‌باشد و پیامبرص آن را آورده است، عمل کند؛ به عبارتی اگر با ایمان و امید به پاداش

الهی، به بخشی از ارکان اسلام عمل نماید، از خطر روی گردانی از دین که نقض اسلام محسوب می شود، بدور و سالم می باشد. شیخ الاسلام، ابن تیمیه رحمه الله می گوید: «شخصی که به هیچ یک از واجبات خاص و ویژه ای که محمد مصطفی ص آورده است، عمل نمی کند، به الله و پیامبرش ایمان ندارد و مسلمان به شمار نمی آید».^۱

انواع روی گردانی از دین الهی

بنابراین، دو نوع روی گردانی از دین الهی وجود دارد: یکم: باعث خروج بنده از اسلام است. دوم: بنده را از دایره ی اسلام، اخراج نمی کند. نوع اول که مورد اشاره ی علامه محمد بن عبدالوهاب بوده است، بیان شد؛ اما نوع دوم، این است که بنده، با این که از اصل ایمان برخوردار است، شهادتین می گوید، ولی از انجام واجبات، سرپیچی و روی گردانی می نماید.

آیا کسی بخاطر ندانستن و فراموش کردن دین معذور است؟

نکته: نادانی و جهالت برای کسی که از فراگیری دین و عمل به آن، روی گردان است و می تواند جهلش را برطرف سازد، عذر به شمار نمی آید؛ و گرنه، جهل از علم بهتر بود. ابن القیم می گوید: «هرکس، از رهجویی به وحی الهی که همان علم الهی و فراگیری دین اوست، روی گردان باشد، ناگزیر روز قیامت خواهد گفت:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَلَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ﴾

[زخرف:38]

۱- المجموع، ابن تیمیه، ج ۷، ص ۶۲۱.

ای کاش میان من و تو (ای شیطان هم‌نشینم) به اندازه‌ی شرق و غرب فاصله بود؛ چه هم‌نشین بدی بودی!

یک سؤال: با توجه به این‌که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَتَحْسَبُونَ

أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ﴾^۱ آیا عذر کسی که در ضلالت و گمراهی به‌سر

می‌برد و خود را هدایت‌یافته می‌پندارد، پذیرفته می‌شود؟

پاسخ: خیر؛ این شخص و هر گمراهی که منشأ و سبب ضلالتش،

روی‌گردانی از وحی و علمی باشد که پیامبرص آورده است، هرچند خود را هدایت‌یافته بپندارد، هیچ عذری ندارد. زیرا کوتاهی، از خود اوست که از پیروی از دعوت‌گر هدایت، روی‌گردانی کرده است و به خاطر این کوتاهی و روی‌گردانی، هیچ عذری از او پذیرفته نیست. بر خلاف کسی که رسالت و پیام الهی به او نمی‌رسد و خود نیز توانایی رسیدن یا دست‌یابی به آن را ندارد. روشن است که حکمش فرق می‌کند. هشدار قرآن، درباره‌ی دسته‌ی اول می‌باشد؛ اما قرآن، نشان‌گر این است که الله متعال، هیچ قومی را پیش از اتمام حجت، عذاب نمی‌کند»^۲.

آیا بین شوخی و جدی بودن یا ترس داشتن در این نواقض عذر می‌باشد؟

سپس مؤلف رحمه‌الله، در پایان می‌گوید: «شوخی، جدی و ترس درباره‌ی همه‌ی این نواقض، یکسان است؛ مگر این‌که اجباری در کار باشد».

پیش‌تر، در ناقض ششم، پیرامون شوخی سخن گفتیم و دریافتیم که ارتکاب هر یک از نواقض اسلام، هر چند از روی شوخی باشد، کفر

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۳۰؛ یعنی: «و گمان می‌کنند هدایت‌یافته‌اند».

۲- مفتاح دار السعادة، ابن‌القیم، ج ۱، ص ۴۳.

است؛ همان‌گونه که الله متعال به کفر مسخره‌کنندگان، حکم فرموده است:

﴿وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ ﴿١٥﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ﴾
[توبه: 65-66]

و اگر آنان را بازخواست کنی، می‌گویند: ما فقط شوخی و بازی می‌کردیم. بگو: آیا الله، و آیات و پیامبرش را به مسخره می‌گیرید؟ عذر و بهانه نیاورید؛ به‌راستی پس از ایمانتان، کفر ورزیده‌اید.

این، حکم شوخی است؛ لذا ناگفته پیداست که هرکس، به‌جدی مرتکب هر یک از نواقض اسلام شود، به مراتب کفر و جرمش بیشتر خواهد بود و هیچ اختلافی در این‌باره وجود ندارد. ابن‌نجیم می‌گوید: «هرکس به‌شوخی یا به‌جدی، کفر بگوید، از دیدگاه همه‌ی علماء، کافر است و اعتقادش، اعتبار ندارد».^۱

کسی که از روی ترس، کفر بگوید، معذور نیست، مگر این‌که مجبور باشد؛ یعنی به عنوان مثال شمشیری روی گردنش بگذارند و از او بخواهند که کفر بگوید - مثلاً به پیامبرص دشنام دهد یا برای بتی سجده کند- در صورتی که قلبش به ایمان، آرام و مطمئن باشد، عذرش پذیرفته است. همان‌گونه که الله عزوجل می‌فرماید:

﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَئِنْ مَن شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٦﴾﴾ [نحل: 106]

۱- البحر الرائق، ابن‌نجیم، ج ۵، ص ۱۳۴.

هر کس پس از ایمان آوردن کافر شود، (گرفتار عذاب می‌گردد) جز آن‌که به کفر مجبور شود و قلبش به ایمان، آرام و مطمئن باشد؛ ولی کسانی که سینه‌ی خویش را برای پذیرش کفر گشوده‌اند، خشم و غضب الله بر آنان است و عذاب بزرگی در پیش دارند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «در مجموع، هر کس، کفر بگوید یا عمل کفرآمیزی انجام دهد، کافر است؛ گرچه خود قصد کفر نداشته باشد. زیرا کمتر کسی، آهنگ کفر می‌کند یا به کفر، روی می‌آورد». کفر، حکمی شرعی است و به کسی کافر گفته می‌شود که الله و پیامبرش به کفر او حکم کرده باشند؛ لذا تکفیر، حق هیچ‌کس نیست و حقی است که ویژه‌ی الله عز و جل می‌باشد.

حکم کسی که جاهل باشد و آگاهی به این نواقض نداشته باشد چیست؟

جهل و ناآگاهی نسبت به دین الله، پایه و اساس تمام مصیبت‌ها و بدی‌هاست؛ منشأ همه‌ی گناهان بزرگ و کوچک، جهل و بی‌علمی است و این گناهان بندگان است که دنیا به سوی بدی و تباهی می‌کشاند. لذا پایه و منشأ همه‌ی بدی‌ها، جهل است. تمام بدی‌ها و ویژگی‌های نکوهیده، نتیجه‌ی جهل است و همه‌ی ویژگی‌های نیک و ستوده، ثمره‌ی علم. همان‌گونه که گفته‌اند: «بهترین نعمت، عقل و بدترین مصیبت، جهل است».

جهل، رده‌های گوناگونی دارد و جاهلان، با هم متفاوتند و گاه این تفاوت‌ها، به اندازه‌ی فاصله‌ی میان زمین و آسمان است. البته این‌طور نیست که هر جاهلی، معذور باشد.

جهل و ناآگاهی از اصول دین و اساسی‌ترین مسایل اعتقادی، عذر نیست؛ توحید و یگانه دانستن الله در عبادت و کنار نهادن همه‌ی معبودان باطل، هدف و کنه شهادتین، و فحوای دین اسلام می‌باشد؛ از این‌رو شریعت به مسایل عقیدتی و دانستن اصول دین، تأکید فراوانی کرده است. اصل بر این است که جهل در رابطه با اصول دین و احکام

ثابت و نمایان آن، اعتبار ندارد و عذر، محسوب نمی‌شود؛ زیرا همان‌گونه که امام شافعی گفته است: اگر عذر جاهل پذیرفته می‌شد، جهل از علم و دانش، بهتر بود.

لذا جهل مشرکانی که کنار قبور، و بر سر مزارها قربانی می‌کنند و مرده‌ها را به‌فریاد می‌خوانند و از آن‌ها مدد می‌جویند یا از مردگان، درخواست آمرزش و شفاعت می‌کنند، عذر نیست و بنا بر آموزه‌های دین اسلام، شرک اکبر به‌شمار می‌آید. الله متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٢﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ ۚ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٦٣﴾﴾ [انعام: 162-163]

بگو: همانا نماز و قربانی و زندگی و مرگم، از آن الله، پروردگار جهانیان است. شریکی ندارد؛ و به توحید امر شده‌ام و من، نخستین مسلمان (اتم) هستم.

و می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ﴿١١٧﴾﴾ [مؤمنون: 117]

و هرکس، معبود دیگری با الله بخواند، هیچ دلیل و برهانی ندارد و جز این نیست که حسابش نزد پروردگار اوست. بی‌گمان کافران رستگار نمی‌شوند.

ناسزاگویی به دین یا به‌ریشخند گرفتن اسلام و نکوهش آن نیز همین‌گونه است؛ یعنی جهل کسی که به اسلام، ناسزا می‌گوید یا بر آن خرده‌گیری می‌کند و آن را به‌ریشخند می‌گیرد، پذیرفته نیست و چنین شخصی معذور نمی‌باشد، مگر کسی که تازه‌مسلمان است یا در منطقه‌ای دور از مراکز علمی یا در میان کفار، سکونت داشته است. عذر کسی که در میان مسلمانان بوده است، درباره‌ی جهل یا عدمی

آگاهی از ارکان اسلام و کارهای حرامی چون زنا، همجنس‌بازی و شراب‌خواری که حرمتشان بر کسی پوشیده نیست، قابل قبول نمی‌باشد. البته عذر تازه‌مسلمان ناآگاه یا کسی که دور از سرزمین‌های اسلامی یا دور از مناطق و مراکز علمی زندگی می‌کند و از روی ناآگاهی، برخی از واجبات، مانند نماز و زکات را ترک گفته یا مرتکب عمل حرامی چون شراب‌خواری شده است، پذیرفته می‌باشد و انمه رحمهم الله، در موارد فراوانی این مسأله را ذکر کرده‌اند. امام قزافی می‌گوید: «جهل بر دو نوع است:

نوع اول: جهلی است که شریعت درباره‌اش آسان گرفته و از کسی که دچار این جهل می‌باشد، درگذشته است. ضابطه‌اش، این است که هرچه پرهیز از آن در حالت عادی، غیرممکن یا دشوار باشد، بخشیده می‌شود.

نوع دوم: جهلی است که شریعت درباره‌اش جدی گرفته و کسی را که دچار این جهل است، نمی‌بخشد. زیرا جزو مواردی است که پرهیز از آن ممکن و آسان می‌باشد و از این‌رو کسی که دچار چنین جهلی است، بخشیده نمی‌شود. این نوع جهل، درباره‌ی اصول دین، اصول فقه و پاره‌ای از فروع آن، موجه و قابل قبول نیست. زیرا شارع، درباره‌ی همه‌ی باورها و اعتقادات، خیلی جدی گرفته است؛ به‌گونه‌ای که اگر انسان، همه‌ی سعی و تلاش خود را برای کسب علم درباره‌ی صفتی از صفات الهی یا سایر مسایل مربوط به اصول دین به‌کار گیرد و با این حال، جهلش برطرف نشود و باوری نادرست در اصول اعتقادی داشته باشد، بنا بر دیدگاه مشهور، کافر است و همیشه در آتش دوزخ خواهد ماند»^۱.

ابن‌رجب می‌گوید: «الله متعال و رسول‌الله ص حلال و حرام را به‌روشنی بیان کرده‌اند؛ البته برخی از مسایل، روشن‌ترند و حکم آن‌ها

۱- الإعلام بقواطع الإسلام، امام قزافی، ص ۷۶.

واضح و مشهور می‌باشد و جزو اساسی‌ترین مسایل دین به‌شمار می‌آیند و شک و تردیدی درباره‌ی آن‌ها وجود ندارد؛ در سرزمین اسلامی، جهل هیچ‌کس درباره‌ی چنین مسایلی، عذر موجّهی نیست که پذیرفته شود. برخی از مسایل، بدین‌اندازه واضح و روشن نیستند و پاره‌ای از مسایل، فقط برای علما و کارشناسان علوم اسلامی، شناخته‌شده هستند و در میان علما، پیرامون حلال بودن یا حرام بودن آن‌ها، اتفاق نظر وجود دارد، ولی بر عموم مردم، پوشیده است. علاوه بر این، مسایلی هم وجود دارد که محل اختلاف علماست و درباره‌ی جواز یا عدم جواز آن‌ها، دیدگاه‌های متفاوتی در میان علما به چشم می‌خورد.^۱

ابن تیمیه ضمن نکوهش اهل کلام می‌گوید: «اگر کسی در رابطه با مسایل مبهم و پوشیده اشتباه کند، فقط خطاکاری است که دچار لغزش و اشتباه شده است و دلیلی بر کفر چنین فردی وجود ندارد؛ ولی در رابطه با مسایل کاملاً آشکاری چون توحید در عبادت الله یکتا و نهی از عبادت غیر الله اعم از فرشتگان، پیامبران، ماه و خورشید، ستارگان، بت‌ها و دیگر مسایلی که همه‌ی مسلمانان - عام و خاص - می‌دانند که جزو اسلام و از بارزترین شعایر دینی است و حتی یهودیان و نصرانی‌ها نیز خبر دارند که محمدص با چنین مسایلی برانگیخته شده و مخالفان چنین قضایایی را تکفیر کرده است، هیچ عذری پذیرفته نیست؛ دستور پیامبرص درباره‌ی نمازهای پنج‌گانه، دشمنی با یهود و نصارا، مجوسیان، ستاره‌پرستان و مشرکان، و همچنین حرام بودن کارهای زشتی چون زنا، ربا، قمار، شراب‌خواری و امثال آن، جزو مسایلی است که بر هیچ‌کس پوشیده نمی‌باشد، ولی بسیاری از اهل کلام، درباره‌ی چنین مسایلی لغزیده‌اند و از این‌رو مرتد و کافر می‌باشند».^۲

حکم کفر شخص معین

۱- جامع العلوم والحکم، ابن‌رجب، ص ۸۳.

۲- مجموع الفتاوی، ابن تیمیه، ج ۴، ص ۵۴.

شیخ سلیمان بن سحمان نجدی می‌گوید: «گفتن این عبارت به صورت مطلق که "فلان سخن کفر است و نمی‌توان به کافر بودن گوینده‌اش حکم کرد"، جهل شدیدی است؛ زیرا این عبارت، فقط بر شخص معین منطبق می‌گردد و تکفیر یک شخص معین، مسأله‌ی مشهوری است. یعنی اگر کسی سخنی بگوید که گفتن آن کفر است، درباره‌ی گوینده‌اش گفته می‌شود: کافر است؛ البته برای تکفیر شخص معین، باید بر او اتمام حجت شود و این در رابطه با مسایلی چون تقدیر و رجاء (امید) است که دلیلشان بر برخی از مردم مبهم یا پوشیده می‌باشد و دیدگاه‌هایی انحرافی درباره‌اش از سوی اهل هوا و هوس مطرح شده است؛ به‌گونه‌ای که پاره‌ای از سخنان و دیدگاه‌هایشان، به سبب ردّ برخی از دلایل متواتر کتاب و سنت، حاوی مسایل کفرآمیزی است. گفتن سخنی که در آن پاره‌ای از نصوص (متون ثابت دینی) رد می‌شود، کفر است؛ ولی درباره‌ی گوینده‌اش، به کفر حکم نمی‌گردد؛ زیرا احتمال دارد یکی از موانع تکفیر، مانند جهل یا بی‌اطلاعی گوینده از اصل نص، وجود داشته باشد و همان‌گونه که شیخ الاسلام ابن تیمیه - قدس الله روحه - در بسیاری از کتاب‌هایش گفته است، احکام شرعی پس از ابلاغ و اتمام حجت، لازم می‌گردد. وی، گفته است: در رابطه با مسایل مبهم، هیچ‌کس تکفیر نمی‌شود؛ ولی روی‌کرد منحرفانه‌ای که برخی‌ها درباره‌ی مسایل آشکار یا اساسی دین دارند، مانع از تکفیرشان نیست. ابن تیمیه پس از بیان این مسأله، نام تعدادی از کسانی را که به‌انحراف رفته‌اند، به عنوان کافر ذکر کرده است.»

در نتیجه کسانی که جهل را به‌طور مطلق درباره‌ی همه‌ی مسایل، به صورتی یکسان، عذر دانسته‌اند یا عذر نداشته‌اند، بر خلاف دلایل روشن کتاب و سنت و دیدگاه ائمه حرکت کرده و آهنگ نادرستی داشته‌اند. لذا کسی که عذر به جهل یا عذر دیگری دارد و عملی انجام می‌دهد که ارتکاب آن کفر است، لزوماً تکفیر نمی‌شود مگر در صورتی که شرایط تکفیر یک شخص معین در او یافت شود و هیچ مانعی برای تکفیر او وجود نداشته باشد. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ [اسراء: 15]

و تا پیامبری نفرستیم، هیچ‌کس را عذاب نمی‌کنیم.

ابن تیمیه می‌گوید: «تکفیر یک شخص معین، شرایط و موانعی دارد و تکفیر مطلق، لزوماً به معنای تکفیر یک شخص معین نیست، مگر در صورتی که شرایط تکفیر در شخص، یافت شود و هیچ مانعی برای تکفیر وجود نداشته باشد. امام احمد و عموم فقهای که این مسایل و عوامل تکفیر را به‌طور کلی ذکر کرده‌اند، کمتر کسی را به‌طور مشخص تکفیر نموده‌اند و این، مسأله‌ی مذکور را تقویت می‌کند».^۱

ابن تیمیه همچنین گفته است: «حکم به کافر بودن یک شخص معین یا دوزخی بودن او، باید بنا بر دلیل معین و روشنی باشد و این، به ثبوت شرایط تکفیر و نبودن موانع آن، بستگی دارد».^۲

ابن عبدالوهاب می‌گوید: «مسأله‌ی تکفیر یک شخص معین، مسأله‌ی مشهوری است؛ یعنی اگر کسی سخنی بگوید که گفتن آن کفر است، به‌طور کلی درباره‌ی گوینده‌اش گفته می‌شود: کافر است؛ البته برای تکفیر شخص معین، باید بر او اتمام حجت شود».^۳

ابن‌القیم می‌گوید: «اتمام حجت با اختلاف زمان، مکان و اشخاص، متفاوت است؛ نحوه‌ی اتمام حجت الهی بر کفار در هر زمان و در هر منطقه و ناحیه‌ای متفاوت بوده است؛ همان‌گونه که درباره‌ی افراد نیز متفاوت می‌باشد؛ یعنی متناسب با شخصیت آن‌ها. و این به عقل و قدرت تشخیص آن‌ها بستگی دارد، مانند خردسال، دیوانه یا کسی که زبان گوینده را نمی‌فهمد و مترجمی هم برای ترجمه وجود ندارد».^۴

۱- الفتاوی، ابن تیمیه، ج ۱۲، ص ۴۸۷.

۲- الفتاوی، ابن تیمیه، ج ۱۲، ص ۴۹۸.

۳- الدرر السنیة، ابن عبدالوهاب (۲۴۴/۸).

۴- طریق الهجرة، ابن‌القیم، ص ۴۱۴.

کسی که حجت قرآن یا سنت، به صورتی به او برسد که اگر خواسته باشد، درکش می‌کند، ولی به آن توجه نمی‌نماید، جهلش پذیرفته نیست و کوتاهی از خود اوست که حجت قرآن یا سنت را دریافته است؛ در حقیقت، از فهم قرآن و سنت، روی‌گردانی کرده است. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُذُنُوا مُعْرِضُونَ﴾ [احقاف: 3]

و کافران از هشدارى که داده مى‌شوند، روی‌گردانند.

حکم کسی که در ارتکاب این نواقض تأویل و توجیه داشته باشد چیست؟

نکته: اصل بر این است که تأویل کسی که یکی از نواقض اسلام را مرتکب می‌شود، قابل قبول نیست؛ زیرا هیچ‌کس بدون تأویل شرک و ظلم به الله ﷻ و پیامبر ص را و سایر نواقض اسلام را مرتکب نمی‌شود و هرکس، تأویل خودش را دارد که برخاسته از شبهه‌ی قلبی اوست و برای باورش، ادعاهایی هم مطرح می‌کند؛ حتی بت‌پرستان. همان‌گونه که الله ﷻ سخن کافران به پیام‌آور الهی را چنین حکایت فرموده که به پیامبر خدا ص می‌گفتند:

﴿إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَنًا وَتَوْفِيقًا﴾ [نساء: 62]

قصدى جز نيكی و ایجاد سازش نداشتيم.

الله متعال، می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَكَّمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [٦٠] وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا ﴿٦١﴾ فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ

بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ تَخَلِّفُونَ بِاللَّهِ إِنَّ أَرْدَنَّا إِلَّا إِحْسَنًا وَتَوْفِيقًا ﴿٦٣﴾
 أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي
 أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا ﴿٦٤﴾ [نساء: 60-63]

مگر نمی بینی کسانی را که گمان می‌برند به آن‌چه بر تو و پیش از تو نازل شده، ایمان آورده‌اند و می‌خواهند طاغوت را داور قرار دهند، حال آن‌که دستور یافته‌اند به طاغوت کافر شوند؟ شیطان می‌خواهد آنان را به گمراهی دور و درازی دچار نماید و هنگامی که به آنان گفته شود: به آن‌چه الله نازل کرده است و به سوی پیامبر روی آورید، منافقان را خواهی دید که از تو روی می‌گردانند. پس چگونه است که چون به سبب کردارشان مصیبتی به آنان می‌رسد، نزدت می‌آیند و به الله سوگند یاد می‌کنند که قصدی جز نیکی و ایجاد سازش نداشته‌ایم. الله از آنچه در دلهایشان می‌گذرد، آگاه است؛ پس از آنان روی بگردان و آنان را پند بده و به آنان سخن رسایی بگو که در آن‌ها اثر نماید.